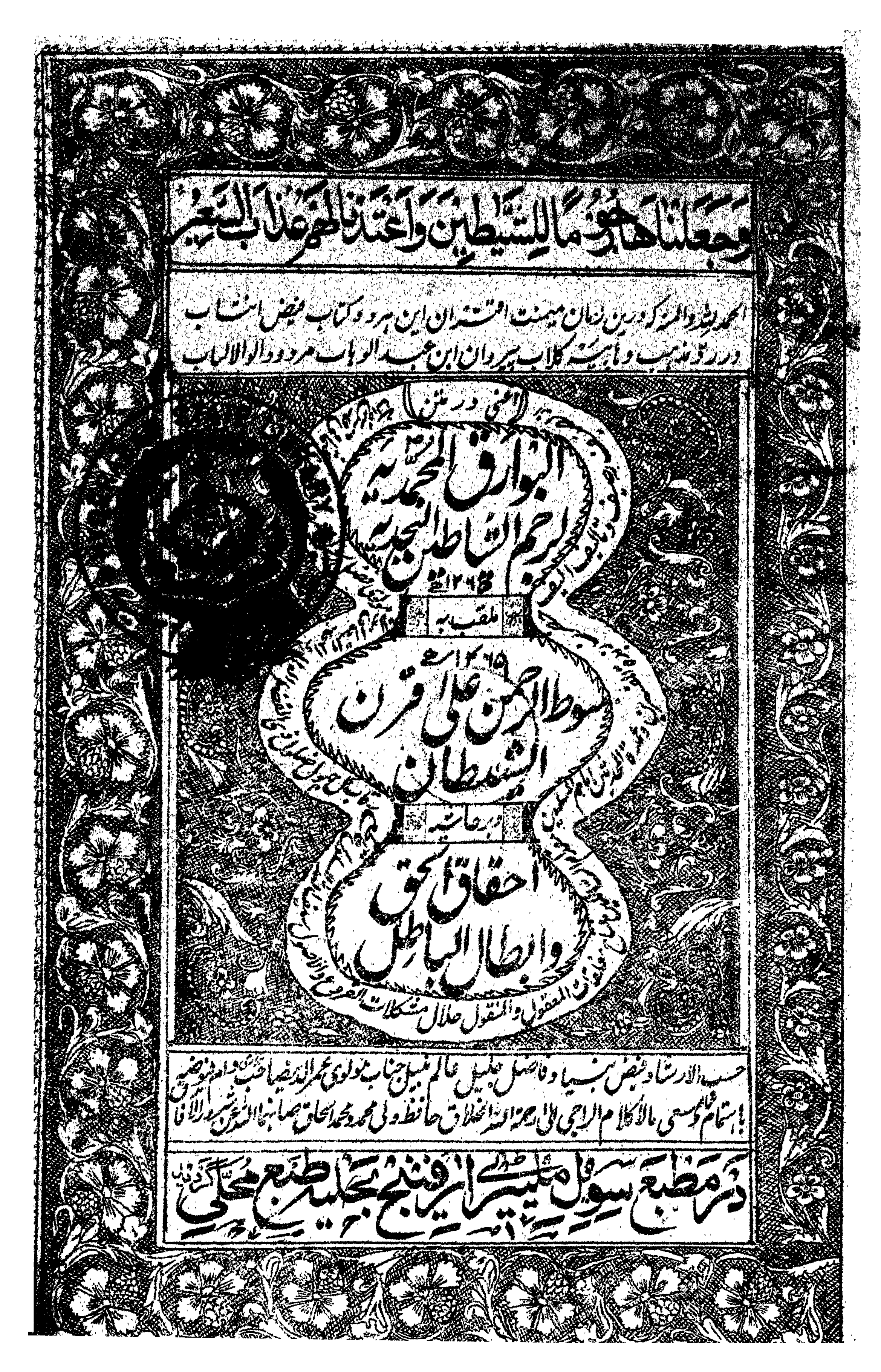

وجعلناها رجوما للشياطين واعتدنا لهم عذاب السعير
الحمد لله والمنة که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود اولو الالباب
البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه
ملقب به
سوط الرحمن علی قرن الشیطان
در حاشیه
احقاق الحق وابطال الباطل
در مطبع
طبع محلی گردید



البوارق المحمدية لرجم الشياطين النجدية

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين وصلى الله على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين

الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام على شفيع المذنبين بالیقین محمد وآله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه و بیان اصول و فروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در کیفیت حدوث و شیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در مکاید نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن نجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان یعنی در نجد زلزلها و فتنه باشد و از نجد خواهد بر آمد امت شیطان ظهور این اعجاز بدین نمط گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات سلطان عبد الحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور ریاست و خلش و آویزش بیجا با اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست سلطان

٢

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بپایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
از بند نسبت بلاد در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حد و د همه عاطل
در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عدد شان بده دوازده هزار کس رسد و جمعی معین معتمده
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و هدایا و نذور غیر معینه خاص از ان سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان و دین او ان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی در بارهٔ تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و زمیه این وجوه
اختلال رو نمود یکبارگی در ممالک حرمین محترمین سلسلهٔ جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف در هم گردیده مردم و اهل طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملمیست در میان حجاز و عراق

۳

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ انجا متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین صلعم گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید آنچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال آنکه عبدالوهاب نام شخصی
از اعیان آن دار اللیام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن حنبلی با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبدالوهاب بحوادث
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و خلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد چونکه این
امر موقوف بر عساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش
سگالش نموده رای خباثت انتمای همه بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری غیر ازین تدبیر و حیله دینداری در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق استجماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار تصرف باید آورد من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت با هم کار همه برهم است بسهولت دست خواهد داد فاتحه شر برین
امر خوانده شیخ عبدالوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردید و تمامه خلایق آن ملک را بدام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صالحات و
نصب قضات و داد رسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

واحکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام هیچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم او از خواص او که درین کید همداستان بودند و آخرا همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبوریست ۴
مخالفت جماعة مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المؤمنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و بجمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که در عینا نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه تعیین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
که انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در تمکین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که در فرق
کفر و اسلام میان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا بر چیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبیثه خود
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سندا ورده بد مذهبان
پیشین و دعاوی مخترعه را باوله تراشیده فکر خود مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

خود سیاه ساخته محمد نام پسر شیخ نجیم مقدمه و بسط و تفصیل آن رساله مختصر و الفاظ
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دویم در رد بدعت بخصوص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه مقدار بیش انکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروه یا مکروهات
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مختلط ساخته و آیات و احادیث که از کفار و لیس اصلا منافی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده و همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان این همه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار متبرکات آنها مستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر بحجبا گرد و چند نسخ آن کتاب بخلفا راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود مدار البوار قرار نمود مارقین مذکورین
بجریب لسانها باظهار و اعلان ما فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بر خط آن
نهادند بهب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن نا عاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام نهاد
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولبین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات با هم مگر کسیکه در قرب زمان اختراع دین جدید در آن بلاد رسید
و از چشم و گوش این همه ماجرا دید و شنید در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نمود
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد یا بجمع قبائل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار رو باز هر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولبین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و بر گویندگان

زجر فرموده اینگونه کلمات مفسدانه بار دیگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا مسعود با انبوه نا
معدود وارد این سو شود و بازمردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیت شریف همان جواب
سید بود که متبع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بار تکاب هیچ محرمات و کبایر
پردازد و با بین شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الغار بطایف رسیده و دفعة
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که درباره مقابله و منازعه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه دین می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
با طمینان شادان و فرحان روان گردیده و بعسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
که سر بر تن کسی نبوده و یورش از چهار طرف بر طایف همان از اطراف که تقفی را صفت
قوم راست کردن دست ندادند تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از بیطرف
سفاکی را که اول مشق بود بیدرا حم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده و زاید آن آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
کماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف بالصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم پیر وزنا قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم باد شان متفق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثه طایف سراسیمه و خایف
در غفلت و مغالطه خود نادم و خجل و از ممر نمودن فوج بخت خراسان و وصل دشمن دین شده
که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و برین ظن مطلق که در طایف
گذشت انجه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال
با باغیزین بیت الحرام نمیدهم درین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت
کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را حسب آن خبیثان متیقن گردید چاره
کار غیر از فرار ندیده افغان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید
آن اشقیای انگریزی بمقابله و مزاحمه برخیزد از چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی
و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته
برخی بر جبال متسرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا تعاقب کنان
داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و
مقام ابراهیم نمنموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره
میباید و بعد از آن وقت قفل خانه کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ماقبل زمان حضرت
ختمی رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض
آن نگردیده و دارا زمنه متاخره آن معامله و ایمان در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه
بتمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند
آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانهای خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح ببینند کار او تمام
کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول
تمام عالم بود هیچ نفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان مجلل و غده است
با انتشار این حکم از اهل بیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره
گردید هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده السلام علی جبریل السلام علی میکائیل السلام علی فلان فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
فانکم اذا قلتم ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض

از سکان بلد امین بخانه های خود کز جملۀ اثاث البیت جاروب وآوه یافتند رسیدند
ای کافه اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید وبگریید وعبرت
گیرید جائیکه جانوران شکاری را شکار کردن واز سایه وآب گریزانیدن ودرخت ونبات را بریدن
وکندن وبرگ او بریختن حرام باشد وآدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود وازآیات
عظام آنجا است که اگر پرنده مثل کرگس وپلنگ ودیگر جانوری میدود وآن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود واصلا داخل حد حرم نمیگردد وجانوران پرنده چون
ور پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست وچپ منحرف میشوند وبالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین واین سفاکان بیدین واین بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع وبهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هرکسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده بمدافعتی ومزاحمتی بانچه در مکه معظمه نموده بودند روهای خود را سیاه ساختند
علاوه قتل ونهب مساجد مقدسه ومقابر متبرکه وآثار صحابه واهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه اکثر بل کل مساجد آثار نبویه که این ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه وتابعین واز ان وقت عبادت گاه وزیارت گاه کافه مسلمین بوده اند
ودر کتب فقه وحدیث زیارت آن امکنه مقدسه وتبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
واتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود وامثال ذلک بالآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند وجماعتی ازان اشقیا با آلات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدهای بران فراعنه گویا
که عصای موسی بود دم زده همه را از تف گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داد و آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود و نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۶ و سنه ۱۲۵۷
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم
معتدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه بحجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از انجمله بکربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود بعمل
آورد و نجف و غیره او بسبب وزد زرقی نامابرجده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق
مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از حرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و در شمشیرزنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی ممتد گذشته که
آن غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروباضدا صاحب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده تا شید ذوالجلال والاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال دجال
امضاء حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بدنهاد بواقعی و بدر متنفسی زنده نگذارند و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعتش و تدبیر توامان حکم نمود آن شهسوار یگانه میدان کار آزمائی و
نهنگ دریای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال بر کشتی و خاکی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار بر مراکب بسیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
ایست واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد برین بلاد و اطمینان ملاعین از آن مداین

عبابه

فتوای علمای مکه که یکروز قبل از نزول بلای این سید در دوران مرتب گردیده بود و در نهب خانهٔ
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام با تمامندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عم عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی برکات اوان و اماثل فاضل همه احاله بر آنحضرت کردند بهانوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد شنیدن این کلمه بر هم شده گفت مراد دشنام وا دی فرمود
که همه تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو بر آیهٔ کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر بر این فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود مگر جبر و اکراه بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلاً نشان دهم کتاب حاضر بود بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاد در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بند اعتقاد و نیت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرک است که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیدهٔ ترا
مسلم دارند پس تنقیص تا صحابه از کفر نجات می یابند نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالآخر
با اصغای این زاجر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان نعره بر زد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در همدم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و در او
اصلا نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضائقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

11

السلام علیک ایها النبی حاضر کن
ذات کریم آنحضرت را در دل خویش
بعده بسبکی خواهد رسید سلام تو آنحضرت
را و جواب خواهد داد [illegible] بهتر است
از آن و هم ملا علی قاری
در کتاب مذکور نوشته که از خصائص
و فضائل اوست جواز خطاب
صلواة و خطاب

الا اهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وسلم فقلت بلی فاهدها لی فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول الله کیف الصلوة علیکم اهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم علیکم قال قولوا اللهم صل علی محمد

هم بماندم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده و در فکر خود افتاده و ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر
ابراهیم پاشا از منیوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بود و هم آن روز کل طائفه خبیثه
ازنکه منتظم روان گردیده بجده رسیده برکنار دریا خیمه زده و ابراهیم هم همان روز قبل ورود این شاه
و جوش با مصاحبان خاص از تراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده
که با میر مراکب لشکر بحکم رساند تا نصف شب ببندر یکه رسیده بفاصله لشکر و [illegible] است
لنگر ساخته تمام فوج را برزمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه انهار ابندر جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث پیکر نماید و فوج اسم
برزمین رسیده آرام نکند بالیلغانیچی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ براد بارشان بزنند
و نیمی بجیب و دوری حرکت نموده بر میسره رسیده استاده مانند هرگاه که روی فرار بدان سو نهند
آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده همینکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع
کردند ازین طرف ابراهیم آتشباری نموده جبل با جوش ازین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و تدبیر بجز [illegible] وازطرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد [illegible] ده فرار بر بست بوده همینکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیم شان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را بر پشت خود گرفته که قلب لشکر مخالف
را از ضرب طپانچه گوله پشت بدال کرده و ازین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر
میمنه که دریای شور جز از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع کرد
غرض از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون علم بسته بر لب آب رسیده
بعضی تا آتش [illegible] باب [illegible] واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود والحمد لله [illegible] ن معدود راه گریز یافته راهی نجد گردیدند احمد کاعی همانوقت حفره

[illegible]

حرب السعود الخارجي که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس ازان ابراهیم نعش نفیس متوجه مکه معظمه گردیده وامیری را با طایف تعین نمود وعسکری را روانه
مدینه منوره ساخته مگر تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی ونشانی ازان لیام نبود همه ها
مضطربانه بمستقر خود شتافتند واجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده متنفسی را ازان اشرار در تمام دیار نجد نگذاشت وتمام اسباب وسامان منهوبه را از انجا
بمکه معظمه ومدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید واز اموال تجار ورعایا هر که مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود وجنس ونقد مملوکه نجدیان که در جهاد بدست آمده همه را بر سکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی ما فات گردید وبرای ترمیم مساجد مقدسه وآثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی الیشی درست گردیدند ودر قرب
همان ایام صحرائیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در نواح بنا ودر یمن برسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
پادشاه یمن که از ممر تغلب وعصیان وزراء وامراء کار آن سلطنت از چندی برهم وپریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المؤمنین برداشته بر مخا وحدیده
که از کبار بلاد وبنادر یمن اند جهاد نموده بقتل ونهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید واز انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت ونجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست وخلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود بعد ماجراها بسیار
همه مطیع وفرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه قیمت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت وحکومت حجاز ویمن ونجد وشام وغیره همه انتزاع

نموده دیگرباشایان فرستاد و بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بنادر یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده همان وتیرهٔ تیرهٔ نجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند زمانیکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود و مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود قریب شانزده داشت تا
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت تنفسی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری
و نشانی از آن طائفه باقی نگذاشت الحاصل نجدیه حکم جنس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود و امروز در
تمام بر عرب از حجاز و شام و یمن وغیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی از آن
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سائر بلاد معظمهٔ اسلامیه متعلقه ممالک روم و
شام و مصر وغیره هم بی تقیه گذرشان محال است آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الشا
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که هر قسم بکثرت بوده است بجرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسماعیل برادر زادهٔ شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم در آن ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب
را پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساختهٔ خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند تا

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان برکمال مشابهت جناب رسالت مآب در بدو فطرت مخلوق شده بنابر علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه وراه دانشمندان کلام وتحریر وتقریر مصفی مانده بود وحضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند کراز همین بیعت شاه عبدالعزیز صاحب کمالات طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل وشرح انجامید ومقامات طریق ولایت براحسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم خرما بدست مبارک خود خورانیدند بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند وهمین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده بعد ازان روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رضی الله عنه وفاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی بدست مبارک خود غسل دادند وفاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی وعنایت رحمانی وتربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزے حق تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزے از انوار قدسیه که بس رفیع وبدیع بود پیش روے حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام وچیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه شخصے استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار واستیذان نمودند که دران معامله چه منظور است ازان طرف حکم شد که هرکه بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکها باشد هریک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده والهام وکشف العلوم حکمیت انجامید انیست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل مبادی از مجاهدات وریاضات واذکار واشغال ومراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه ونسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین وجناب خواجه بهاؤ الدین نقشبند متوجه حال آنحضرت گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع در بین روحین

مقدس بین مانده که هر واحد ازین هردو امام بتقاضای جذب حضرت ایشان بتمامه بجانب خود منجذب

بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بر شرکت روزی که هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند

تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر زور آور مبذول فرمودند تا آنکه درهمان یکپاس نسبت

هر دو طریقه نصیب ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی که حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه

قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب

توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی حق جل و علی بلا توسط احدی اختتام

نسبت چشتیه ارزانی داشت بمحض مقالف حاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و جوهر

تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که

مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه

نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای بمعرفت که خلاصه ولایت

است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت

و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده** اول از هدایت ثالثه فصل

از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح

الی باصل خود میکند پس نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه طلب

ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود

محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست

بفرق که در حب عشقی و حب عقلی است **افاده** دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق

ما سوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی

و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال

آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده** سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است

بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص نائب و از فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه یکی از اکابر اینطریقه فرموده که اگر حق جل و علا دعوی عشق کند و سوختم شدمن تجلی فرماید اینه
مرایا و التفات در کار نیست افاده چهارم از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و اطاعات خاطر
افاده اول از بدایت رابعه از ثمرات حب عشقی شاهده جمال حضرت ذو الجلال و [illegible]
دنعمت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم باز چون تا ابد توفیق دست این عروش ابتهاج
مشاهده را گرفته بالا می کشد بمقام فنا و بقا بظهور می آید زده (?) انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله از سر بر
می زند ایضاً و از لوازم این مقام دم از وحدت وجود زدن ایضاً فیه چون حسب یکتائی بکمال خود میرسد
آن شخص را در کنف خود گرفته در زیر سایه کفالت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد
ایضاً فیه صدیق من وجه مقلد انبیا می باشد و من وجه محقق در شرایع اگر ذکی افضل هست پس نور جبلی او
بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع انسانی عموماً تعین گردیده او را
رهنمونی میفرماید و آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور و الاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات
از ان کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو واسطه میرسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس
در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ
آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا وحی
باطنی می نامند پس فرق در مابین این کرام و انبیای عظام باقامت اشباح و منطان حکم و مبعوثیت
الی الامم هست و بس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار است نسبت ابنای
کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافة انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان
نشود و گو که جهلای اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت تعبیر میکنند
و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده به حکمت نامند و عنایتی ولایتی
مخصوصه که درباره انبیا مصروف شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال
خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از ان عنایت عظمت و عزت

نصیب این حکما و ریاضیین میشود کہ آنرا وجاہت گویند و لا بد او را بمحافظتی مثل محافظت انبیا کہ مسمی بعصمت است
فائز میکنند و ایضاً فیہ و حضرت مرتضیٰ را یکنوع تفضیل بر شیخین ہم ثابت و آن بجہت کثرت اتباع ایشان و وساطت
مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرہا ہمہ از عہد کرامت حضرت
مرتضیٰ تا انقراض دنیا بواسطہ ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا ہمت ایشان را دخلی است
کہ بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست **ایضاً** فیہ ارباب این مناصب فیہ ماذون مطلق و در تصرف عالم مثال و شہادت
میباشند **ایضاً** فیہ اکابر این طریق در زمرہ ملائکہ مدبرات الامر و در تدبیر امور از جانب ملاء اعلیٰ ملہم شدہ
در اجرای آن میکوشند معدود اند بلی حال این کرام را بر احوال ملائکہ عظام قیاس باید کرد **ایضاً** فیہ برای کشف
ارواح و ملائکہ و مقامات آنہا و سیر امکنہ زمین و آسمان و بہشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ شغل ورد کنند باستعانت
آن شغل بہر مقامیکہ از زمین و آسمان و بہشت و دوزخ خواہد متوجہ شدہ سیر آن نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اہل آن مقام
ملاقات سازد **ایضاً** فیہ برای کشف وقایع آیندہ اکابر این طریق طرق متعددہ نوشتہ اند **ایضاً** فیہ بہر اسمی از اسمای
آدمیکہ مراقبہ خواہد کرد نصیبی از ان خواہد یافت ہر کہ مراقبہ اسم رزاق کند و بکمال رساند نشانی از رزاقیت در وی جلوہ گر خواہد
بود و ہر کہ مراقبہ اسم محی بجا آرد شمہ از شان احیا خواہد یافت **ایضاً** فیہ ارباب این کمال وقتیکہ باصطفا و اجتبا فائز میشوند
فریقی متکثر از قوم بسبب کمال علو منصب خود التفاتی بازالہ شبہات و انحلال مشکلات از دل ایشان بر نمی خیزند اگر چہ او را باعرض حاجات ہم سید است
بحد یکہ یشان را ادعیہ مستجاب الاجابات و مقبول اند و حسب المقبول گرد و دیدہ قومی دیگر در بحث و انحلال مشکلات سعی و شفاعت کرم میباشد و قومی دیگر کہ در دل ایشان
اقتضای انحلال مشکلات و شفاعت در پی اجابات حادث میشود لیکن بیان نمی کنند یا اللہ تعالیٰ دعای حالی ایشان
قبول میفرماید و ایشان را بایہ سائر عظما بحاصل قربت مطلع میسازد کہ اسی و این امر مخصوص باعلی ستر نہائی ایشان و تعفیہ قضای
قلبی ایشان متحقق گردید و انتہی از نیست نمونہ از خروارے و اندک از بسیاری کہ سطر سری از
کتاب صراط مستقیم اتفاق النفاط افتاد و کلمات عجیبہ و حکایات غریبہ در تصنیف مجاہد سید احمد
کہ دائما در تقریر نقل محفل تذکیرہ و در مکاتیب مرسوم التحریر بودہ اند چہ شرح دہد بالجملہ شہرت
این سید محیط سواد ہند گردیدہ و در نفوس عاطر مریدین بظہور رسید مگر بسبب وعاوی
تولیہ و مدعیات اراداتہ و افراط و غلو در مناقب جمیلہ پردہ تمہید مبادی رسالت و ادعائے نبوت و تفوق

١٨

برکاملین سابقین و تفضیل جهلا و لیالی با محسنین و امثال ذلک اغلوطات مردم را گونه تردد ی بخاطر گذشتن
آغاز نهاد و شاه صاحب در همان قرب داعی اجل البتک گفتند و در اثنای رد کتاب التوحید نجدیه بملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته بمقتضای کل جدید لذیذ پسند ساخته مطرح و اعظ بر همان روش انداخته لوای تشهیر این مسلک بر افراخته کتاب التوحید را
بتصرف قلیلی تقویة الایمان نام نهاده بازو ر هندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و امثال ایشان
در بلاد منتشر و محرک فساد گردیدند ایمان عبارت از اعتقاد ان و آن کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریه
اسمعیلیه بمقتضای آنکه هر که آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق عامه امت مرحومه سب و طعن و تشکک و توهین انبیا و اولیا الله دستخوش ایشان گشت که حدی ندارد و مدار وعظ
بر همان اوراق سیاه هندی زبان بدست هر کسیکه افتاد و مجلس وعظ گرم نموده هر مسئله که پیش آید در حکم
آن محتاج بنقل و سند نگردیده و سر کل لوگ روز بروز شد سکان بلاد شرقیه که در علم حدیث و تفسیر بسیر شدید آن
ممارست نداشتند در کتب این قسم کتابها کمال اعتقاد ثنا بصاحب دین علوم معلوم مدین اسباب اکثرا
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه پس حتی شد که صاحب آن طریقه هم هندی از زین پیش همان طریق را
سالک و همان مسلک تابک تقویة الایمان را با صراط المستقیم بسنجیدند و بغایت رنجیدند و عاقلان
نهایت خندیدند گفت سگی گاه سجده نمی کرد ⁂ از مذهب تو گبر و مسلمان گله دارد
یا بابت عشور اشوری یا باین فی کجا آن فرموده کجا این آمد بخط نعوذ بالله من هذا الاباطیل و الاغالیط حین
نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمند از صحبت یافتگان و مریدان و شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان در آویختند که ما و شما بچشم خود دیده ایم
بیعت و تبعیت آن حضرات امور یرا که ثواب دانسته میکردیم و شما هم در ان ابواب بر همان نهج
توشه میدادید مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید از چه رواست و مولوی شهید الدین
صاحب مرحوم که در آن زمان اولیه و اولویه شان بر جمله مسلم از آن ود دمات مسلم و مقبول بود
اول در تخلیه ذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین و شق عصا المسلمین جلی مستقبح و نا صواب است

19

مفروض الاعتناب است که خاشکی بخاطر باعث خلش و شک و شبهی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق پرداز یم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل نبوت طلوع مفاسده عقاید جدید و راه بنا آورده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۳ در جامع مسجد باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و احاد علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل متنازعه
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر همگنان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
خان صاحب بر سر اصلاح و فهمایش آمده مولوی اسمعیل را ... براه آورده که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نموده فاما بعد اقرار تبدیل
گشته و فتوی در بعض مسائل ادعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و بعد از آن قریب مولوی مخصوص الله
صاحب بر و شاعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل ترک نموده بوجه
در جوابش نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی که بلا نظیر است ... دا
رفع جمله او هام بمهر و دستخط علمای ... گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه ...
طغیان این ... فرو گردید علماء دعاة دین جدید ... بی لگام ... گشت و ...
مجالس ... ساخت ... و علماء را مبدل بر بوق ... نموده در قتال و قیل باب ... تا ...
و با کار ... از بیخ بر کنده بود فاما چونکه بیماری ... این ... از ایام قدیمه بود درین ... آن ...
مستور ... غالب و مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده و غلط در دعوت ... نموده بجز ... اشاعت ...
... منتهای ... بعد عالشیه ... اخبار جدید و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام ... ماله
... والیام ... هر کسی که عذری عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردیده ...
با فغانستان رسیده و سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که بهار ... واد ... در راه ...

بمطالب ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع ایشان گردیده دعوی کرامات و ادعای معجزات بیغایات و پیشین گوئیهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان بسال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه بیش فرقه سکه از دست خاص امیر المؤمنین کشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند فلان روز فلان ملک تصرف خواهند و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الحاصل آیات الفتن المتناهیة بالآخر بجوار لاهور صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردید بضرب تفنگ و رمی توپ امیر المؤمنین با سایر صحابه چهار هزار تن از خفا معیت نموده زیاده از هزار تن از کفره سکه در هم نمود تا انقلابات هم باده که ظاهر و عیان گردیده اهل اسلام در مقابله سکه گریخته با مخالفان ایذا رسانیدند کرباسها گردیده مفسدان بر ایشان خود را باعث قتل مسلمانان بجان تیغی پرداختند که هم مسلمانان بر ایشان گردیده بی اشتعال قتال در استعمال سیف و نهب ایشان گرم گشتند چنانکه گرفتند و نجات ندادند و جان و کراه در طاعت و بیعت آمده بمراتب فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آورده و بزبان حال حاضر گردیدند همچنین بآنگونه قدرت و مکنت دست داد و دست درازی شروع گردید تا حالی که تقیه مرعی بود حالا پرده برداشته با علان احکام دین جدید پرداختند محلها بنا نمودند و تنبیهات و احتسابات اینهم چه رد مسلمانان و عقاید افواه عقل نمودند کار بر گشتند با آن آنجا که نیستند و سلسله اشتیاق و آرزو برای ایشان و بر سکنه این کشور از عالم و دیگر قرار داده ایشان بمعرفت آنچه از ایشان که بنا بر او جای کردن منع اسلام از پیش کنند و سکه با آن ماه دیگری و رخنه افکنند بر ایشان نمایند لشکری دفع باید کرد لیکن بعد از آن همه حال ظاهر باید نمود چنانچه علما دوره سالها فرستادند و آنچه حق باشد فرمانیکه وقت زوال رسیده بود و گوش نیاورند افغانان بیکبار و همه تمام مردم متعدد از ایشان بقتل رسانیدند فتح خان بهمین نحو که وزیر امیر المؤمنین قرار یافته بود و معتقدات موکد من بر دست همین مفسد گفتم که تجاوز از حد اعتدال و تعرض بناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید سبب نیست حالا کار از دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال که تمام از این نمک بحرام است تمام

٢١

بیرون میرسانید بعد انطفای نائره فساد سرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیرالمومنین و مولوی اسمعیل
وغیره چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط در گذرانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که درین حال فرار جماعتی بر امیرالمومنین تاخت آورده کسی
سنگ بر که افغانان بود بکسی میگوید سکهان والعلم عندالله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
واکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک پنجاب و آن صدمه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم برداشتند چند وجوه
سکه در آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده بتصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور و بهر که از خواص و عوام میخواهند ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مرده را از چشم خود دیده دام و نزد اکثرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی جمعها
در آن ملت اعاجم المشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض بموت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین به سبب اضمحلال پنجاب [illegible] وداد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و مطرود نظر همگنان
مگر [illegible] مسائلش [illegible] پرده ماتیه [illegible] جلوه کنان نیست آغاز و انجام و بیان در
[illegible] بدکه تحدید عرب [illegible] داد [illegible] بافقره فقها چند ان
خصوصیتی در [illegible] سابع شان [illegible] که خود را حنبلی مذهب می گفتند و تشنیف را منحصر
در تقلید [illegible] ربعه می نمودند [illegible] باظهار هر قسم ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب [illegible] تجدد [illegible] ظاهریه هم ضرور است اصلش اینکه
[illegible] محدث بلیاستان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قائل بخلق قرآن
[illegible] رساله در رد قیاس املا نمود اکابر آن وقت هرچند فهمایش کردند که قیاس را
رد می کنی [illegible] اینچه ملا است فاما فائده نداد بالآخر نوبت سرزنش از
هر جانب رسید [illegible] داود را محکم گرفت هر جا که میرفت همان حکم قیق

وشریک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او باشند
رد و اخراج کردیدند از آنجا آمد بغداد و قصد حضور مجلس امام احمد بن حنبل نمود امام همام
باورا که حال سوء عقیدت او بمحفل خود بار نداد و پسر امام احمد عرض کرد که داود انکار میکند
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از و حالش بمن نوشته بگذارید او را
که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بودیم نزد ابوزرعه پس گفت عبدالرحمن بن خراش
که داود کافر است وراق داود و از ابو حاتم نقل کرده که قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه وخطراته باجمله بسبب وفور کاملین که نزدیک عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
سلسله فساد داود طول نموده بسعی واهتمام علمای اعلام از پا اعتبار بزیر افتاده در سنه هجری
این جهان را بدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بتبعیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود اعتقاد حقیه امامت بنی امیه وفرط عقیدت با ناصبیین ویافتن ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین وتذلیل بلکه تفسیق وتکفیر
ائمه دین فروگذاشت ننموده وکتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابوالولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را بیحساب آورده کتب
او را هیچ میش کرده ابن حزم را چنانچه باید وشاید عاجز وساکت ساخته و در بیان تسخف آن کتب را چاک
کرده تا آتش سوختند هرچند ابتذال وضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردیده تاهم او از تصنیف
فاسده خود باز نگشت و در سنه فوت شد وغزارت علم از کتب او ظاهر اما بسبب جرأت کثیر الاغلاط
وخیلی بی احتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصةً تتبع نموده وعبدالحق بن عبدالله
انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط واوهام ابن حزم تحریرات نموده اند
بخوف تطویل از نقل آن اعراض نموده هم چنان فحش وبدزبانی وبی ادبی وگستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست لسان
ابن حزم سیف الحجاج شقیقان زبان زد کافه انام است واباحت مزامیر غلو تمام داشت و درین خصوص رساله
تصنیف کرده [illegible]

روایت کرده در مشکوة از ابن المنکدر ان سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخطأ الجیش بارض الروم او اسر فانطلق هاربا یلتمس الجیش فاذا هو بالاسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من امری کیت وکیت فاقبل الاسد

در عهد خود اخراج دین جدید نمود و هنگامه گرم ساخت پس ازان تابعی قیم وغیره تلامذه اش هم تابع او بر خاستند وکتابهای عجیب تصنیف نمودند [illegible] آن مفسده [illegible] گردیده [illegible] گفت ابن تیمیه در شهر آفاق افتاده دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام است [illegible] نماز در ان سفر جایز نیست که سفر معصیت است وزبان درازی کرد آن شقی درین باب آنچه موجب نفرت طباع وتنفر اسماع است [illegible] این کلام مستلزم کردید در حق [illegible] اسناد جهت وتجسیم برای الله تعالی [illegible] ثابت شد [illegible] درین [illegible] مذهب اهل سنت [illegible] را بضلال [illegible] وتحقیر [illegible] واعتزال [illegible] تحقیر آن حضرات ومخالفت [illegible] شعار [illegible] ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده [illegible] اشرار بد اطوار [illegible] جمله [illegible] دمشق آمده در بلاد [illegible] الله تعالی علمای ربانی وفضلای حقانی [illegible] فرموده تقی الدین سبکی [illegible] جهالت [illegible] وصلاح او [illegible] بغوات آن شقی [illegible] شیخ کمال الدین [illegible] آخر [illegible] گرفتار گردیده حاضر نموده شد در مصر [illegible] قضاة ومفتیان علما [illegible] قاضی القضاة زین مالکی [illegible] کلمات مضطربانه [illegible] قضاة خارج [illegible] زبان [illegible] سلطان باکناف واطراف باین مضمون [illegible] کرده [illegible] مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده [illegible] حکم کردیم [illegible] قضاة [illegible] مفتیان اعلام وائمه دین [illegible] فقهای [illegible] عقد [illegible] ثابت شد درین مجمع [illegible] آنچه نسبت کرده شده بود [illegible]

ومنکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد بیم آن خواهد رسید ابن تیمیه را در هجاء
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و بعد رسته از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در وقتی جماعه از اعیان علما اقرار کرد و چندے برین وتیره مانده
باجماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامة سبحان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد
پس مجلس منعقد شد و محبوس گردید و وقت عود دولت ناصر باز توبه نموده رهائی یافت بشام رسید
و در آنجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر بدمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی بحکم حاکم جاری
گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیه حل ماله ودمه آن وقت فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه
اوست ابو بکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر والله تعالی امر بطاعة ولی الامر وطاعة
ولی الامر طاعة الله ومعصیة معصیة الله فمن سخط امره وحکمه فقد سخط امر الله
وحکمه وعلی وفاطمه رد امر الله وسخط حکمه وکرها ما رضی الله لان الله یرضی طاعته وطاعة
ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط لمعصیته ومعصیة
ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه انتهی
ثم الحیلة الکافیة لاثبات خباثة وخبث من ملحه وقلبه و دل بر نفی بغض حکم
واضح باد که اکثر ظاهریه لمو از نصب و خروج هم و اشتند نه بطور نواصب عراق بلکه بطور نواصب شام که خلیفه
ثالث را معوض ندارند بلکه برای شان خون بهای خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه
تا همان وقت منقضی شد و ایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه و ملک عضوض و وقت هلاک امت و زبان شر و ریست
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این ز ظاهریه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه بیان اولاد
عراق را که آن ملاعنه بان دلایل کفر میکنند در کتب خود بمحل تنقیص و تعریض بخلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاه بیگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر میکنند لیکن در صیر باب خلافت و
بجاهای موافق مذاق خویش سند هم نمایند و ثبات و استقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین

کتاب بجاهای متعدده وجاها متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر پان وخلیافته گو بجا های دیگر خلاف آنهم یافته میشود بعضی از ان بطور انموذج نگار شمیرود در انتباه نوشته باید دانست که تفقه قوم استقلال ندارد بلکه امراو بعد از آنکه نظر برا تباع صاحب شریعت دوخته ومطمح همت معرفت مقصد شارع ساخته وبمجتهدین محدثین را رواة دین دانسته وحرف تقلید یکسو گذاشته وتحریم بر قول کسی ومقید بودن بمذهب شخص دیگری موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی وحال جماعة من المتاخرین متردد است در دو حال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند وبراجح اخذ می نماید ودر باز احوال التکلفات بارده متاخرین را مناسب تقرون اولی نمی یابد وخشک شدن را بعض وجوه مردیه وچشم پوشیدن از بعض آخر رضا نمیدهد الی آخر ما قال بر صرفت قرون اولی واقف میشود انتهی وایضا فیه فقها را مذاهب مختلف است ومسالک متنوع واکثر متاخران را واختیار مذهب فقها وعمل بر آن را اختلاف است اکثر متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند ودر کلیات وجزئیات زمام اختیار از دست داده مانند سفینه بحور رتلیه باشند واین راه مبارک است کسی را که علم کتاب وسنت بهره نیافته باشد ودر مدارک علما خوض نه کرده بیک شرط که نظر همت ایشان اتباع کتاب وسنت باشد پس اگر اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب وسنت دانند وغالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب وسنت است دست از تقلید در ان مسئله باز دارند وتقلید در ان مسئله بکسی کنند که قول او موافق کتاب وسنت باشد الی آخر ما قال وظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود بمکابره انکار نکنند ودیده ودانسته را بجهل مرکب نادیده ونادانسته نسازند واگر این شرط فوت شود در قول الله تعالی ام اتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مهتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم الخ ولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی ودر قرة العینین نوشته انشاء الله در قسم لذ متکلمان که در مباحث دقیقه تجاهر شبهم علی نصیب ایشان شده است اما در حدیث متبحری ندارند

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات
قدح ادنی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد ازین همه ما مردم
اندریزه هر دو خوان تناول نموده‌ایم و کاسه هر دو فریق لیسیده‌ایم پس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در هر واحد تنها موجود نبود بیت ازین افیون که ساقی در می افگند ❊ حریفان را
نه سر ماند نه دستار ❊ انتهی و هم در آن کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است انصاف آنست که آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه و مافیه و این بنده اعتماد
ندارد و بر این مقالات بلکه اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضاً فیه مقرر است که بکثرت اتباع
ثواب متبوع می‌رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشان اند و از ذریه
مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام
پیدا شده‌اند غیر ایشان نیز پیدا شده‌اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشا اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود
هم باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا اشباه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیره
ایشان و بعد از آن ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان هدی شدند و با عوام الناس
و الاعلیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه و اصحاب مرتضی رض مختلف
شدند و در فهم کلام او و مذاهب شتی برنهادند مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان رض
جمعی از کلام وی رضا بالقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قاله ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه و همچنین
در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیدند و
در تلبیح متحیر ماندند و صحابه اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق رض در اکثر احوال همین یک
مدعی از کلام او فهمیدند و بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او وسعت متحیر نگشتند فاروق خود با تحقیق

ادیا نموده است چنانکه گفته ان القصید هکذا و غلطی راسم لی حاجبه وان البرهکذا و
کشف راسم والقصة فیه ابیات تا شیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند و خفیه
البستہ ظاهره که معبر بعقد است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر برآوردند
و در مسئلہ اثبات خلافت مجوز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول تر شد
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر درمیان آمد علاوه از صحابه هیچکس از رای خود برنگشت والقصة فیه
همچنین هر سه سال بوجه نجد با وجود آن همه مداخلات و منازعات و کشش و کوشش که سابق از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفا نوشته فاما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال
والمنا سب باین استدلال بر توجیه صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از ان اختلاف واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والقصة فیه و از آنجمله حدیث الخ
الخلافة بالمدینة والملک بالشام ازینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفا
ثلثه در مدینه اقامت نمودند والقصة فیه واما تعیین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس
وثلثین حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بر هم خورد بار در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت
و از ان تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی والقصة فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند و درین باب استقصا نموده
بوجوه بسیار یکی آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر و هلاک انقطاع است

جامع انواع شرور را کہ عمدہ آن انقطاع جہاد ہست و وقوع فرقت است درمیان مسلمین چہارم ظہور کذب بلکہ نیم
وقوع قتال درمیان مسلمین خونریزیہم استحلال خروج تباطل آنکہ منع است و استحلال خمر تباویل آنکہ نبیذ است و معازف
درین زمانہ پیدا شد ششم ارتفاع امن از مسلمانان است بسبب دو چہارم آنحضرت صلعم دو فتنہ را ذکر نمودہ اول
قتل عثمان وما بعد او است تا آنکہ خلافت معاویہ مستقر شد و فتنہ ثانیہ بعد فوت معاویہ تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای نشو و نما ملت اسلامیہ صورتے معین فرمودند کہ تا آخر عہد حضرت عثمان متحقق شد و بعد ازان
ضد او یعنی نمود و انتہی المضاد و انقطاع ایضا بنقل متواتر کہ در شرعیات فضل معتمد تر ازان یافتہ نمی شود بہ ثبوت پیوستہ
کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فتنہ را کہ نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطلع اشارہ ساختہ اند و آنرا بتفصیلے کہ زیادہ
ازان در شرع یافتہ نشود بیان فرمودند و آنرا حد فاصل نہادہ اند درمیان زمان خیر و زمان شر و گواہی
دادہ اند کہ درین وقت خلافۃ علی منہاج النبوۃ منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات و جنبیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگرے در ملک الخ و در ملک و لہذا ادلہ احادیث
بسیار خلفائے ثلثہ را در یک حکم جمع کردہ اند تا آنکہ غلبہ ظن بہم رسید کہ ہر سہ بزرگ فی مرتبۃ من المراتب متفق اند و غیر ایشان
در آن مرتبہ شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکہ مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا
بار وقایع عجیبہ واقع شدند کہ بلسان حال دلالت کردند بر آنکہ بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوۃ مختفی شد و انقضا
حادثۂ ثانیہ صفین است آنحضرت صلعم ازان خبر دادند اخرج الشیخان عن ابی ہریرۃ لا تقوم الساعۃ
حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعوہما واحدۃ و این کلام اشارہ است بآنکہ اہل شام مصحف بر اشتند
کہ میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود کہ این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول اللہ صلعم قال لعمار تقتلک الفئۃ الباغیۃ و آن متحقق شد بتحکیم آن حضرت صلعم این قصہ را بلفظی
بیان فرمودند کہ مشعر باشد بآنکہ سبب مفاسد بسیار گردد و مرضی شارع نبود و ایضا فیہ قال اللہ تعالی
یا ایہا الذین امنوا اتقوا اللہ حق تقاتہ ولا تموتن الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل اللہ
جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمۃ اللہ علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمتہ اخوانا وکنتم علی شفا حفرۃ من النار فانقذکم منہا کذلک یبین اللہ لکم آیتہ

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا و
اختلفوا من بعد ما جاءتهم البینات فاولئک لهم عذاب
عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم
بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم
ففی رحمة الله هم فیها خالدون الایة فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان
نموده حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت
خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نموده الخ وایضاً فیه قال الله تعالی
واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب
مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست
وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند و هر یکی برای طلب
خلافت برخیزد و افنای نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت
میباشند بظهور رسد واین فتنه شد چنانکه بهر مسلمانی زار رسد انتهی و
ایضاً فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد
الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی فلا یجتمع علی
طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در حلیه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال
دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق
چیست و توقف وی در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان
حدیث بعید است وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولکن آنحضرت
[illegible] تخمین وقت [illegible] مفهوم نشد [illegible] بعد وقوع مثل تلقی البیعة و
[illegible] وصحت [illegible] احادیث مستفیضه [illegible] بمرتضی نرسیده باشد وازمراتب

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر تجدوه الخ و آن نیز اشاره میکند بخلافت
منتظمین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت
رحمت بشهادت حضرت عثمان و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور
و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نبودنش خلافت راشده
و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضافت تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک
تغیر بیانے از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن
کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة هست هر حدیثی و آیتی که متضمن تنبه و مشعر فضائل
حال و مال بیاد آمد کشان کشان اندر زبان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال
آن بر محض ابهام و اجمال بزمان حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتے از هر بابے
گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله تقیه و تا سید ظاهر به خود جا بر بے اعتبار رسے آن حکم
کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از
روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت راشده و
خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جز که
در خلفاے ثلثه هر دو جز موجود و مجموع منتفی میشود با نتفاء یک جزو یک جز در مرتضی
مفقود بود و یا اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله
صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت تحفه اثنا عشریه براے رد آن
کفایت میکند که تعارض مسلکین بتناقض رسیده هست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله صاحب
بر دو آن مطالب بے توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینان ظاهر است
اصلا ثبات و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه
و اهل سنت هست در تحفه اثنا عشریه وغیره باربرید و مکفرین امامیه که این مسئله را هم از اقواے
اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات ابعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فلیس قولہما و اثباتہما لغیر النبی ابتداء علام و خرق الاجماع المسلمین بلا شکہما الا اہل المکابرۃ و اہل العزۃ سبب این تفصیل و باعث برین تطویل آنکہ اعیان این مسلک بعض کلمات شاہ ولی اللہ را و اقفان را در شک مے اندازند و رفع آن خلجان بدون این بیان کہ مذاق شاہ ولی اللہ بکثرۃ تفنن راغب و عدم تقید کلام بنہج تسنن بر ذوق شان غالب بودن اینگونہ کلمات در مولفات خلاف مذہب جمہور اہل سنت و مخالف مختار جمہور جماعہ مفید نیست و نہ قابل استناد و نہ لایق اعتماد و در حالت حیات شان کہ از اثرے از حکومت اسلام و تقیتی از علمائے اعلام در دہلی بود ظہور و شیوع ہیچو کلمات امکان نداشت و اولاد و امجاد شاہ ولی اللہ کہ اینگونہ تصنیفات را ذایع و شایع نساختند و در پردہ کتمان داشتند گویا پردہ بر بے پردگیہائے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانہ را فارغ از حکومت اسلام و خالی ز علمای اعلام یافتہ حدت جبلی را حیلے بلند آوازہ ساختہ آن اخگر افسردہ زیر خاکستر را کما ینبغی مشتعل نمودہ و تخم پوشیدہ تہ خاک را آب دادہ حسن نبات الارض من کرم البذر ائمہ کرام و متبعان بربہار اام ہدف سہام ملام و دہان عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام رسالہ نوشتہ ولست شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقولۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم الصریحۃ الدالۃ علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یترک قول امامہ ففیہا شائبۃ من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل کلامہ الشقاق افتادہ بشعب متعددہ منشعب گردیدند حتی کفر بعضہا بعضا و اسمعیلیہ بہ لحاظ شامل است ہمہ انواع را فرقہ اولی انہمہا ادعی خلف صدق حامل کل کلام مع ظاہریتہ و وہابیتہ بالکمال کما کان علیہ و عالا افراد این نوع در غایت ندرت اند فرقہ دوم ظاہریۃ غالب بر وہابیہ و در ملک مشرق از کلکتہ تا بنارس و مایلیہا گویا ولایت ہمین فرقہ است فرقہ سیوم مقصور بر وہابیہ بیزار از ظاہریہ امروز در شاہجہان آباد از فرق اسمعیلیہ غلبہ ہمین فرقہ راست گرفتار بین شان نوعے صفے پیدا است بعضے از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و این کلام ناشی ست از کمال وقاحت و بمراحل از صدق و حیا افتادہ

چنینمان زمانه نگذشته صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار متواترات بیش از خبر عبید ست نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل ازان مذهب چنانچه درهمین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین وهدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت نکیه ونهایت نفرین بر منکران تقلید دران نموده ومناقب ابوحنیفه وحنفیه ومحامد تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته ومهرهای ودستخط علمای عرب وهند وهم خلفای امیر المومنین نقل نموده دران می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم وکذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا وہم دران نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کرکے مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے فرمایا العبرۃ بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال وتقریب کلام همه ناتمام قوله وہ ہرگز ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد وکسانیکه بگوش خود ها از زبان شان شنیده اند وگفتگوها نموده اند چگونه باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا اوراکه با قول اول مناسبتی ندارد چه ازان ظاهر که قبل از مباحثه وہ ایسے تھے ورنه مباحثه با علما حنفیه چرا ومیدا دو اگر رفع یدین منیکردند ترک کردن چه معنی دارد ثانیا نیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید و مقلد کدام امام گردیدند واز مذهب سابق رجوع کردند واز ان تبری نمودند وتائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند وظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر ورجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدده اند غیر از رجوع ازان مذهب خصوصاً ومسلک اصحاب تقیه وذوی الوجوه خود شاه ولی الله ورهمین خصوص رفع یدین در حجة البالغه نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لا ینبغی للانسان

ان یشیر علی نفسہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بدجانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیز این ہمہ آوردہ او واین خار پرورد او دست اگر میدانی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
وا اسفا قبل از ظہور فتنہ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پرداز
تمام بانبود وقولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن او ہست یا نہ اگر میدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ مقصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پیشاور بزبان ورا ہیچ و مشہور کردہ گفتگوہا دران افتادہ تشکیک را دران راہ نیست وہم حرف
ز ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ بر کسانیکہ بواسطہ اش بہادیہ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد وقولہ العبرۃ بالخواتیم امنا وسلمنا مارا سخن در خاتمہ کسی نیست اگر خاتمہ مولوی اسمعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
ہیچ چشم ما روشن ودل ما شاد وکلام در کلام ملام التیام است کہ حق است یا باطل فرقہ چہارم از اعتقاد
ظاہریہ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ با آن وودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
و ملتہ رو رتہ ودین فریق برین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیت
ملت سمعیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف است کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرقی است بین منہا در اختلاف رحمت وشقاق
مت خلاف رحمت آنست کہ مسلوک است مابین ائمۂ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بعدم آن بجانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فرو گذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در اعتقادیات حق دران تعیین است وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ از ان قبیل است بلکہ در عقاید

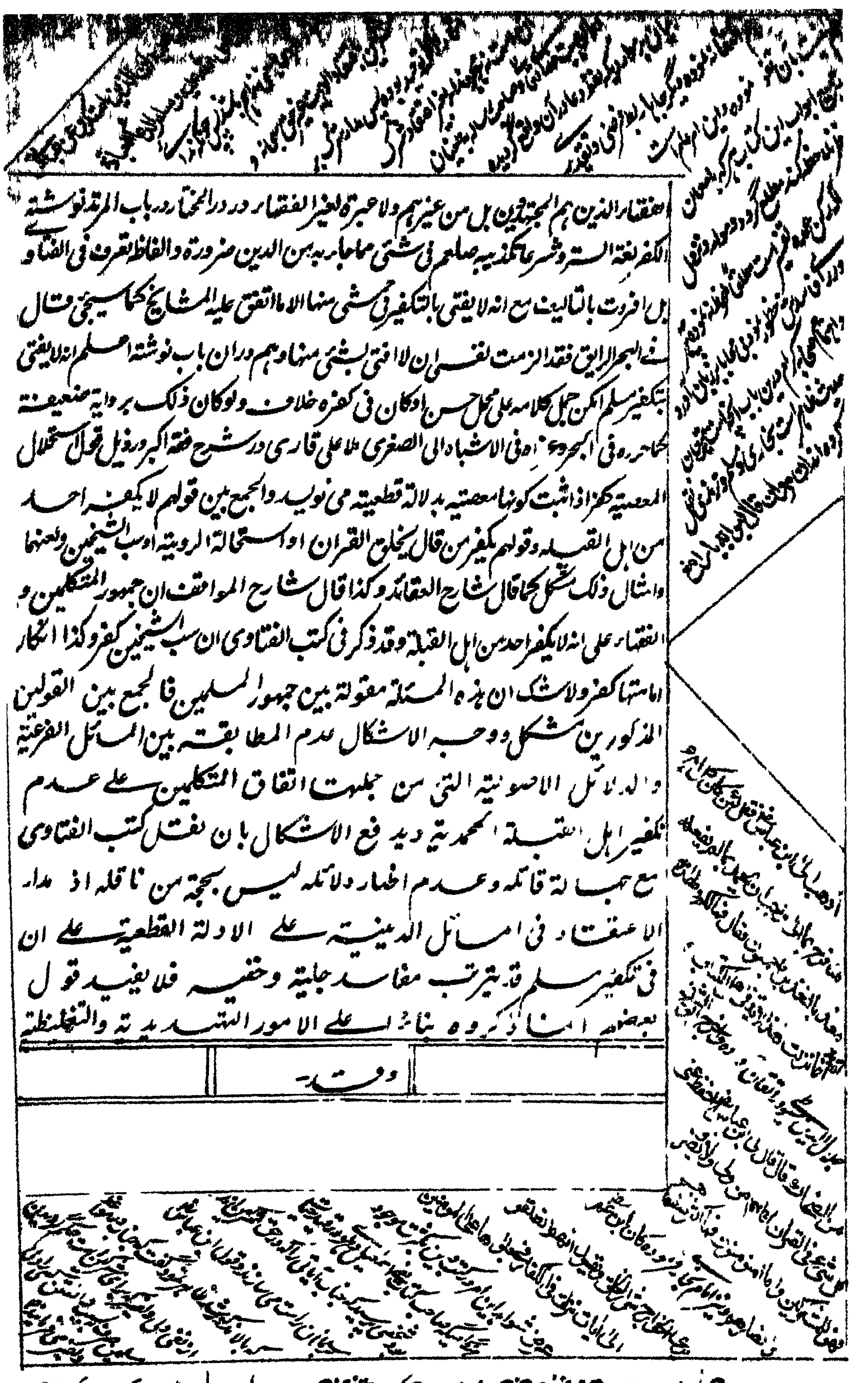
وسائل عملیه مستحسنات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان منها این تخالف نز اند است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جزئیکه بر دیگرے ندارند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سیکه
باوجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیقت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق از ین سوزانده و زان سو مانده لا الی هولاء ولا الی هولاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول در عقائد نجدیه** عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این شجر مخترع شاخهای زبانها را آبهای تازه
و منشأهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان شوند که گوی سبقت
از انها در ربودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعة بلکه کافه است اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر ان
متفرع است در مذهب سنت و جماعة مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته برا خلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است ونیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید واطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جسد بر اجزا
عرفیه است چنانچه در عرف موی وناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه بانعدام ناخن وموی بدن
منعدم نمی شود ومثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته وانکه از علما محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
[illegible] بالسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است وعمل شرط کمال ایمان است نه اصل
[illegible] چنانکه مذهب حق است وبعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا وکلا واین توهم خطاء محض وغلط صریح است کما صرح به انتهی ملخصا
مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است برخلاف خوارج که کافر [illegible] واند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
[illegible] مومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
[illegible] مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
[illegible] حقیقة [illegible] و [illegible] الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطه بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یومن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان باشرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
باشرک مجامع نمی شود چه توحید هم ازانجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی وازاستدلال بایه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داد المراد من لم یحکم بشیئ بما انزل
الله اصلا والمراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود وازاستدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض همچنین دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر آن بر السنه سنجدیه دایر نقل نموده از همه جواب داده است وآنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند ودلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داد هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود بر او احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق راهم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة در ینمقام امریست واجب الاعلام
وان فرق در رکن وعله وسبب وشرط وعلامة که بسبب عدم اطلاع بر آن در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیئ المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فمنها

يقوم به شي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزايد شئ
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فان الراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
المعصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذلك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج ككشف العورة ويسمى بالصغائر بالجملة بر عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بر تصديق واقرار است مي شنيد وهر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
علما بر اهل سنت ازان يا حمل بر معني لغوي يا بر مجاز وتاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوي وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه مستحدثه
ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهي بر كتب فقه تبراي كنند ووقت
مصلحت بان استناد مي كنند وباب كفر رجوع بكتب فتاوي مي آرند وآنرا عمده دلائل خود
مي شمرند تنبيه براين مغلطه ضروريست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد ما از كتب اصول مذهب اهل سنت
دلائل ومعارضات نقل كرديم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم ترتيب معينه آن فن نظر بايد كرد نه محض بهواي نفس از مقررات آنست كه متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوي روايات فتاوي مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستصفيات هم بدان اعتراف است درباب مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هر گاه

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر ببار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعض فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طائفه هست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها وما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو ولا یعلی وینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اہل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتامل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو بروایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها و هم در بحر الرائق نوشته و الحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته و اما
ما ثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اہل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام



اعتقاد الذین ہم المجتہدین بل من غیرہم ولا عبرۃ لغیر الفقہاء در در المختار در باب المرتد نوشتہ الکفر لغۃ الستر وشرعا تکذیبہ صلعم فی شئی مما جاء بہ من الدین ضرورۃ والفاظہ تعرف فی الفتاوی بل افردت بالتالیف مع انہ لا یفتی بالتکفیر فی شئی منہا الا ما اتفق علیہ المشایخ کما سیجئ قال فی البحر الرائق فقد الزمت نفسی ان لا افتی بشئی منہا وہم دران باب نوشتہ اعلم انہ لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامہ علی محل حسن او کان فی کفرہ خلاف ولو کان ذلک بروایۃ ضعیفۃ کما حررہ فی البحر وعزاہ فی الاشباہ الی الصغری ملا علی قاری در شرح فقہ اکبر در ذیل قول استحلال المعصیۃ کفر اذا ثبت کونہا معصیۃ بدلالۃ قطعیۃ می نویسد والجمع بین قولہم لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقولہم یکفر من قال بخلق القرآن او استحالۃ الرؤیۃ او سب الشیخین ولعنہما وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد وکذا قال شارح المواقف ان جمہور المتکلمین والفقہاء علی انہ لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار امامتہما کفر ولا شک ان ہذہ المسئلۃ منقولۃ بین جمہور المسلمین فالجمع بین القولین المذکورین مشکل ووجہ الاشکال عدم المطابقۃ بین المسائل الفرعیۃ والدلائل الاصولیۃ التی من جملتہا اتفاق المتکلمین علی عدم تکفیر اہل القبلۃ المحمدیۃ ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی مع جہالۃ قائلہ وعدم اخبار دلائلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ القطعیۃ علی ان فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیۃ وخفیۃ فلا یفید قول بعضہم انما ذکروہ مبنی علی الامور التشدیدیۃ والتغلیظیۃ

وقت

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم
ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابی حنیفة والشافعی من عدم
تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به
قائل بما هو کفر وان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا
فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان
یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوة والا فهو
مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی دفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوة خلفهم
احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوة مستقبلا الی
الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه
فاوجبوا الطواف من وراءه وهم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام ونفی العموم
والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف
من اهل الکلام والفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات
البدعیة وان کان صاحبها متاولا فیقولون بکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین
المجتهد المخطی وغیره ویقولون بکفر کل مبتدع وهذا القول اقرب الی مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم یخطئون ولا یکفرون ازینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقها ومجتهدین و
متکلمین وائمه مسلمین عدم تکفیر است وهمانست منصوص متون وشروح ومختار فتاوی وتکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهة وفساد عقیدت است چهارم از همان کتب فتاوی که در صور مناسبه
مذاق خویش در باب تکفیر استناد میکنند ودر همان کتب حکم تکفیر نسبت اموری مسطور که متخاصمین
هم لا محاله تکذیب ورد آن روایات میکنند یکی ازین طائفه در قرب همین ایام که فضول زیادی
بدستش افتاده بود در مسئله ذبح برای قادم وغیره بآن استناد می نمود ودرین باب غلو داشت

روزی مطالبهٔ تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکه تکفیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیه الرحمة نوشته ست آن مقام را بر آورده پیش کردم مضطرب شد بر زبانش جاری گردید که احکام تکفیر همچو کتب اصلا قابل اعتبار نیست بهجهت اندراج خوارج و معتزله در حنفیه زانرو که حسب ست هزاران هزار معتزلی و خارجی در فروع فقیه حنفی بوده اند تا مذهب خالص امام اعظم و ابی یوسف مذهب مذاهب باطله گذشته و هزاران هزار روایت از آن کسان مطابق مذهب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیه که خیلی مشهور و صاحب در المختار و صاحب اشباه وغیره متاخرین هم از و نقل می کنند معتزلیست شاه ولی الله در تفهیمات نوشته بین الحنفیة و اهل السنة عموم و خصوص من وجه تنقید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاهب دست ندهد و بی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما هو مقرر فی محله این قرن شیطان که نه لیاقت این کار دارند و نه فکر اکتساب و درک آن از دیگران و غرض اصلی اضلال جهال بی مبالاة لب بفتوی می کشایند هداهم الله تعالی چون این مقدمه ممهد شد حالا نقل میکنم عبارة تقویة الایمان مینویسد اول معنے شرک اور توحید کے سمجھنا چاہیئے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور ان سے مرادین مانگتے ہین اور ان کی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے انکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور ان کے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا ہے کوئی کسی کے نام بدھی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتون مین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچھ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچھ یہ جھوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کئے جاتے ہین سبحان اللہ یہ مونہہ اور یہ دعوی

سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرهم باللہ الا وهم مشرکون +
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیہ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرهم باللہ الا وهم مشرکون را بر دعوی کہ ثابت
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرحکی خرافاتین بکتے ہین وہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

یا اوسکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اوسکی قبر کو بوسہ دیوے یا مورچہل جہلے یا اوس پر شامیانہ
اہر کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر
التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے
اور اسی قسم کی باتین کرے سو اسسے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ
صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ بہر نحواہ
یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا
و در اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان از امثال
نہین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب
خوارج را رد کردہ اند ہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل و شرح حیثیت
اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبیح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا
دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود دانستہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک
است و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا
در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت است و ظاہر است کہ سجدہ تحیت
شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ
برادرین و اخوان یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ
در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق
کو سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت
یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کر لین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہ بات غلط ہے آدم کے
وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کر لیتے تہے چاہئے کہ یہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کر لین الخ
ببینید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے و دیگر شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

میشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و این قیاس لیس البهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه خیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم سب شریعتون مین تها پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هرچند کتب دین از ان مشحون است چیزے نقل آن ضروری نیست و اقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان مناسب نمود که اسمعیلیه را راه عذر مسدود گردد در تفسیر عزیزے نوشته پیشانی به زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادائے حق عبودیت باشد و این قسم در جمیع ادیان و ملل برائے غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیراکه از محرمات عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برائے کسے سزاوار است که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و گاہے حرام در امتهائے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برائے حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان باتحاد اطلاق نوشته داد خواه یون سمجھے خواه یون نہ سمجھے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و چونکه در استحقیه که کوچک ابدال اسمٰعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

۴۵

ایراد دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل بیینید که در جواب سوال ۳ سجدهٔ تحیه را
حرام و سجدهٔ عبادت را شرک نوشته نه چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اش چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل را انحار [illegible] اکره و سجدهٔ تحیه و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجدهٔ تحیه نیست مثل تعریف ست
متقارب تقبیل و کراهة این اشیاء مختلف فیه بین الفقهاء و بچنین امور باعث تکفیر و تفرین بر مرتکبین
هم نمیتواند شد چه جای تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد
جماعتی رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیر هم بهمین مسلک سالک است اسمعیلیه
و تحقیقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برای کشف قبور اوّل چون بمقبره در آید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سورهٔ فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در هر رکعت سوره
اخلاص شش بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند
و بگوید یا رب بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح تا وقتیکه انشراح پیدا این بکند انشاء الله کشف قبر و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و بر قدم حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و سوم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

و مولوی مخصوص الله و غیره اعیان بجمیع خاص و عام مولوی عبدالحی و مولوی اسمعیل را ملزم
و مغلوب ساختند مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اوّل بر همین امر مواخذه نموده بودند
که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن
وقت مولوی عبدالحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارہا را خدای
تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بروے شرک ثابت شود و این را شرک فی العبادة می گویند و شمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را هم ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی
کجا فرموده است که این چیزہا را برائے خود خاص کرده ام فصل چہارم که برای شرک
فی العبادة و منع نموده و در انجا بر اکثر دعاوی واہیه خود آیات و احادیث بی مناسبت
محض یاد نموده داد ہذیان سرائیہا داده بطور خودش هم اصلا مذکور این امور نیست
اسمعیلیه را باید که با ثبات دعویش پردازند و یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست
در خاص کردن الله تعالی است برای خود تلفظ باین الفاظ و قبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمعیل را عقل مے بود بالضرور می پرسید ند که شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر کہ وہ ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقہ پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطه اینست که ہر معامله جا و بیجا که مردم را با قبور انبیا و اولیا دیدہ چونکه
شائبه تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح و استحسان حسن که کفر ملت
عداوت بود بحکم کراهت و تحریم هم تسکین کین معظمین و معظمین نگردیده بے حکم تحقیر غبار
خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن اد عا بهذا باین نوع کلام

تقوه منو وه حال شامیانہ بر قبر انکہ در مائۃ مسائل نوشتہ شامیانہ وقبہ استادہ کردن بر
قبر مکروہ وممنوع کما یظہر من الروایات وفی البخاری ورای ابن عمر فسطاطا علی قبر
عبد الرحمن فقال انزعہ یا غلام فانما یظلہ عملہ انتہی می گویم عینی در شرح بخاری نوشتہ
کہ عبد اللہ بن عمر وابو سعید وابن مسیب مکروہ میداشتند ضرب فسطاط وقبہ را و عمر
رضی اللہ عنہ برپا کرد بر قبر زینب بنت جحش وعائشہ بر قبر برادر خود ومحمد بن حنفیہ بر قبر
ابن عباس وفاطمہ بنت حسین بن علی کرم اللہ وجہہ بر قبر شوہر خود حسن بن حسن علیہ السلام
ابو داؤد در سنن از قاسم بن محمد کہ از اکابر تابعین وفقہاے سبعہ مدینہ است روایت
نمودہ قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا فقلت یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیدہ داشتن قبور
انبیا وکشادن براے زیارت فعل صحابہ ظاہر قولہ رخصت ہوتے وقت اولٹے
پاؤں چلے ازہمان قسم است محتاج سند ظاہر یہ کہ داخل بدعات سیئہ می کنند وفقہا
می نویسند استحسنہا المشایخ قولہ ہاتھ باندہ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے کہ در
فصل چہارم حدیث من سرہ ان یتمثل لہ الناس قیاما فلیتبوء مقعدہ من النار
ست وبس کہ در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویدہ وبر ہر ذی عقل ظاہر کہ معنے
حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمہ مشکوۃ نوشتہ ازینجا معلوم
میشود کہ مکروہ ومنہی عنہ دوست داشتن بر پاے استادن مردم است بجہت طریق
تکریم وتعظیم وآنچہ کہ بر این وجہ نبود مکروہ نباشد انتہی ہمچنین در دیگر شروح مذکور در
فتاوی عالمگیری در خاتمہ کتاب حج فی زیارۃ قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم مذکور ویسد
ویقف کما یقف فی الصلوۃ الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب
نوشتہ ودر وقت سلام بر آنحضرت ووقوف در آنجناب با عظمت دست
راست بر دست چپ بندد چنانچہ در حالت نماز کنند کرمانی کہ از علماء حنفیہ است

تصریح باین کردہ انتہی قولہ مجاور نکر مشیہ یہ بے درمجاورت مکہ معظمہ اختلاف است درفتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراھۃ المجاورۃ بمکۃ وعدمھا فذکر بعض الشافعیۃ ان المختار استحبابھا الا ان یغلب علی ظنہ الوقوع فی المحذور وھذا قول ابی یوسف ومحمد وذھب ابو حنیفۃ ومالک الی کراھتھا وکان ابو حنیفۃ یقول انھا لیس بدار ھجرۃ و در بحر عمیق مذکور ولھذا کان عمر رضی اللہ عنہ یطوف علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرۃ ویقول یا اھل الیمن یمنکم ویا اھل الشام شامکم ویا اھل العراق عراقکم وحسن مجاورۃ مدینۃ منورۃ باحادیث صحیحۃ وآثار صریحۃ ثابت عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینۃ وشدتھا احد من امتی الا کنت لہ شفیعا یوم القیمۃ رواہ مسلم وعن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من استطاع ان یموت بالمدینۃ فلیمت بھا فانی اشفع لمن یموت بھا رواہ احمد والترمذی قولہ وہاں کے گرد پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود المدینۃ حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیہ حدثا او آوی محدثا فعلیہ لعنۃ اللہ والملائکۃ والناس اجمعین لا یقبل منہ صرف ولا عدل الحدیث متفق علیہ ان ابراھیم حرم مکۃ وجعلھا حراما وانی حرمت المدینۃ حراما ما بین مازمیھا ان لا یھراق فیھا دم ولا یحمل فیھا سلاح ولا یخبط فیھا شجر الا العلف رواہ مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزدہ در ترتیب احکام مثل جزا وغیرہ البتہ اختلاف است بر رہ بیدینی زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ تجدید می نمایند خذلہم اللہ تعالی قولہ دوسرے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در تمام کتب حدیث وفقہ مذکور در فتح القدیر نوشتہ

٤٩

بلکہ شرکِ ایشان در امور خاصہ ببعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاہ
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاہ نشدہ است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالہ سائر بندگان بقبارہ میکند و شفاعت قبارہ در باب خادمان
و متوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق ببعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت دادہ است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائے باید و بملاحظہ این امور سجدہ بسوے
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز مینمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیدہ
قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند
و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ رابعاً بیان شناعت عبادۃ اصنام و سقوط ایجا
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادۃ من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لابد من عبادۃ ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعدهم خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هي على صورته
وظنوها معبودات باعيانها ولذالك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك لله خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم آذان يسمعون
بها در تفسیر عزیزی نوشته و استعانت باچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین نگذرد و این قسم استعانت بلا کراهت جائزست باچیزے
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سائره و امثال ذلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد در رزق و فرزند و خلعت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
ادویه انداز ادویه و عقاقیر و بادعای صلحاے بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و درایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
اقسام سحر را از کیاے امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
که ملائکه علویه را بآن تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

کرانچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے ازان گاہے
میباشد وحکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برائے اولیاست حرام ست واگر
بصورت است نه بحقیقت بریکی ازین سه وجه مباح است الهی مرادمن حاصل شود نذر
تو بنزار خدام انصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا
بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم
تا ثواب آن عائد بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی
اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن تخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبدالعزیز
در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان
می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و
نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین رسوم
است انتهی بالجمله افعالیکه درینجا شرک قرار داده وحکم نموده که ان تعالی خاص نموده است این
افعال را برائے خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد
وچیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر
وتخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله
صلی الله علیه وسلم وصحابه وجمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف
جمهور ترا اشیده از مطلب محض بیگانه بنیاد آن سراپا بیهوده دانه ند تعرض به تفصیل هر هر فعل
که به نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد وضیق وقت رخصت نمیدهد از ان
اعراض نموده شد تا آنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پی توان برد
وباید دانست که کلام فیما بین علما در افعالے بوده است که بودن آن معصیت
بدلائل شرعیه ثابت و شارع آنرا امارة و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن
شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان فرموده

یدعون من دون الله من لا یستجیب له یعنی الاصنام لا یجیب عابدیها الی شیء یسئلونه الی یوم القیامة یعنی ابدا ما دامت الدنیا وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا تسمع
فائده باید دانست که از غفلت و عدم سماع اصنام که معبود اهل آن است اثبات عدم

ہم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ و ہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اوّل اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا اشرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا اشرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہئے سو غیر کی کرے
ہمین ہست خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث برخلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف لتفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ است
ما اوّل غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیب از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از و تا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان و خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچیک را شریک سید استند و چون
خدائے تعالیٰ برائے کارے ابرام فرماید ہیچیک را قدرت مخالفت ثبات نمیکردند

قال الله تعالى ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له الى يوم القيامة وهم عن دعائهم غافلون

قال مشائخنا من افضل المندوبات فی مناسك الفارسی وشرح المختار انها قريبة من الواجب لمن له سعة يروی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله عليه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتی كان حقا علی ان اكون له شفيعا يوم القيامة واخرج الدارقطنی ايضا من حج وزار قبری بعد موتی كان كمن زارنی فی حيوتی بالجملة اگر استقصاے اين باب كرده آيد دفترے گردد در حديث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق وچون اين بحث را در رد استحبابات تحجيل ساديدام دريجا از تفصيل عطف عنان نموده آيد ابن تيميه وغيره بد مذہبان براه شد وذو رفته كه كلام وشكلاتش مردود نزد اہل سنت وبشومی اين كلام آنچه بانجام يافت در مقدمه چيزے ذكر كرديم ودر مواہب لدنيه نوشته ومن نذر الزيارة وجبت عليه كما جزم به ابن كج من اصحابنا وعبارته اذا نذر زيارة قبر النبی صلی الله عليه وسلم لزمته الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگے دعاے زائر از جناب الہی براے خود وبراے ميت در شرع آمده ودعا باين طور كه الہی بحرمت نبی وولی حاجت مرا روا كن جائز است اين دو وجه از نائة المسائل است ودعاے زائر باين طور كه يا رسول الله يا ولی الله در جناب الہی عرض كنيد كه حاجت من بر آيد ہم در مذہب حق از افعال واقوال وتقارير صحابه وتابعين وتبع تابعين وائمه مسلمين وعلماء مذاہب اربعه از متقدمين ومتاخرين تا شاه ولی الله وشاه عبد العزيز بخوبی ثابت در دفع شستر گر گيہاے مائة واربعين آنرا بخوبی ظاہر نموده ايم شاه عبد العزيز در تفسير فاقبره نوشته اند دفن كردن گويا مسكنے براے روح ساختن است بنا برين ست كه از اوليا مدفونين وديگر مومنين انتفاع واستفاده جاريست وآنہا را افاده واعانت نيز متصور قوله اكثر لوگ پيرون كو اور پيغمبرون كو اور اماموں كو اور شہيدوں كو اور فرشتوں كو اور پريوں كو مشكل كے وقت پكارتے ہيں اور ان سے مرادیں مانگتے ہيں نقل اين ہر دو فعل اصلا نكرد

نیست شرک عبارت است از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی سبب اعتقاد و امثال این
افعال مشرک شدن نمیتواند بلکہ ما مورد در شرع وارد اذا اراد عونا فلینادِ اعینونی
یا عباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللھم انی اسئلک
و اتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہذہ
لتقضی لی اللھم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری
در شرح آن نوشتہ در بعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ است
پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ والشقت نوشتہ اند بعض از خواص
اولیا اللہ را کہ جارحۂ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا
دادہ و استغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نیگردد
و اویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا
می طلبند و می یابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات است ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن ، قولہ اور اونکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت بر آنے کے
لئے نذر و نیاز کرتے ہیں خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز
صاحب در باب ذبیحہ بتفصیل تصریح نمودہ است کہ نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن
در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران ہست یا نہ نظر برانکہ این لفظ در
شرع مستعمل برای معنی است کہ مختص بخدا است باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران
باشد و او فی آن تحرز اولی است اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا
صبانا گفتند شاہد آنست و اگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک
پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ و حکم
شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالۂ نذر مزارات اولیا
نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنی شرعی ست چہ عرف آنست

٥١

قسم دوم عزایم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را مسخر میکنند اما باستعانت
اسما و آیات بے شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم
سیوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند
و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت
و ارسال ثواب صدقات بلے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است
که از مشایخ کبار و اولیا ابرار برلے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق و ملاحظه اسمی از اسمار الهی دست داده که سراسر
مبنی بر نزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصلاح قسم ششم
تعمق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضی
و اعداد و فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوت الخواص تا مطلبے از مطالب
محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما و سور قرآن
مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم
در خواص اشیار دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال
نیز تعمق میابسند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله و جه قبح سحر همین است
که منجر به کفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین
میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه
قدرت مسبب غافل سازد می شود چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس
مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیراً فخیر و ان شراً فشرا آ
نتی دایضا فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوائے خدا که منعم
حقیقی است و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه
این قدر دلائل ظاهره شنیده بیکنند از انکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکسر با شد

چه جائی اینهم اینو خدا ایان باز برا اعتقاد بتانے ہم اکتفائی کنند بلکه در ہر چیز آنها را برابر
خدای کنند حتی که یحبونهم یعنے دوست میدارند آنها را کحب الله یا نند دوستی که بانندا
باید داشت زیراکه او تعالی را بالذات و بالاصالت دوست باید داشت و ہر چیز غیر
اوست یا بحکم او محبوب ہست مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه بکرده او تعالی
وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال و برخی از ایشان ارواح مدبره
و ملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رہابین و احبار و علما را
بے ملاحظه علاقه بندگی خدا و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنوا یعنے و کسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضے ازین چیزہا را برای
خدا و بحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فہمند و بنده مطیع
او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنے
بسیار سخت تر و محکم تر اند در دوستی خدا ہم نسبت این چیزہا زیراکه خدا را بالاصالة
دوست میدارند و این چیزہا را بقدر ظہور حیثیت محبت الٰہیه در آنها و باندازه حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ما قال و نیز ہر خیر و کمال را مخصوص بذات
الٰہی و فایض از جناب او فہمند و سایط را اول سبب نمیدانند و اگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتہی ازانچه نقل کردیم ثابت شد که نیست شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلمه خبیثه اسمٰعیلیه خواه یون سمجھے
که یه بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواه الله کے دینے سے و نیز ثابت
شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئله اسمٰعیلیه خواه
یون سمجھے که ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواه یون سمجھے که الله
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے و ہم ثابت گردید
که از افعال حتی که از سجده برائے غیر خدا ہم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

علی وجه العبادة فتکون
یلائم من دون الله مالا
ینفعک الخ ومن دون الله شیئا
ولا تدع من دون الله مالا ینفعک
لا ینفعک ولا یضرک فانک اذا من الظالمین

۵۷

اذا جزاء الشرط وجواب
لسوال مقدر کان سائلا
سأل عن تبعة عبادة الاوثان
وجعل من الظالمین لانه
لا ظلم اعظم من الشرک وفی
المعالم ولا تدع لا تعبد
من دون الله مالا ینفعک
ان اطعته ولا یضرک
ان عصیته فان فعلت
فعبدت غیر الله فانک
اذا من الظالمین الضارین
لانفسهم اذ وضعوا العبادة
فی غیر موضعها وفی الجلالین
ولا تدع لا تعبد من دون
الله مالا ینفعک ان عبدته
ولا یضرک ان لم یعبده
وفی الوسیط فلا تدع من دون

و الا اعتقاد کنند پس باطل شد قول او خواہ یوں سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق
ہیں یا یوں سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادة
قیاسا بال ما قال فی العادة و ہر گاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح
نمودیم پس اگر جائے ذکر قیود نموده باشند محل مغالطہ خوردن نیست چہ ترک قید
آنجا محمول است باین تصریحات و این فائده را یاد دارند و از تغلیط اسمعیلیہ از راه
راست منحرف نشوند ہر چند آنچہ مذکور شد کافی و وافی است برائے رد مخترعات
اسمعیلیات فاما اگر کسے بیننده این اوراق درین شک افتد کہ شاید در تقویۃ الایمان
اقامت دلائل بر مدعائے خود نموده باشد مناسب نمود کہ بطور اجمال کشف این
حال نموده آید بشنوید در فصل ثانی کہ برائے رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر
کرده در ان فصل آیہ کریمہ وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا ھو آیہ دوم قل
لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا اللہ وما یشعرون ایان
یبعثون آیہ سیوم ان اللہ عنده علم الساعة الخ آیہ چہارم ومن اضل
ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب له الی یوم القیمة وھم عن
دعائهم غافلون آیہ پنجم قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما
شاء اللہ منجملہ این آیات عظام آوردن آیہ کریمہ ومن اضل الی آخره در این
مقام خالی از جنون نیست چہ مراد این آیت باتفاق جمہور مفسرین توبیخ عبده
اصنام است در تفسیر بحر ابوحیان نوشتہ ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال ممن یعبد الاصنام وھی جماد لا قدرة لها علی استجابة دعائهم
وہمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چہار آیہ کریمہ حاصل ہمہ ہا اینکہ علم غیب خاصۂ خدا
است و در ان کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات اوست کہ از آیات
مذکوره ہیچ علاقہ ندارد و بالجملہ محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

وعادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بوداے یومنون ببعض
الکتاب ویکفرون ببعض از ماعدا اغماض نموده در تفسیر آن لفظ هم مخالفت
سواد اعظم وتفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیها می کنند از ایشان
باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی
است یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود واضحا دکه ایمان
بجمیع کتاب مقتضی تطبیق وتحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر
عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره وباطنه غائب
باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود واسباب وعلامات آن
نیز در عقل وفکر نیاید تا ببداهته واستدلال دریافته شود واین غیب مختلف
می باشد پیش کور مادر زاد عالم الوان غیب است وعالم اصوات ونغمات
والحان شهادت وپیش عنین لذت جماع غیب است وپیش فرشتها الم گرسنگی وتشنگی
غیب است ودوزخ وبهشت شهادت ولهذا این قسم را غیب اضافی گویند وآنچه
نسبت بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام
کونیه وشرعیه باریتعالی در هر روز ودر هر شریعت ومثل حقایق ذات وصفات
او تعالی علی سبیل التفصیل واین قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا
یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس واشتباه وخطا بکلی دران اطلاع حاصل شود واحتمال خطا واشتباه
اصلا نماند وهمین اطلاع دادن کذائی است که اورا اظهار شخص بر غیب توان گفت
الی آخر ما قال صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته
وفی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء
مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

59

از و لیبار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و
اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار بشخص بر غیب
چیزے دیگر واظهار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
وا ولیبار اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ وهم در انتقام نوشته وبعضی از ایشان گفته اند که حصر بلحاظ قید
اصالة است یعنے بالاصالة اطلاع بر غیب خاصۂ پیغمبرانست وا ولیبار اطلاع
بر غیب بطریق وراثت وتبعیت حاصل میشود وایضا فیه وبعضی از قدماء مفسرین
اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است واطلاع بر لوح هیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیرا که اول اطلاع بر
لوح محفوظ بمعنے مطالعه آن لوح ونقوش بطریق صحیح مروی نیست که پیغمبرے
را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است واوشان
رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریه
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح
باشد یا بے مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه
دران کتاب میشود نه دیدن نقوش واین معنی اولیبار انیز حاصل میگردد
پس دیدن ونه دیدن برابر است سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه و دیدن
نقوش هم از بعضے اولیاء الله بتواتر منقول است پس اختصاص وحصر صحیح
نخواهد شد انتهی ودر مرقاة نوشته للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع
علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالے
علی بعض احبائه لوحة علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

اضا فيا فى ذلك اذا تنور الروح القدسية وازداد نورانيتها واشراقها
بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلية ذات القلب عن صداء الطبيعة و
المواظبة على العلم والعمل وفيضان الانوار الالهية حتى يقوى النور وينبسط
فى فضاء قلبه فتنعكس فيه النقوش المرتسمة فى اللوح المحفوظ ويطلع على المغيبات
ويتصرف فى اجسام العالم السفلى بل تتجلى حينئذ الفياض الاقدس بمعرفته
التى هى اشرف العطايا فكيف لغيره انتهى وبعد از ايراد آيات شروع نمود در ذكر
احاديث اول از ان حديث قالت احدهن وفينا نبى يعلم ما فى غد فقال
دعى هذه وقولى بالذى كنت تقولين جاے تامل است كه درين حديث صرف
حكم ترك كردن آن قول است و بس نه رسول الله صلى الله عليه وسلم تكفير نموده و نه
امر تجديد ايمان و توبه بلكه و شغليكه بودند از ان هم منع نفرموده پس آوردن اين حديث
بيفائده است دوم از عائشة رض من اخبرك الخ قطع نظر از تفصيل علم كه از تفسير
عزيزى وغيره نقل كرده ايم در حديث حكم شرك نيست پس سوق آن درين باب
بيجا است حديث سيوم والله لا ادرى وانا رسول الله ما يفعل بى ولا
بكم در خاتمه اربعين اسحاقيه هم اين حديث مذكور است آوردن حديث مشكل مجمل
المحمل كه علما را انواع كلام در معنى آن كرده باشند در مقام استدلال از كمال اضلال
است آيات محكمات واحاديث بينات بكثرت بر خلاف آنچه مدعى در شرح آن
نوشته صاف وصريح موجود ولسوف يعطيك ربك فترضى عسى ان يبعثك
ربك مقاما محمودا ليغفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر عن انس
رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اول الناس
خروجا اذا بعثوا وانا خطيبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ايئسوا ولواء
الحمد يومئذ بيدى وانا اكرم ولد آدم على ربى ولا فخر اخرجه الترمذى

عن ابن عمرو بن العاص قال اللہ تعالی یا جبرئیل اذھب الی محمد فقل لہ انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجہ الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سیدا شباب اھل الجنۃ اخرجہ الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرۃ اخرجہ مسلم وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشہور ست الغرض اگر استقصار این قسم احادیث از صحاح نمودہ آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشتہ واما ما ورد انہ صلی اللہ علیہ وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعلہ کان آخر احوالہ بعد انقطاع عرض جبریل لہ حالا کہ عدم افادۂ ادلہ مدعایش را واضح گردید باز بسر اصل سخن میروم کہ شرک فی العلم موافق تصریح کبرا او نیست گر ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا و آنچہ دعوی تعمیم نمودہ از ہیچ یک دلیل ثابت نکردہ آیات علم غیب نقل کردہ بتطویل لاطائل پرداختہ وحاصلش نیز معلوم گردیدہ کہ غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکہ خاص غیب مطلق ست واظہار رسول مرتضی بر آنہم واقع پس آنچہ گفتہ کہ پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی ست محض غلط ومحض بیمغنے یعنے شنیدن از دور ونزدیک برابر خاص کار خدا ست دیگر انرا این چنین فہمیدن شرک ست حالانکہ شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چہ او تعالی را باہمہ اشیا واکنہ نسبت واحدہ ست وتصریح کردہ اند جمہور کہ مراد از قرب کہ واقع ست ہم قرب مکانی نیست ودر تحفہ اثنا عشریہ نوشتہ عقیدہ بست ودیگم بندہ را اتصال مکانے وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قربیکہ درانجا متصور ست بدرجہ ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست وبس ہمین ست مذہب اہل

سنت انتہی پس غیر متصور را خاص فہمیدن کار عقل نیست و در یافت نمودن ارواح
کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاہ عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشتہ کہ روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است کہ ستارہای ہفت آسمان را درون چاہ میتوان دید انتہی و چند
عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور ست در حدیث صحیح موجود
است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمہ حیث کنتم افادہ ہمان معنی
میکند کہ اہل بدعت شرک قرار دادہ اند در مرقاۃ بشرح حدیث نوشتہ قال القاضی
وذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق البدنیة
عرجت واتصلت بالملاء الاعلی ولم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد
بنفسها او باخبار الملک وفیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک ونیز آنچہ
در حدیث صحیح وارد شدہ فانه اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء
والارض موافق اصطلاح این جدید شرک خواہد گردید نعوذ باللہ من هذه
الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک واستماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را
از ہر جا کہ باشند واطلاع بر احوال آنہا یکجا و اسماع و اعلام خداے عزوجل نہ
شرک لازم می آید نہ علم غیب خاص خدا ہمچنان در فصل سیوم کہ در رد شرک فی التصرف
وضع نمودہ ذکر کردہ دران فصل آیۂ کریمہ قل من بیدہ ملکوت کل شیئ وهو یجیر
ولا یجار علیه الخ و آیۂ کریمہ قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ و آیۂ کریمہ
ویعبدون من دون الله ما لا یملک لهم الخ و آیۂ کریمہ لا تدع من دون
الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ و آیۂ کریمہ قل ادعوا الذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات تکرمات ہیچ نوع ثابت
نمیشود و دعوی کہ در اول کتاب نمودہ و شمار کردہ کارہا و گفتہ خواہ یون سمجھے

قال الهدایت ... عن ابن عباس قال کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله الحدیث

٦٣

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ محذور تصرف بالاستقلال است وبس اعادۂ آن عبارات بیفائدہ
است بعد ازان ذکر شد و حدیث اذا سألت فاسأل اللہ و اذا استعنت فاستعن
باللہ دخود نوشت کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کار یست وتخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اھلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این جرأتے ست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و شد
شرک ست آیا شرک مقابل توکل ست حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا حتی
یسالہ الملح وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع بامبحوث عنہ ہیچ علاقہ ندارد و حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی من اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا و در بیان
این حدیث عجب جرأتے نمودہ کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود میں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست و در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح

مسلم از حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله هل اغنیت عن عمك فانه یحوطك و یغضب لك قال نعم هو فی ضحضاح من نار و لولا انا لکان فی الدرك الاسفل من النار ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب هم خواهد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن اہل بیت نبوی نه چنانست که محل خفا باشد یک یک علاقه با آنحضرت کار آمدنی است در شفار قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابوبکر رض مرویست معرفة آل محمد براءة من النار و حب آل محمد جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد امان من العذاب این فرقه را ازان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و همین است منشا این همه بدیانات و درینجا امریست که خرافت بیان صاحب تقویة الایمان ازان ظاهر و عیان است و آن اینکه در آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیئ و هو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه نموده تصرف و از همان آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه بخدیه یعنی شرک فی التصرف عجب شرک است که در مشرکین یافته نشد سندا فاده نقیض مدعا می کند و تنبه لنصیب نیست اگر ختم الہی نیست چیست عبارت ایضام آنچنان مختلست که ما نا بکلام عقلا نیست

فصل چهارم در شرک فی العبادة ذکر کرده اول آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم منه نذیر مبین الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و انه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم و اذن فی الناس بالحج یاتوك رجالا الخ آیه پنجم او فسقا

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیه ازین آیات و دعاوی که در اول باب بمنوده اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی
ازان از دعاوی محض بیگانه و بعضی محتمل و مجمل که بیان آن بجائے دیگر موجود
خاص را عام و مقید را مطلق و مشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من یتزوج المرأة مثلا
تجارة غیر مبارک ویتعجب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان
یریح نفسه بترک تزوجها وان کانت جمیلة او ذات مال وهم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد
الملیة لا تدفعها مالم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القرآن او
السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تاثیر
الما م بنفس العائن وصدمة تحصل من الما مسها بالمعین وکذا نظرة
الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انهماك في التسبب بحيث يغفل عن البارى جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتها ان الامر اذا قضى به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد معتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يقصد اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تخصص بصورة دون صورة
باسباب فلكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واشارة ووسواس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تنظم الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا اذا انعقد اتمرا الله من غير ان تخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والهامة تفتح باب الشرك غالبا وكذلك الغول فمنعوا عن الاشتغال بهذه
الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها او من حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نفى
من الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا ثم

لما شئل من حال الكهان اخبران الملائكة تنزل فى العنان فتذكر الامر قد
قضى فى السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون
معها مأة كذبة يعنى ان الامر اذا تقرر فى الملاء الاعلى يترشح سنا رشحات
على الملائكة السافلة التى استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء
الجن ثم تيلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشكن ان
النهى ليس معتمدا على عدمها فى الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك
والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من
نفعهما ما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع
انما اتى بالنهى عن الاشتغال به لا لنفى الحقيقة البتة وانما توارث السلف
الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات
لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف
الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه
الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة
الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما
ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بما
يتمسك فى دفع الامراض فكذالك للافلاك والكواكب طبايع و
خواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب فى محل ظهرت
قوته فى الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن
بشئ يرجع الى طبيعتها وان خفى ادراكها والرجل انما اختص بالجرءة والجهورية
ونحوهما لمعنى فى مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض
اثر فى هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية متركبة

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية فى الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم فى هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويتعرفون بها الوقايع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضائه من
غير ان يخرم نظام الكواكب فى خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلى ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا فى هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا وكذا فيكون ذلك صادا
عن تحققه بالايمان الذى هو الاصل فى النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر العالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
فى الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويجهر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبى صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذلك نهوا عنه خفاجى در شرح
شفا نوشته لا تقولن احد كم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهى تنزيهى
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوى و در شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبى صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذى قرب عهده بالاسلام

٧٩

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت اولا ترفضم منه التسوية فيختص بمن كان حاله كذالك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابى داود الذى علم فيه النبى صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى ملخصا خود در بیان تقویة الایمان در حدیث السید ہو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار بود و محکوم کسے نباشد خود ہر چه خواہد کند باین معنی سوائے خدا تعالی دیگر یرا سید گفتن روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا نرا گفتن درست است و باین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور ست انتهی ملخصا ہر چند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام ساختگی بنا و را از بیخ بر کنده چه ہر گاه مقرر شد که بتعدد اراده معنی از معانی حکم مبتدل میشود پس بچه سبب این قاعده مخصوص شد بسید و در عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درینمقام بے اختیار از زبانش بر آمده ہمین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاہر که مومن عبادت رسول مراد نخواہد داشت و گمان بد کردن با آنکه لبعض الظن اثم وارد معنید ہم نیست اگر بگویند که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرہم و عبد الدینار و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله ازہمین بیان او اکثر مموہات او باطل میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاہب اربعه در مقابله اصول نجدیه ... بجواب داده اند شیخ محمد عابد اسندی انصاری که از عمده علماء حرمین بود ... نجدیه ... ہم ہر که رمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او ... ساخته ... مسائل بر رسائل شیخ مرحوم احتجاج ہم میکنند رساله وارد ... خاص ... مسعود ... بیان نموده است این شعبه ... حاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الهی در جلوه گر شده صید ولها به جاذبه محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار از پی توقع منفعت و استفاده کمالے از دور دست بجاذبه کمند او دویده می آیند و بر آستانه او سجدات می کنند و مشتاق لمعه از جمال او یند این مرتبه از ان مراتب است که هیچکس را از البشر نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیای امت را شمه از ان محبوبیت نصیب شده و مسجود خلایق و محبوب دلها گشته اند مثل حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرهما انتهی الله تعالی از اسمای حسنی خود رسول الله صلی الله علیه وسلم را قریب سی نام عطا فرموده در شفا و مواهب باید دید که بتصریح و تفصیل موجود از انجمله رؤف و رحیم و مومن و مهیمن و عزیز و حق و خبیر و عظیم و شکور و شهید و نور و امثال آن و سوای اسمای الله تعالی آنحضرت را صلعم مسمی فرموده است اتصاف آن حضرت بدیگر اسماهم در حدیث صحیح وارد است مثل اول و آخر و ظاهر و باطن و غیرها حالا بیان میکنم سر تغلیط و بادۀ افراط و تفریط سا که باعث گردیده برین هذیان سرائیها و آن خطاست در معنی لفظ اله و شرک باید دانست که لفظ اله بمعنی معبود است و غالب در عرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود و واجب لذاته و در تفسیر کبیر در سورۀ فاتحه مذکور ان الاله هو المعبود سواء عبد بحق او باطل ثم غلب استعماله فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مأته المسائل و در تفسیر رحمانی نوشته الاله اسم لذات المعبود فهو ان لوحظ فیه المعنی لم یقصد فلذالک لا یوصف به ثم غلب علی المعبود بالحق و هم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نموده حیث قال الاله هو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاته المنزه عما لا یلیق به الموجد لغیره و شرک در شرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوهیة خواه در الوهیة بمعنی استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواه در الوهیة بمعنی وجوب وجود مثل مجوس و صاحب مأته مسائل کر تردید نموده در الوهیت و استحقاق عبادت و گفت

غیر مغفور کہ سزاے آن مخلد ودر قرار دادہ اند نہ خود تصریح نمودند کہ چیست ونہ عند
التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سوا اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم وشرک فی التصرف وشرک فی العبادۃ وشرک فی العادت ہست کہ این
اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید
ونقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل ومولوی عبدالحی در ہمین بحث از مولوی باد علے
مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم ومجوج شدہ بودند ومشرکان عرب
اصنام خود را الٰہ یعنی معبود اعتقاد می کردند ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند
یعنی یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند واز کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند
وگفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا لشیئ عجاب وانطلق الملاء منھم
ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیئ یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد
نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ واستعجاب ازان چہ معنے دارد واز شنیدن آیہ کریمہ
والٰھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر وابن
المنذر وابن ابی حاتم وابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل
شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند وگفتند کہ کیف یسع الناس
الٰہ واحد وان محمدا یقول الٰھکم الٰہ واحد فلیاتنا بایۃ ان کان من الصادقین
وکلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را
بذاتہا خود معبود انگاشتند وہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق ہست
برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب
معتقد الوہیت اصنام وکافر شدن آن لیام ہمین کلام ودانستن شان بتان را
برابر خدا در الوہیت یعنی معبودیت تمام کتاب وسنت وکتب شریعت پر اند
این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

مباح بعضے مستحب بعضے مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت ومنافی
فسا دچند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید یعنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب شان رد میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید نجدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نه نموده جاے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور بسیار پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت برهم میشد دوم اینکه در آیات یکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور نجدیه عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نمود چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوسکے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے تو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمیکنیم ایشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند ما را سوئے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان شان در چیزیکه اختلاف میکنند در آن تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر هر ذی شعور ظاهر که تکفیر بر
اتخاذ اولیا و عبادت شان برائے نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد

۷۳

معاش و معاد شمارا اصلاح کند انتهی و من الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که
برای خود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از جدا آویست بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی و محبوب بالذات غیر از او در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهر و تیغ سیکنند از آنکه غیر او برابر او تواند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود االه مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
آلهتنا خیر ام هو فاضربوا لک الاجل لا سیوم آنکه الفضل آیة اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون و انداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تهافت قبیح لازم می آید
سبحانه و تعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه تجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص
بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف بایشان که باتفاق شرایع ثابت است مشرکین
بنیاد آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را اله اعتقاد نمودند و در الوهیت
برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم و مطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات
فحملوا الالفاظ المستعملة المشتبهة علی غیر محملها کما حملوا المحبوبیة و الشفاعة
التی اثبتهما الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محملهما
و کما حملوا صدور خرق العوائد و الاشرافات علی انتقال العلم و التسخیر
الاقتضیان الی هذا الذی یری فیه و الحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول التدبیر الالهی علی وجه و لیس من

اعمال اعتبارے ندارد یعنی اد اکنند این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذور و قرابین وغیرہ از فروع دعوا عن کہ بی اینہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این فعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنے اللہ تعالی را برخود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا او قرار دادند عزی برائے عزت دادن و ود برائے
دوستی گرداندن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام شمردند یعنے صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و مجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنے تصرف انبیا و اولیا را
کہ عام است و منشاء بتصرف خدا و تاثیر قدسی یعنے باسباب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس کہ اینچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنے
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد ہمچنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم برخلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین برخلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ در ان یافتند دون را بادون تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

۸۵

فیہما آلہۃ کما یقولون
اذا لابتغوا الی ذی العرش
سبیلا لا تجعل مع اللہ الہا
آخر فتکون من المعذبین
لا تقولوا ثلثۃ لا تتخذوا
الہین اثنین ام لہم الہ
غیر اللہ سبحان اللہ عما
یشرکون أ الہ مع اللہ تعالی
عما یشرکون ء الہ مع

الملاء منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا الشيئ يراد   الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت کہ شرعا معتبر در توحید وشرک ہمان صفت الوہیت ہست
وبس کہ آن صفت در غیر ذات واحد حق ہیچ   یافتہ نمیشود نہ بالذات ونہ بعطائی
او تعالی شانہ نہ کامل ونہ ناقص وبہمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده کہ مستلزم
تعمیم صفت خاص ہست بخلاف سائر صفات وافعال او تعالی کہ مخلوقات خود را
ہم علی تفاوت المراتب دران چیزہا شرکت عطا فرموده ہست فجعلنا سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی ہو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلہا تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعہا ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیہ ثبوتیہ
کہ عبارت ہست از حیات وعلم وسمع وبصر وکلام ومشیت وقدرت واراده
واضح وشرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد وہمچنان در صفات
اضافیہ وافعال کہ ناشی از صفات ذاتیہ اند ومتعلق بآن مثل تصرف بقدرت
وغیب دانی بعلم وامثال ذلک چراکہ این چیزہا بمخلوق ہم مسلم گردیده وصفت
منشاء شرک اصلا ومطلقا قابل عطا نیست در این صفات وافعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی وافعال خاص او تعالی یعنی چنانکہ خدا تعالی را ست یعنی حیاتیکہ خدای
تعالی راست آنچنان حیات وقدرتیکہ خدا تعالی را ہست آنچنان قدرت وعلم وسمع
وبصر آنچنانکہ خدا تعالی راست وتصرف آنچنان کہ خدا تعالی را ہست برای دیگری
ثابت کردن ہم مدار شرک شدن نمیتواند چہ از نص قرآن وسنت ثابت کہ مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند ومشرک بودند پس ثابت شد کہ شرک
شرعی باعتبار صفات وافعال نیست بلکہ مدار او برامریست غیر آنہا وآن صفت
الوہیت ہست کہ از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیہ ہم

بحامد وسیجی و نیز فصل کہ برائے این قسم عقد نمودند ذکر نمودند دران آیات واحادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز وجل واین بحث دیگر ست کلام در
شرک است ونیست دران آیات واحادیث که این صفت معتبرست در شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خداست وبس پس هر که غیب خاصه خدا را
برائے مخلوقے ثابت کند این اعتقاد باطل ومخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
چه هر بطلان ومخالفت شرع شرک نیست وعادت امت شیطان است که یک لفظ از
یجا گرفته بیخیال اطراف وجوانب نموده وبر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها
میکنند بجنان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عز وجل ودر آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگرے بر وا امکان
نداشت جمهور مفسرین واکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است وغیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز وجل
است غیب مطلق است یعنے آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافے
یعنے آنچه غائب است از ملک وشاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ وبهشت ودوزخ وسائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت واطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه ملحا وملی در تفسیر ودیگران هم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست
وبه اخبار صحیحه برائے حضرت اسرافیل ثابت وبرای بعض اولیا ۱ اللہ هم بتواتر منقول
نمی بیند در قرآن وعلم آدم الاسماء کلها ۔ آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکاً

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عرضت علي اعمال امتي حسنها وسيئها فوجدت في محاسن اعمالها الاذى يماط عن الطريق ووجدت في مساوي اعمالها النخاعة تكون في المسجد لا تدفن

مراد صحیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این بست کلام اجمالی در شرک فی العلم
و همچنان از جمله افعال خدای عزوجل تصرف را مدار شرک قرار داد و سواے آنچه در
رد آن مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید رد شرک است
و در هیچ جا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن ببینید هیچ جا هم این لفظ در
آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک تعبدی
و همچنان در تقسیم باقیین بر افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده
و هو کما تری و اصل مسئله افعال را باید باید داشت که بمجال کثیره کار خواهد آمد
و آن اینکه نسبت بافعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گردیده یعنی آن افعال
را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگرے
باعتقاد الوہیت او شرک است و بی اعتقاد الوہیت شرک نیست غایة الامر
ممنوع خواهد بود و قید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضے صفات و
افعال خاص اند برای خدا مگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص
حکم بخدا از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگرے را
نگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نمی باشد و مثل ایاک نستعین
خصوصیت استعانت بالله تعالی از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص
از من طلب مدد کنید و از دیگرے مکنید که خصوصیت طلب منع از غیر نمی باشد انتهی
ترجمة المقدمة عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه
صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح
و [illegible] را اعتبار نمیکنند یعنی هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام
و کفر است نیک باشد یا بد بعضے ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علمای مصری نوشته

81

حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها بالخیر فهو بدعة ضلالة ... فتحها مخالف لاجماع المسلمین ... فی الدین و اختراع ... ان ما تقولوا ابتداع

بان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کلها اصول فی النفح والسوء وقلما ... انما حدثت فی هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی الحمل الافراد للبدع

ان الخیر منحصر فی الازمنة الثلثة التی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ...

او اوسطها او آخرها ورد ايضاً من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فبطل ما قالوا ان ما احدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيها
الخير انتهى خلاصه اینکه در رد بدعت تجدید درینجا نقل میکنم وبعد فهذه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون يأتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عند
سمعهم وسماع آبائهم لمفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف
النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان يعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك واجب فان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح والتعديل لتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية فيما زاد على المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة
المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في
اللذيذ من المآكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة
وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة
ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه
وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر
كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات
من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او
اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير
لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال
عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني
انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام
الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح
الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت
قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه
في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثم جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه
مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اي
مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته
لما ذكر بعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم
نذر ذلك والاخلال بشرط او ركن عبادة كان او عقدا فلا ينقل لما مطلقا على الاصح من خلاف فيه

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مامورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وكتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح و
من ثمه استجاز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

ومن احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم الموافق ليوم مولده صلعم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه من الاحسان الى الفقراء مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعله وشكر الله على ما من به من ايجاد رسوله الذي ارسله رحمة للعالمين

وان البدعة السيئة وهي ما خالف شيئا من ذلك صريحا او التزاما قد ينتهي الى ما يوجب التحريم تارة والكراهة اخرى والى ما يظن انه طاعة وقربة ... في شرح قوله وفي رواية لمسلم من عمل عملا ليس عليه امرنا ... لا خذ بخلاف الاولى ... مؤنة مع عدم امره به ومدحه على ذلك لانه من المصالح العامة وهي

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم ياخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي
رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا اي حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذى هو بدعة وضلالته ما ليس له اصل فى الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل فى الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثمّ قال عمر رضى فى التراويح نعمت البدعة هى فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القرآن باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشاء الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعائه الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف والمعانى والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافى ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد فى العصر الاول والكلام فى دقايق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال فى المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع فى لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

وقد يختلف العلماء فى ذلك وهل يخصص بحكم وبعضهم بعضه فيمنعه (؟) [illegible] فكذا العام عند الطبع والعصر يحمل على ما قال الحق ربنا الشف[illegible] عند البلاد من يكون فيها الحق من هو سعة [illegible] بها الا بالامام اما من يريد بعد قد لا فيها [illegible] وما يخص منه وقيد لا فيها ما لم [illegible] الفارسية العام بعض الاحوال و[illegible] خصصها الاجماع و[illegible] فرط فى اكثرها [illegible] البعض عن كونها مشروعة [illegible] فيه وبانه عليه انه قوله [illegible] وبعدها ثابت الامور عام [illegible] اريد به خاص فيستفاد [illegible] الناسخ بين منها انا منها [illegible] بانها عملا الرجوعها الى اصل

٨٣

شرعى وكذا استقم عام اريد به خاص اذ لم يعرض خلفية لا شك فى عامة امر حسن منه لا يحمد ها دليل شرعى الممنوع اتباعها ولا يتا فى ذلك راشده لانه قد يخفى الصبيب ويزيغ المستقيم يوما و اعلم ان الكلام اما عام اريد به عام نحو والله بكل شىء عليم او خاص اريد به خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا لا وجها كما او عام اريد به خاص نحو او يحسدون الناس او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اى لا تؤذيهما بشىء من الايذاء انتهى بعبارة الفتح المبين

این بعد ذکر نمودہ عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم
کہ مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفیر و جماعہ کثیر ائمہ اعلام و ہداۃ اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی و ابن جزری و ابن کثیر و ابن دحیہ و ابو شامہ شیخ نووی و
ابن جوزی و ابن ظفربل و ابن فضل و شیخ ابی عبد اللہ بن محمد بن النعمان و جمال الدین
عجمی و یوسف الحجار و یوسف بن علی بن زریق و ابو بکر الحجازی و ابا موسی الزرہونی
و ابن البطاح و مخلص کتانی و ظہیر الدین بن جعفر و نصر الدین و شیخ عمر موصلی
و صدر الدین بن عمر وغیرہم کہ ہر یک ازان کرام از عمائد دین و ارکان اسلام و
مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت کردہ اند حسن آن بدلائل تفصیلی و کسیکہ
کلام کرد در ان کلام اش را رد نمودند و این اجرا بتفصیل در رد استحقاقیات بیان
نمودہ ایم و درینجا بخوف تطویل اعادہ نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشتہ و بعد
ذلک فنقول قد ثبت بما مر ان البدعۃ انما ھی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس بدعۃ وان البدعۃ منقسمۃ الی حسنۃ وقبیحۃ
فمنھا واجبۃ ومنھا محرمۃ ومنھا مندوبۃ ومنھا مکروھۃ ومنھا مباحۃ
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنۃ او الاجماع او الاثر
فھی ضلالۃ ورد وان لم یخالفھا فلیس برد وما کان منھا خیرا فھی بدعۃ محمودۃ
وان البدعۃ الحسنۃ متفق علی ندبھا فما اخترع مبتدعۃ ما نشا من اطلاق البدعۃ
الضالۃ علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرھا فی القبیحۃ فمنشاء الجہل
والاعجاب بالرائ والاجتراء علی اللہ ورسولہ شاہ عبد العزیز در فتوے جواز
عرس نوشتہ اند دوم آنکہ بہیئۃ اجتماعیہ مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام اللہ
کنند و فاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و خلفائے راشدین نبود اگر کسے باین طور بکند

الداخل لم یکن من عادة العرب بل کانت الصحابة لا یقومون لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رضی اللہ عنہ ولکن اذا لم یثبت فیہ نہی عام فلا نری فیہ باسا فی البلاد التی جرت بہ العادة فیھا باکرام الداخل بالقیام فان القصد منہ الاحترام والاکرام وتطییب القلب بہ وکذلک سائر انواع المساعدة اذا قصد بھا تطییب القلب واصطلح علیھا جماعة فلا باس بمساعدتھم علیھا بل الاحسن المساعدة الا فی ما ورد فیہ نہی لا یقبل التاویل عقیدہ ہیوم فعل مباح بلکہ حسن وسائر امور خیر از مداومت وملازمت وتخصیص زمانی ومکانی حرام وکفر میگردد ودرین مدعا را بہ بیانات گوناگون وہذیانات بوقلمون جلوہ نمایش میدہند کہ در رد سحاقیات ازالہ ہمہ شبہات نمودہ ایم دریجا مختصرا چیزے ذکر میکنیم در صحیح مسلم از عائشہ صدیقہ رض مرویست احب الاعمال الی اللہ ادومھا وان قل ودر صحیح بخاری از مسروق مرویست ای الاعمال احب الی اللہ قالت الدائم وہم در صحیحین از عبد اللہ بن عمرو بن العاص رض مرویست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عبد اللہ لا تکن مثل فلان انہ کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل ودر صحیح مسلم از عمر رض مرویست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او شیئ منہ فقرأہ ما بین صلوة الفجر وصلوة الظہر کتب لہ کانما قرءہ من اللیل ودر حصن حصین نوشتہ وینبغی من کان لہ ورد فی وقت من لیل او نہار او عقب صلوة او غیر ذلک ففاتہ ان یتدارکہ ویاتی بہ اذا امکنہ ولا یہملہ لیعتاد الملازمة ولا یتساہل فی قضائہ صاحب لمعہ در رد قول کسی بحدیہ الفعل المباح بتقیید الزمان والمکان وغیرہما یصیر حراما وکفرا بل الفعل المندوب الحسن ایضا مثلہ نوشتہ ذلک بہتان وکذب وافتراء علی

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصهما ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان ينحر ببوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

الله في ذهنه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كما هو مذهب جماعة وستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعين وتبع التابعين ولم يجزم بنفي التفضيل بالزمان مع انه تفضيل

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابتدا بظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته و درحق کیوره که صاحب درمختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از الصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبد الله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق بلوسیت
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقروات بفاتحه هے و نیاز ہے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و براین
چیز باید در رسائل و اوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات ست
در رقی که این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره آنست که در هنگام برآمدن آبله اطفال که آنرا چیچک
خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال چیچک نبر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن دو نیم یا و برنج با شکر و خیرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری

٨٧

المصاب بالعين من خلفه سبعة واحدة فبرء باذن الله تعالى و موآب
بعضی این عبارت نوشته و هذا المعنى مما لا يمكن تعليله و معرفة
وجهه من جهة العقل فلا يرد لكونه لا يعقل معناه و قال ابن العربي
ان توقف فيه متشرع قلنا له قل الله و رسوله اعلم و قد عضد ته
التجربة و صدقته المعاينة و متفلسف فالرد عليه اظهر لان عنده ان
الادوية تفعل بقواها و قد تفعل بمعنى لا يدرك و يسمون ما هذا
سبيله الخواص و هم در مواهب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رضه رای صبیا ملیحا فقال و سموا نونته لئلا یصیبه العین
عقیده چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام ست و انست مسئله که در کتب فقه و اصول بلکه در کلام رسید بحث
بحث در اصل اشیا است که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیا که حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب و مندوب و محظور
و مکروه و مباح قبل الشرع و بعد الشرع بی بلاغت شارع و چیزی که علة حسن و
قبح آن بعقل معلوم نباشد معتزله را قبل شرع سه مذهب است اول اباحت
آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزله بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحة اصلیه و اباحة حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه از آن منکر که نزد ایشان قبل شرع حکم نیست و بحثیکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت است و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا خطر که
مذهب بعض اشاعره است نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحة معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی اخذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آن اباحة اصلیه شرعیه است ونیست ودران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحة حکم شرعی لانه خطاب الشرع بالتخییر والاباحة
الاصلیة نوع منه لان کل ما عدم فیه المدرك الشرعی للحرج فی فعله وترکه
فذلك مدرك شرعی بحکم الشرع بالتخییر فهی لا یکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلة وقال مولانا بحر العلوم فی شرحه ای عدم المدرك الشرعی نفسه مدرك
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیة لا تکون الا فی موضع عدم المدرك
الشرعی للحرج فی الفعل والترك بل بحکم بخصوصه اصلا فالاباحة الاصلیة فیها
حکم بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة فانهم یقولون بالاباحة
وغیرها من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشته الاباحة حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلة فانهم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعله وترکه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننکر ان ذلك اباحة شرعیة بل الاباحة خطاب
الشارع بذلك فافترقا مرزاجان در حاشیهٔ آن نوشته قوله خلافا لبعض
المعتزلة هم الذین قالوا الافعال الاختیاریة التی لا یدرك العقل اشتمالها
علی المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشرع بالاباحة الاصلیة
لانه تعالی خلق العبد وما ینتفع به فالحکمة تقتضی اباحة له دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحة فی لسان الشرع هل هو عدم الحرج فی
فعله وترکه او حکم الشرع بذلك والتحقیق ان ما لا یدرك العقل اشتمالها
علی المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما ولم یتعلق به الخطاب الکاشف عن حاله
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض من جهة ان الاباحة فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعله وترکه وهذا کذلك وعند الجمهور
ان کل ما عدم المدرك الشرعی للحرج فی فعله وترکه فذلك مدرك شرعی

قل لا اجد فیما اوحی الی الآیة — ودر تفسیر مدارك تحت آیة الاصل فی الاشیاء الاباحة — کما نوشته دال علی ان — فلا تبحثوا عنها الا علی قاری — فلا تعتدوها وسکت عن اشیاء — فلا تنتهکوها وحد حدودا — فلا تضیعوها وحرم حرمات — وسلم ان الله فرض فرائض — قال رسول الله صلی الله علیه

او عينا انمى وصح الاصوليون
والمطلوب الفعل كما كان
التي لا تحصى ولا قائل به
باعتبار عدم فعل المنهيات
فيكون كل مكلف مثابا
مطلوبا يترتب عليه الثواب
معذورين واما الاثم لو كان
لا يصح طلبه اما الاثم غير
ان الترك بمعنى عدم الفعل
فصول البدائع للشمس

بان الترك في ترك المنهي عنه ايضا ليس بمعنى عدم الفعل لانه ليس تحت القدرة للعبد كما في التحرير وغيره بل المراد به الكف وهو ان تكف النفس اليه قادرا على فعله فيكلف نفسه نحو فامن كل بد

می نوید و فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و شرعه لا بهوی النفس
وکتب فقه که ازین حکم بالامال اند و در شرح وقایه در شرح قول ماتن مالیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بنجاسة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله و هی الحل و
یلزم منها الطهارة و در هدایه در فصل جدا نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنایم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته
امر که منقول از آنحضرت صلعم و صحابه رضه نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم و صحابه رضه دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوٰة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوٰة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوٰة و مدعای صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه مینویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر و لذا قال الاکمل ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلتها التنفل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریه است مصری در شرح
مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة واستدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا اخلافه فی

یرید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح در ان بحث میخواهد الاصل فی
الاشیاء الاباحة واضح باد کرتا بعت در امر ایشان تفصیلی وارد شاه ولی الله وحجت بالغه
نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة ومنه قوله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وثانیهما
ما لیس من باب تبلیغ الرسالة ومنه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به
واذا امرتکم بشیء من رأیی فانما انا بشر وقوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت
ظنا ولا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی
لم اکذب علی الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم
الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی سبیل العادة
دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره کما کان یذکر قومه
کحدیث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم وقضاء خاص این است لخص عبارة حجت بالغه وہم در ان
کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یامر الشارع بامر وینهی
عن شیء فیسمعه من امته فیفهمه حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما
یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء
ومظانه ودواعیه وکلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات التزم الاشد
ویجعله واجبا ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق
انه فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنهی اشتملا هذه الامور فیجهر
بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن فساد هذه المقالة وبین انه تحریف عقیده تحریم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است وبرین عقیده فروع کثیره در باره تکفیر تخریج نموده اند و

الی شیئ من احوالہم انتہی وہذا کلہ فی المتشبہ بہم فی السیرۃ واما المتشبہ
بہم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم جلیسہم و
عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری
در شرح فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ
فی شعارہم لا منہیون عن کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من
الافعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ فالمدار علی الشعار
حسکفی در خزانۃ الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیئ بل فی
المذموم وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ
ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ مسطور است صفا و مروہ را از شعائر اللہ
بودن محض ببرکت صبر حضرت ہاجرہ حاصل گشتہ کہ معیت خاصہ حضرت جل و علا
درمیان ہمین دو کوہ باشکوہ درحق ایشان جلوہ گر شد و حل مشکل ایشان فرمود
و این دو کوہ باصفا بسبب آنکہ جاہلان مکہ اساف و نائلہ را برانہا نہادہ پرستش
میکردند از شعائر اللہ بودن معزول و ساقط نگشتہ واگر یہود و نصاری بر شما
طعن نمایند و بگویند کہ شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات
می نمائید و مشابہت باکفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع
ملتہا و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نہ شوید زیراکہ معاملہ
با خداست و نیت شما بجا آوردن حج و عمرہ است نہ تعظیم بتان و حج و عمرہ
بلا شبہ امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت ضمن تطوع خیرا یعنی و ہر کہ
بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان اللہ شاکر علیہ یعنی بتحقیق حق
تعالے قدردان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاہر مشابہت باکفار پیدا
شدہ باشد مانند روزہ روز عاشورا زیراکہ او تعالی علیم یعنی داناست

رد اصول پے قرآن بردہ بران بر فروع واکثرے از جزئیات کہ صراحۃً ہم بہ بیان
آمدند وحال مابقی ہم از آنچہ مذکور شد سہل الحصول اما تنبیہ بر بعض امور ضرور نمود
واضح باد کہ از عمدہ معتقدات فاسدہ ومبتدعات کاسدہ گویا کہ مابہ الامتیاز
این طائفہ از اہل سنت وجماعت است مسئلہ استعانت است از ارواح انبیا واولیا
کہ شرک دانند ودلیل شان آیہ ایاک نستعین کہ بسبب تقدیم مفعول فائدہ حصر
میدہد واحادیث باب صبر وتوکل وبالفضلہ تعالے این بحث را در رد التحقیقات
بخوب ترین وجہ تحقیق نمودہ ایم دریجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد کہ فصل مقوم این طائفہ توہین وتحقیر معززین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعہ کلام عامہ مکارم آن کرام علیہم التحیۃ والسلام نقل مے کنم
گویا مسئلہ استعانت خصوصیت نداشتہ باشد کہ مؤید ومعین بدعاوبین موضح
ضلال وغوایت آن اشقیا است مقولہ اول در تفسیر عزیزے در دیباچہ تمہید
تصنیف تفسیر نوشتہ بالا ایضاح معانے سورۂ فاتحۃ الکتاب ودو سیپارۂ
آخرین از حضرت قرآن مجید کہ اکثر مسلمین در صلوۃ خمسہ وجمعہ وجماعات ومجالس
ارواح مقدسہ انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سورہ اتفاق
مینما بیند انتہی لفظ بمحاضر ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنے آن از قرین شیطان
باید پرسید مقولہ دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نمودہ مینویسد
وآنچہ تعلق بچشم دارد دیدن مشاہدہ متبرکہ مثل کعبہ شریفہ وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شہدا وصالحین کہ جان خود را در
راہ او باختہ اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیدہ انتہی زیارت قبور
شہدا وصالحین عبادت خدا است مقولہ سیوم اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن بہ مبغوضان او مقولہ چہارم ایاک نستعین

چون ایاک نعبد وایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی واز امیر روزی واز بادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز وشب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد واو را مظهر عون الهی نداند حرام است واگر التفات محض بجانب حق است واو را یکی از مظاهر عون دانسته ونظر بر کارخانه اسباب وحکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود ودر شرع نیز جائز وروا است وانبیا واولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند ودر حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم واین استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا ودین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است واگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد واین فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید غیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم وغیر از اعانت ترا نمی بینم انتهی ملخصا مقوله ششم در بیان افراط وتفریط استعانت نوشته که ملائکه وارواح انبیا واولیا را در پرده صور وتماثیل وقبور وتعزیها معبود سازد ورزق وفرزند وخدمت ومنصب از ایشان بالاستقلال

۹۷

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پے
در پے ظاهر میگردانند و خود ایشان را جاهے و مرتبه می بخشد که دعاے
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتے بایشان توسل نمایند حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند ازان قبیل نیست که عوام مومنین بآن استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند به نهج قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا اوادنی ثبات نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد **مقولهٔ هشتم** در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهاے
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و کشندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه با بر و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم به تدبیر ایشان و توسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضے از فرشتگان براے تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیراکه قاعدهٔ غذا آنست که جزوے از طعام قائم مقام جزوے
از بدن که به سبب حرکات متحلل شده است گردد و پس لابد فرشته می باید که غذا

گویا مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتے که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد نفے انجا اثر عبادات سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزے ازینطرف و چیزے ازان طرف دارد و این حالت حالت انکشاف جزای برخے از نیکی ها و بدیها است و مدد زندگان درین حالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا میگوید دعونی اصلی یعنے بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال علی الخصوص تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم تمثل بملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند دوم حالتے است که بعد از انقطاع تعلق زندگانے دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم و مشاهده کیفیات بکسوبه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردند حس و حرکت معنوی او اینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیاء الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باینسمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطن از آنها مینمایند و ارباب حاجات

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنے فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب همچو خوابیدن عروس انتهی ملخصا در روایات
بیان کرده ایم که این آیات واحادیث همین معنے متمسک معتزله اند درین باب وجواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط وتصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علمای دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک وشعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور وادراک باقی
میماند ودرین معنی شرع شریف وقواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر وتنعیم القبر بتواتر ثابت است وتفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی ودیگر کتب حدیث باید دید واثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اهل کلام
منکران را تکفیر کرده اند وعذاب وتنعیم بغیر ادراک وشعور نمیتواند شد ونیز
در احادیث صحیحه مشهوره درباب زیارت القبور وسلام بر موتی وهم کلامی
با آنها که انتم سلفنا ونحن بالاثر وانا انشاء الله بکم لاحقون ثابت است ودر
بخاری ومسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفاریکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعد ربکم حقا عمر رض عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون ودر قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت واستبشار ثابت است ویستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

روح با دراک و شعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت و در تفسیر آیه و یکون
الرسول علیکم شہیدا نوشته که در روایات آمده که ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانے چنان تا روز
قیامت ادای شہادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه آنچه نوشته است این
ماده را از بیخ بر میکند چه در ان نوشته که منکرین مجازاة قبر تمسک میکنند بآیه
لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البته موتے ہم عقب او میبود انتہی ببینید که منکرین مجازاة قبر بآیه کریمه بہچه
استدلال کرده اند بعینه ہمان آیه با راده ہمان معنے مولوے عبد الحی ہم بر
مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر
احیا و اماته حقیقة نیست بسبب انعکاس اشعه روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
که تغذیه و تنمیه بدن ہمراه آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکه آن
تعلق شبیہ است بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه
که آله تعذیب و تنعیم میتواند شد و این ہم در صورتے است که آن بدن قائم
باشد و مدفون و الا عذاب و نعمت روح راست که نفس مجرد است و بدن حقیقی
او روح ہوائی است و روح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہیئتی و شکلی که بیننده را التباس در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از بسکه در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا ازین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند در بعضی
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را و رفتن
ما بین النفختین موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الآیه این
ہم در صورتے است که از موة انسے الجز و موت مراد باشد و محتمل است که مراد

افعال حیوانی ونفسانی بیگرودند ے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین

است کہ ملائکہ را موافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح را برحسب اعمال

ملسو تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ

نوشتہ پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند ارواح لطیفہ او باد ودود آتش

آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کند وازین است کہ اکثر

ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد از موت حکم شیاطین بیگیرند وبہ آدمیان

می چسپند وایذا امید ہند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان

است ودپائین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان

بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند

وعوام صلحا را بعد از نویسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب

در آسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا درچاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے

بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر

دوستان بر قبر مطلع ومستانس میشوند زیراکہ روح را قرب وبعد مکانی

مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصری است

کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ

طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و

تالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوی اسمعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ

آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی

یوم القیمۃ وھم عن دعائھم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ

کریمہ الھم ایدی یبطشون بھا الھم ارجل یمشون بھا وغیرہ را بر

ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم ہذیان سرائیہا گردیدہ اند حالش اینست

٩٩

خلعة الملك وايضوعن اليه تدبير بلد من ارادة فيستحق السمع والطاعة من اهل ذلك البلد قالوا لا تقبل عبادة البلد و الا مضموما بعبادة الله بل الحق في غاية التعالي فلا تقبل عبادة

خلف فلم يفطنوا الفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتم فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدي يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کامله تحریفی بیش نیست
حال ارواح اندکے از انچه شاه ولی الله در حجة الله البالغه نوشته باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى في
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
وندامة في نفس العامل والهامات في صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين يخفف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعي وانهم يكونون سفرا بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا فكيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك
راضية مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابيطالب ملكا يطير في الجنة
مع الملئكة بجناحين انتهى وهم دران كتاب است اذا مات الانسان

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقرب الحضرة من الملائکة الذین هم وسائط نزول الجود والبرکات وکان ذلک بابا مفتوحا بینه وبینهم وسعد النزول الوافیهم وصبغهم بمنزلة تمکین النفس منها لهاما للملائکة والانبعاث حسبما اقتضی وہم در ان کتاب است والانسان عند سلامة من اجر کما جبل علی حب المال والاهل کذلک جبل علی حب ان یذکره الناس بخیر فی حیاته ومماته وان لا یظهر سوء اثر لهم حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفة یجب ان یبذل امو الاخطیرة فی بناء شامخ لیبقی به ذکره ویهجم علی المهالک لیقال لمن بعده انه جری ویوصی ان یجعل قبره شامخا لیقول الناس هو ذو حظ عظیم فی حیوته وبعد موته حتی قال حکمائهم ان من کان ذکره حیا فی الناس فلیس بمیت ولما کان ذلک امرا یخلقون علیه ویموتون معه کان تصدیق ظنهم وایفاء وعدهم نوعا من الاحسان الیهم بعد موتهم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسة مدرکة بالحس المشترک وغیره وبقیت علی علومها وظنونها التی کانت معه فی الحیوة الدنیا ویترشح علیها من فوقها علوم یعذب لها وینعم وهم الصالحین من عباد الله مترقی الی خطیرة القدس اه شواهد این مدعا در ان کتاب وہم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثره موجود در وما لاختصار بر نیفقدر اکتفا رفت درین ایام که اغوای عوام به وطور مینمایند اول اینکه از نص قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع من فی القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده ورد کرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

لہ الکلام راست نمودہ از اطراف وجوانب چشم پوشیدند حقیقت شیئا وغابت
عنک اشیا رخوارج کہ بتکفیر حضرت جناب امیر علیہ السلام روہای خود راسیاہ
ساختند مستدل شان آیہ کریمہ ان الحکم الا للہ وحدیث القاتل والمقتول
کلاھما فی النار معتزلہ وروافض کہ بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیہ کریمہ کتب اللہ علی نفسہ الرحمۃ مجسمہ کہ جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید اللہ فوق ایدیھم وامثال
ذلک بالجملہ تمام فرق است اجابت بر ہر مدعا آیتی وحدیثی می آرند مسالک
حق آنست کہ سلف صالح برعایت شرائط فہم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق ودرجات تحقیق واحاطہ باطراف وجوانب ونظر براصول وفروع
باتفاق اہل حل وعقد برامری اجماع نمودہ وبتلاحق افکار وتطابق اعصار
مذہب جماعت قرار یافتہ وسواد اعظم امۃ مرحومہ عبارت ازانست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نولہ ما تولی معلوم است امام احمد وغیرہ از عایشہ رض
ہم آن حدیث روایت کردہ اند ازانجا صاف ظاہر میشود کہ چون حضرت صدیقہ
دران قصہ موجود نبود در اول استماع استبعادی کہ بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابہ
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبہ تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چہ خواہند گفت مخالفین ازانکہ معتزلہ وغیرہ منکرین رویۃ تشبث
میکنند بقول حضرت عایشہ رض واستدلال او بآیہ کریمہ لا تدرکہ الابصار
وھو یدرک الابصار ہیچ فرقی نیست درین ہر دو ماجرا علماء اہل سنت
در ہر دو مقام جوابہا دادہ اند کہ بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفار اند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم لشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت کر شرک است چرا که مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است یعنی
گنهگاری که بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود و از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را التقصیر وار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نمیجوید الله تعالی را بر او رحم آید مگر آئین خدا کی راخیال
کرده بے سبب درنیگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسے را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعباراتے ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و نذا الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعش شکے و ریبے در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید ازان روز که او انخواهد کرد هیچ نفس گو
ترجمه ابلاغ شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود

که صورت غلبه وزور وقهر قسیم شفاعت است نه قسم آن کز النفس آیه مستفاد و
اصل مولی او تصریح فرموده فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفه را
کار بعقل نیست و برهان آیه کریمه که در ذیل آن در تقویة الایمان این همه هذیان سرائیدها
نموده است بربینید که ما له منهم من ظهیر قبل ولا تنفع الشفاعة موجود
بلکه در ترجمه و فائده که خود باز دهوفی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینهمه در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نموده داد این بلیه ختم الهی است ورنه که شنیده اند که غلبه وقهر را با شفاعت چه مناسبت
الغرض یعنے شفاعت در هر سه قسم یافته نمیشود چه اولین غلبه وزور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکه شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواهد شد شفاعت خواهد بود والا لا و وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنے بطریق قضیه شرطیه که صحیح است نه بطریق حملیه بتیه وهمین است
خروج شان از مذهب اهل سنت وجماعت که در عقائد شان داخل الشفاعة
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است که بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
وحکم بیانی فهمیدند وحالانکه اینمعنی بجا با درست نمی آید یخرجهم من الظلمات
الی النور باذنه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله فهزموهم
باذن الله ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله ما کان لنفس ان تومن
الا باذن الله وما هم بضارین به من احد الا باذن الله و برائے قطع
مادهٔ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را همین جزء
و اگر حقیقت شفاعت را بتعمق دریابیم مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال النفس کامله انسانیه انبساط پیدا کند
والنفوس ناقصه اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن کمال او منجر شود

از عهد صحابه و برابر عبادتگاه و زیارتگاه تمام است مرحوم بوده اند شیاطین هندیه که قوت نجدیه یافتند از زبان کارستان میگیرند آنچه در این باب بر السنه شان جاریست قابل اعاده نیست اصول این مفسده در تقویت الایمان موجود و لطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه و معتمده ثبت و ما درینجا ذکر سکینه استفتا رشاه عبدالعزیز و بذه صورته چه میفرمایند علماے دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک با ثار ایشان شرعا جائز است یا نه مثلاً پیغمبرے یا پیرے در جاے نماز گذارد و یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و پارچه و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعمله بزرگان را متبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موے و ناخن وغیره را چه حکم است و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائی بردن چه حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک با ثار صالحین شعار دین ست قدیما و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قرآن مجید وارد است یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست که بود دران صندوق پارهای الواح و عصاے موسی و عمامه هارون وغیره و بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سید ایستند بالای سرهای بنی اسرائیل بنی اسرائیل قتال میکردند همین که از آن تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر اوشان عمالقه را که آن تابوت از وشان سلب کردند هرگاه بے ادبی کردند با تابوت الله تعالے بران کفار وبا مسلط نمود هر که قریب

و می رسید مز پشت او در بعضی امور و م او مستجاب بود و از دعای او بهره مند بود و بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در امر دم درود و سلام فرستاد و می دید چون می آمد در ایام خاتم النبوت و بود و مشابه به خاتم النبوت شاه بود معتقد ابن الجوزی که ملقب بود و شبیه رسول الله صلی الله علیه وسلم بن علی ابن الحسین بن علی کرم الله وجهه

متواتر بود و والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام حسن ... منا در شعر منزه عن ... ثقات ... مستقیم ... روایت کرده ... ذکر در اطراف

وعرض میکرد ند پس بر می آورد آنرا وحرکت میداد ورآب واستشفا میکردند صحابه بآن وحدیث طلق بن علی درباره تبرک کرده بردن آب بقیه وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوة از نسائی منقول ست علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم ونقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة ویوخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء کک وهمچنان شیخ عبد الحق در ترجمه وشرح ودیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث وسیر ازین امور پر اند شفاء قاضی عیاض وشروح آن وتصانیف سمهودی را باید دید ودر جذب القلوب وغیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطلب مجبوب وجد اد اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا واجازت نیست محبت بالکسیکه واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت وتعظیم آثار ومنتسبات او میکند وبها ون وعدم اعتنا بآن دلیل ست بر عدم محبت بامیدا و منشأ آثار وکاوکاو کردن تنقید روایت واثبات اصلیت آثار نمیکنند خالی از سوء سیرتی نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات ودر فضائل اعمال غیره وسعت ست الم یکفهم ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور ست باوفی نسبتی واقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد وکابس ابن ربیعه بر گاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود برپا ابدبرای تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانیده خود دور بادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود ومداخلهم رباب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه وغیره مذکور است وشیخ عبد الحق در مدارج نقل نموده که اهل المدینه امام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پے در پے ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رضی الله عنها زوجه مطهره آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد کردند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا به آسمان بردند و آن مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدے ساخته و پائین آن مسجد غاریست که مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه است و هر که برای استغفار گناهان خود در آن مسجد می در آید از همان دروازه می در آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان و انبیاء

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا در این است و ابتدء و
منتهی این بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت همین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا امت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
بر همان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانیده
مسح کند و درین امت این امر رایج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
و ابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

وتجیل شان مثال یعنے تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم راکہ بر کاغذ
یا پارچہ نقش کشیدہ طیار میسازند قسطلانی در مواہب نوشتہ وقد ذکر
ابوالیمان ابن عساکر تمثال نعلہ الکریمۃ علیہ افضل الصلوۃ والتسلیم فی
جزء مفرد رویتہ قراءۃ وسماعا وکذا افردہ بالتالیف ابو اسحق ابراھیم
بن محمد خلف المشھور بابن الحاج من اھل المریۃ بالاندلس وکذا غیر
ھما ولم اثبتہا ھھنا اتکالا لاعلی شہرتہا وصعوبۃ ضبط تسطیرھا الاعلی
حاذق ومن بعض ما ذکر من فضلہا وجرب من نفعہا وبرکتہا ما ذکرہ
ابو جعفر بن عبد المجید وکان شیخا صالحا قال حذوت ھذا المثال
لبعض الطلبۃ فجاءنی یوما فقال لی رأیت البارحۃ من برکۃ صاحب ھذا
النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یھلکہا فجعلت النعل علی موضع
الوجع وقلت اللھم ارنی برکۃ صاحب ھذا النعل مما اصاب زوجی
من الوجع الشدید فشفاھا اللہ تعالی الحین وقال ابو اسحق قال ابو القاسم
ابن محمد ومما جرب من برکتہ ان من امسکہ عندہ متبرکا بہ کان لہ
امان من بغی البغاۃ وغلبۃ العداۃ وحرز من کل شیطان مارد وعین کل
حاسد وان امسکتہ المراۃ الحامل بیمینہا وقد اشتد علیہا الطلق تیسر
امرھا بحول اللہ وقوتہ وللہ در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و درینجا
قصیدہ در مدح و شوق مثال نعل نمودہ یک شعر از ان اینست شعر
یا شبہ نعل المصطفی روحی الفداء لمحلک الاسم الشریف العالی و باز نوشتہ
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدۃ لہ ذکرھا ابو اسحاق ابن
الحاج و قصیدہ درینجا نوشتہ بعد از ان نوشتہ ولابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد اللہ بن حسین القرطبی و درینجا قصیدہ نقل نمودہ اولش اینست

کرام ور دیجا نو کرمی کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حا
ابو عبد الله بن الابار و ابو عبد الله ابن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر و خطیب
الخطبا ابو عبد الله بن المرزوق التلمسانی و ابن البرا التونسی و ابو اسحاق ابراهیم
ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر
فارقی و حافظ عراقی و لیسرا و و سراج بلقینی و شیخ یوسف ساقی و سخاوی و سیوطی
و غیرهم در سند میزید حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن برا تونسی از شیخ خود
ابن الحیا از فقیه ابی زید بن العربی از والد خود حافظ ابوبکر ابن العربی و
شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم علی
بن عبد السلام لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظا
گفت که گفت مرا محمد بن حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه
بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث کرد مرا ابراهیم شیبی گفت
حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد الله
از پدر خود عبد الله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن
نعل مبارک که کشیده شد این مثال بر آن نزد اسماعیل بن ابراهیم مخزومی گفت
اسماعیل بن ابی اویس با پسر حکم کرد پس نقاشی را پس کشیدند آنرا بر مثال
نعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و بدین طور سلاسل متعدده نسبت سند دا حاب
ذکر کرده است و تقبیل و تکریم جماعه عظیم و توسل آن در مشکلات و حکایات
قضای حاجات و دفع بلیات ببرکة این مثال مکرم بکثرة نقل نموده است بخوف
طوالت تفصیل آن در اینجا نه نوشتم هر کسیکه خواهد بآن رجوع نماید و جزوی مختصری
در فارسی نیز نوشته است من شاء فلینظر الیه فائده از جمله عقاید و
عمده مقاصد تجدید اینست اگر جانور زنده کشته شود که برای پیغمبر است مثلاً

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله
الله غزوی و بیشتر و ذکر الشیخ ابو اصحابنا
الکبیر فی من ان ما یذبح عند استقبال الغیب
السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه
رجل [illegible] لانه اهل به لغیر الله تعالی

نوشته است به ذکر آن اکتفا نمود **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ومن بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است بدلیل آیت شریفه وما اهل لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و به شهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیرت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر این حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن بالغیر الله را بجاست باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل زمانی و نیشاپوری و بغوی وغیرهم و در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و در تفسیر زمانی نوشته وما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع تخاسته بالموت وان لم یذکر فقد تزید فی تنجسه انتهی الحاصل در باب [illegible] تفسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته تفسیر بیضاوی و تفسیر [illegible] [illegible] اهل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

[illegible] ذبائح [illegible] لانه اهل به لغیر الله [illegible]
[illegible] عند حضور الطعام وعند [illegible]
عند [illegible] وعند العطاس [illegible]
الذبح [illegible] تعظیما فی الدنیا
بدلیل اقوال [illegible]

111

المختار [illegible] ذبح لقدوم الامیر
ونحوه کواحد من العظماء
یحرم لانه اهل به لغیر الله
ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم
لانه سنة الخلیل علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام
واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق
انه ان قدمها لیاکل
منها کان الذبح لله تعالی
والمنفعة للضیف او
للولیمة او للربح وان
لم یقدمها لیاکل منها
بل یدفعها لغیره کان
لتعظیم غیر الله تعالی
فیحرم وهل یکفر فیه

قولان بزازیه وشرح وہبانیه ودر اشباه وغیرہ ہم این مسئله مذکورست فقط انتہت فتوی از اہل طغوی **اقول و باللہ التوفیق** قوله انتہی ملخص التفسیر العزیزی بیشک مجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که ہمین ست منصوص جمہور مفسرین متقدمین محض بی اصل ہنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر وتحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده ہم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرمود و این امر را منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست و مذموم اصرار بر خطاست ومولوی رفیع الدینصاحب مرحوم ومولوی عبدالحی ومولوی اسماعیل بتحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدینصاحب نوشته اند در زمان فقہای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و موافق رسم نام اللہ تعالی برو گرفته ذبح سازند وآن مذبوحه را برای جمعی که معتقد او بیند صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر ہمانچه در عہد کفار جاہلیت معمول بود ذکر کردند و در آیات کریمه درین مقام سه لفظ واقع شده است قدمای مفسرین در ہر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند اکنون که در زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظہور کرده میخواہیم که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقہا را که باحت آنرا از حلت و حرمت اشیاء الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا سه مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر و دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اہل به لغیر اللہ کرد تفسیر شیخ العزیز واقع شده سیوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبدالعزیز

نیز رواست چراکه مقصودش گوشت ست وبس همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسیرا
بدهد بطوریکه نقد سید بدهد نیز رواست گوشت آن حلال ست غرض از گاو مالیت است واگر
مقصود ذبح برای میت بود وپس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقریب بذبح بسوی میت بود
وایضا فیه نذر اولیا بدو طریق است حسن وقبیح باز نوشته اگر طریق حسن در دل باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران هست یا نه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی ست که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد وادنی آن
ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست وچون که آن مسلمانان در ملک حرب وجاهلیت بودند معذور شدند واگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
وایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او خوب شود او را ذبح کرده
دیگچه فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران شائبه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید واگر نذر کند که بشرط برآمدن حاجت خود
گاو وگوساله وفربه را بنیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام ست اگر نذر
بطریق حسن است ذبیح حلال نه واگر قبیح است فعلش حرام است وحیوان حلال وشاید این
صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است وهمین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده ودر تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است وایضا فیه دوم یکی از
جانوران اهلی چنانچه بجار ر هندوان حکم این قسم آنست که حلال ست چراکه
فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند با جانش وبخشش سر وکاری
ندارند انتهی وصاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته واما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلك الزمان ولذا لم یفرقوا

١١٣

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا للهتهم يرفعون اصواتهم بذكرها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله انتهى وعبارت تفسير نیشاپوری که صاحب تفسیر عزیزی نقل نموده هرچند از نفس عبارت مذکوره هم هیچگونه تائید دعوی صاحب تفسیر عزیزی ظاهر نیست وعلی هذا القیاس آوردن مجیب آن عبارت را در جواب فاماچونکه از مطالعه اول وآخر عبارت مذکوره ارتفاع شبه بالکلیه متصور نقل آن ضروری نمود بدانکه در نیشاپوری قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصارى اذا سمى الله تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطا ومكحول والحسن والشعبي وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعي وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن علي عليه السلام اذا سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حیفی که در نقل عبارت نیشاپوری بر روی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای قال العلماء لفظ اجمع گردیده فقیر چند نسخ نیشاپوری دیده در همه لفظ قال العلماء یافته است والله اعلم بحقیقة الحال قوله وآن هردو قابل اعتبار نیستند اقول اعتبار وجه

البحر دیدہ انتھی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا
ذبیحہ حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقولہ ابراہیم نقل
نمودہ بقول رافعی رد کردہ بر نقل ہمان فقرہ مردودہ اکتفا رفت قولہ و نیز
در حدیث نہی از ذبایح الجن الخ از اشباہ و نظائر صاف ظاہر کہ مراد از ذبایح
ذبیحہ جن است یعنے جانوریکہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ
و منہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
انہ نہی عن ذبایح الجن انتھی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکرونی
عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت است کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ در شرح
حصن حصین صاف و صریح نوشتہ است اما الحدیث الذی روی مرفوعا
لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانہ
من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و ھو متھم بوضع الحدیث و فیہ ایضا
عبد الرحیم العمی و ھو ایضا ضعیف قولہ فی الدر المختار الخ آوردن این
روایات درین محل محض بیگانہ اصلا مناسبتے بامحل نیزدارد و دعوی مجیب اینکہ جانور
از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود و مدلول این ہمہ روایات آنکہ از ذبح برای غیر خدا
حرام میشود فاین ہذا من ذاک اہلال را تفسیر نمودند بتشہیر کمال تحیر دارند از حمل
اہل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینتے ست تامہ علی طریقتہم و کلام در روایت
در المختار و بحث در معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض
بدان اعراض نمودہ شد باید دانست کہ جانور حلال را آوازہ آوردن تشہیر دادن
درحق او کہ برائے بت است اصلا حرام نمیگردد اول کہ ذبح از بحایر و سوائب و غیرہا
و غیرہا درین باب چہ خواہد بود و در شرع بر تحریم آن تحیر دارد و گرویدہ نووی در
شرح حدیث مسلم کلی مال عملتہ عبدا حلال نوشتہ المراد انکار ما حرموا

لبیت نار ھم اوا لکافر لا للمتصم توکل لانہ سمی اللہ تعالی ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیۃ ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برہانی نوشتہ مجوسی
گاوی بمسلمانے داد کہ بنام نار کہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ را لعًا در ہدایہ وغیرہ کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بگوید کہ الہی قبول کن
این را از فلان نیست دران باکے خاصًا باتفاق فقہا ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چہ در
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشتہ لا یقال ان الآیۃ
مجملۃ لا یدری ھل ارید بھا حال الذبح او الطبخ او حالۃ الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بھا حالۃ الذبح فتکون مفسرۃ فتم الاحتجاج بھا پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست در دین اسلام مسئلہ اینست
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفتہ شد باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر این است
حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف وشرکت آنہم حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ
ہمین دو صورت است مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین وعامہ مفسرین
وبس حالا فوائد قیود صورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنے قبل تسمیہ وقبل غلطانیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ ونہ مکروہ واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست ونہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکۃ مثلا گفت بسم اللہ وصلی اللہ تعالی
علی محمد فقیہ تفصیل عینی در حاشیہ ہدایہ نوشتہ ولو قال بسم اللہ صلی اللہ تعالی

ومحمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا في الهداية وفي
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت اضحية واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عمل بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى
الخطاء في النحو معتبرا في باب الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابو بكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جائز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگيري نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك في التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبح ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوى قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابو بكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم
تبجيله وتعظيمه جائز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة وازعدم التفات هست بتفصيل آنچه ذكر كرديم تحرير شيخ بلكه گفته درباب
مذبوح للقدوم اقوال فقهاء آنقدر مخالف كه در تحير مي اندازد كسے مباح ميگويد
كسے مكروه كسے كفر وكدام قول دليل [illegible] ونه راجع ست به اصلی
معتمد به انتهى بلفظه چه قول تحريم راجح ست بانكه ذكر كرده نام خدا بلكه ذبح كرد
بنام قادم يا نام خدا هم با نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت اهلال لغير الله
مى آرند ونيست اهلال لغير الله سواے آنچه كه ذكر كرديم ابراهيم مروزي گفته

اشتراک فی التسمیه مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ہست و قول
بابا خه قیاس ہست بعقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده میشود و موجب حرمت
نیست چه مراد از عقیقه بنای فلان اینست که این ذبح برای بشارت واکرام ولادت
مولود ہست ہمین طور مراد از ذکر نام کرای ذبیحه برای قدوم فلانی ہست اینست که ذبح
برای بشارت قدوم قادم ہست وسئل الامام الفضلی عن الخوازات التی یتخذها
الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة فی وجه
انسان فی وقت الخلعة او القدوم وما اشبه من الخوازات وفی المحیط
او اتخذ خوازات کفر ای اذا لم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک
القادم فی التسمیة واما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی هذه
القضیة اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر واکثری را از فایده
قید قدوم امیر ذہول ہست تنبیه بران ہم ضرورست در بستان ابو اللیث مذکور
ہست قال الفقیه رح وبهذا نأخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمة او
فی رجل یخرج ذر او اباح النهبة للناس او قدم رجل من سفره فنثر
علیه شیئ فلا باس بان ینهب منه واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینهب لان النثر علیهم بمنزلة الرشوة الا تری ان هدیة الامراء
مکروه وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هدایا الامراء
غلول فکذلک النثر علیهم وکذلک اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه
یکره ذلک اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچه ذبح کرده شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب وشعبی وحسن ومکحول وعطاء وغیرهم از اکابر بران رفته اند که
مراد بما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست که ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال ہست آن

ذکر خدا را اراده بمسیح و امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و اصحاب ابو حنیفه گفته که حلال نیز نبود دلیل ایشان اینکه هر گاه که نصرانی ذبح کرد بنام مسیح پس اهلال کرد بغیر خدا پس حرام شد وازعلی ابن ابی طالب کرم الله وجهه مرویست اذا سمعتم

الیهود والنصاری یهلون لغیر الله فلا تأکلوا واذا لم تسمعوا فکلوا فان الله تعالی قد احل ذبائحهم وهو یعلم ما یقولون

116

او المعزیز لا یحل لقوله تعالی وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی لقوله تعالی وما اهل به لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه شیء او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالی وحده لانه اذا لم یسمع منه شیئ یحل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام مالک و امام شافعی و امام ابو حنیفه و اصحاب او هر چه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام برابر ست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر هم مقصود ست کفر ست اگر ذابح قبل از این مسلمان بود مرتد گردید یعنے مرف از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید و ذابح کافر نمیشود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم می آید و این تفصیل مصرح است در آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم و مجیب در جواب پاره از آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی هم در استفتائی آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ ذابح است عند الذبح صحت و فساد اراده و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان ہیچ دخل نیست بلکه اصل نیت دریں کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردارست زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از ان غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و گرنه این مسئله نیست که جان
را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگر چه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از ان غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را به کسی تواند بخشید
و نیز دادن مال از ینجهت مستوجب ثواب است از آدمیان که منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که به مستحقان
میرسانند بانها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلا شبهه جائزست ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد مینمائیم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

ازینجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهل را بمعنی ذبح
گردن باز بغیر الله را بجا لی باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الٰہی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتہی و کافران
در جاہلیت بوقت برآمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه مے نمودند این طواف ایشان
نجانه خدا ہرگز از ایشان مقبول نبود و لہذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز براوردند و شہرت دادند که این جانور
از فلانے است و بنام اوست و برائے او میکنیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بہر گونه که مقرر است معین ہست برائے رسانیدن جان جانور برائے ہر که
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین ہست برائے رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق اری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فائده
میدہد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شہرت داده دیگر دہند
که ما ازین کار برگشتیم انتہی انیست عبارت تفسیر عزیزی و انچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنیم **قوله** آواز براورده شد و شہرت داده شد الخ
این تفسیر بالرائے مخالف جمہور مفسرین اہل سنت ہست کافه مفسرین بر خلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس
و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در منشور مذکور اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح و اخرج ابی حاتم عن مجاهد و ما

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل ورحق جانور زنده حلال که برای علامت باعث حرمت حلال کرده خدا گردد ودر دین محمدی ماثور نیست کما سیجیئ **قوله** در حدیث صحیح وارد است انتهی مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه می‌نویسد یعنی هرکه ذبح جانوری تقرب بغیر خدا نماید ملعون است وبر هر ذی عقل ظاهر است که تکثیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا است وذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر ومقرر کردن جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر وآنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث که تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هرکه ذبح کند بنام غیر خدا وذبیحه حرام اگرچه ذابح مسلم باشد وذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب وعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است نظر باینکه در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده وذکر نام غیر خدا که اصل معنی حدیث است بزبان نیاورده تعمیم کرد نام خدا چرا خصوصا این تعمیم باطل کلام مقصود **قوله** زیرا که چون سنت وادراک ذابح محض بربط واقع گردیده معنی واسطه نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا وعلت نذکردن نام خدا بسبب نیست. **قوله** چون جان جانور منسوب بغیر گشت وخبثی درو پیدا گشت که زایل شدن آن خبث مرد است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است وجان این جانور را از آن غیر خدا تقرب داده گشته اند وآن عین شرک است وهرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمی‌شود انتهی کلامه سبحان الله نامعلوم چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا تقرب داده کشته اند بار می‌گوید که هرگاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمی‌شود محل تامل است که هر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد وانیسه که بحث عنها چه علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی‌باشد واین دعوی مدعی است ودلیلش هم باطل کما عرفت اینست که تسمیه بابد که تصمیم از وقت ذبح بعد تغیر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه ولتسمیه کافری وفاسقی جانور زنده برای غیر قبل از ذبح گو بمدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگرچه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد ومثل سگ وخوک گردد **قوله** مانند سگ وخوک انتهی استفاده تشبیه که حرمت آن جانور حرمت ذاتی است بسبب آنکه حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است باتفاق مفسرین بیان گردیده ودر بحث استثنا الا ما ذکیتم مفید نیست که این استثنا از حرمت میته ودم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله جایز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند وتذکیه هم در آن غیر متصور است

۱۲۲

در زندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال ماکولات و مشروبات همه برابر اند در نیکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است ذبین است مراد بانچه میگویند که این چیز بنامی فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده داده شد هذا لا سعد مالی مع صلونکم لا مع صومکم و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان تفسیر عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی بجز خدا نیست لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک منافع و مکسوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان جانوری که پرورده مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان جانور و ماکولات و غیره یکسان گشت **قوله** یعنی جان الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن تا ذبح آن نذر او خوانیدن آن قدر گوشت ادا میشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا **دوم** آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا امر و که حسب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر خریده ادا نمیشود بالازم التقرب الشرک **سوم** آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیه است بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر اخذ عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوئیم که جائز هم نیست کما ذهب الیه البعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب و فرضیت عوض کسی حکم نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا نشدن نذر از عوض در ذهن ما در حکم لزوم شرک

تحریر کسی ازان مرحوم پیش نگاہ افتادہ غوری بکار رفتہ اتفاق ترجمہ افتادہ باشد
حالا از ذات بابرکات او سلمہ اللہ تعالے امید افادہ حق متیقن ہست **قولہ** در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست با تائید آنچہ متصل ہست از تحریف کلام الہی و ظاہر کہ ہیچ
علاقہ ندارد بلکہ بلا لحاظ سیاق و سباق آن بیچارہ ہم در زمرہ محرفین داخل ہست یا بالطریق طفرہ
متعلق ہست باصل مدعا تا ہم شایبہ رابطہ ندارد چہ مدعا آنکہ از شہرت دادن کہ این جانور برائے
فلانی ہست حرام گردیدہ ذکر نام خدا وقت ذبح فائدہ نکرد و این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست کہ حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تعاد
کہ فی ما بین ہست ظاہر **قولہ** و کافران در جاہلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ہست سبب
مقبول نشدن طواف کعبہ بودن طواف کنندگان   است ہمچنان سبب حرمت ذبیحہ ذبح
مشرکان است نہ آنکہ از نام نہادن مشرکان جانور زندہ مثل خوک گردد و ظاہر کہ خانہ کعبہ از گرفتن
نام بتان در راہ معاذ اللہ حسب قیاس قایس از مرتبہ عظمت خود نہ برآمدہ و جرے کہ درین باب
بظہور رسیدہ آنکہ صاف نوشتہ ست کہ بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حنث گشت
کہ خلاف تصریح فقہا است **قولہ** سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بروقت ذبح و خواندن فاتحہ و قل
و درود را عام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین کہ ممنوع بلکہ در باب ذبح ہمچو سوء ظن بکافر کتابے ہم ممنوع کما ہو مصرح فی کتب الفقہ
قولہ آرے ذکر نام خدا الخ مخالف است با دل دعوی یعنی سرایت خبث بحدیکہ بذکر نام خدا
حلال نمیشود و ہم از ان ظاہر کہ خبث قصد تقرب بغیر خدا ہست پس خبث نخواہد شد مگر قاصد
کہ قصد تقرب صفت اوست نہ جانور زندہ کہ قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام بہ
القصد الخبیث من قام بہ الخبث انیست آنچہ کلام کردہ شد بر تفسیر عزیزے ملتقطاً کہ
تحریر آن پرداختہ چون این ہمہ قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید تسلیم
مقدمات و تفصیل بعضے مجملات پاسخا دادانچہ در تفسیر اتفاق تسطیر افتادہ بود

۱۲۳

قولہ قولہ تعالے وما اہل بہ لغیر اللہ قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحۃ وقصد بذبحہا التقرب الی غیر اللہ صار مرتدا [illegible]

والکرام الضیف اکرام الله تعالے والفارق انه ان قد مها لیاکل منها کان الذبح
الله تعالے والمنفعة للضیف اوللولیمة او الذابح وان لم یقد مها لیاکل بل یدفعها
لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالے فیحرم وهل یکفر فیه قولان بزازیه و شرح
وهبانیه قلت وفی صید المنیة انه یکره ولا تکفر لانا لا نسیء الظن بالمسلم انه یتقرب
الی الادمی بهذ النحر ونحوه فی شرح الوهبانیه عن الذخیرة ونظمه فقال ره رفاعله
جمهورهم قال کافر وفضلی واسمعیل لیس بکفره انتهی وهکذا فی مطالب المومنین
والاشباه والنظایر وفی الحدیث لعن الله من ذبح لغیر الله رواه احمد و
ایضا ملعون من ذبح لغیر الله تعالے رواه ابوداود وفی غرایب ابی
عبید وبستان الفقیه وکنز العباد انه لا یجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور
لقوله علیه السلام لا عقر فی الاسلام هکذا فی سنن ابی داود وکذا لا یجوز الذبح
علی البناء والجدید وعند شراء الدار لان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن ذبایح الجن
لانهم یکرمون مخافة انهم ان لم یذبحوا یوذیهم الجن فابطل النبی صلعم ونهی عنه و
هکذا فی کتب الشافعیة کما قال النووی فی شرح المسلم وذکر الشیخ ابراهیم المروزی
من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا لغیر الله تعالے افتی اهل
بخاری بتحریمه لانه اهل به لغیر الله تعالے فان قیل **قوله تعالی** ومالکم ان لا تاکلوا مما ذکر
اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه وکذا قوله تعالے وکلوا مما
ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین عام فیتناول ما قصد به التقرب الی الله تعالے
او غیره فیکون الکل حلالا قلت هذه الآیات مخصصة بالنص الآخر وهو **قوله تعالے**
فی سورة المائدة حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة
وما اکل السبع الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذکر اسم الله علیه
لا تحل مع انه ذکر اسم الله علیها وکذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذکر اسم الله علیها

قتلها وقع باذن الله تعالے وبالوجہ المشروع ومع ذکر اسم الله فتحلیل هذا وتحریم ذلك عین التعظیم لامر الله تعالے واما حدیث القتل فمغالطة وهمیة لان الکل مقتول الله تعالی سواء کان بایدینا او بایدی غیرنا او ماتت حتف انفها اذلا موت عند نا الا باذن الله تعالے کما قال الله تعالے یتوفی الانفس حین موتها ولذلك اجمع اهل السنة والجماعة علی ان المقتول میتة لاجله هذا والله اعلم واما ما وقع فی البیضاوی وغیره من التفاسیر انهم قالوا ما اهل به لغیر الله تعالی ای ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین فی ذلك الزمان ولذا لم یفرقوا فی التفاسیر القدیمة بین ما ذکر اسم غیر الله علیه وبین ما قصد بذبحه التقرب الی غیر الله لان مشرکی ذلك الزمان کانوا مخلصین فی الکفر وکانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهیمة الی غیر الله تعالے ذکروا علیها عند الذبح اسم ذلك الغیر بخلاف المشرکین المسلمین فانهم مخلطون بین الکفر والاسلام فیقصدون التقرب بالذبح الی غیر الله تعالے ویذکرون اسم الله تعالے علیه وقت الذبح فالاول کفر صریح والثانی کفر صورة الاسلام فکانهم یعتقدون ان طریق الذبح لیس الا هذا سواء کان الذبح لله او لغیره وقد جری هذه العادة فی زماننا ایضا فانهم یشهرون ان فلانا یذبح بقرة لاجل السید احمد کبیر مثلا سواء ذکروا اسم الله علیه عند امرار السکین ام لا وما وقع فی الهدایة ویکره ان یذکر مع اسم الله تعالے شیئ آخر غیره وهو ان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان یذکر موصولا لا معطوفا فیکره ولا یحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقال باسم الله محمد رسول الله لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له تکنه یکره لوجود القرآن صورة فتصور بصورة المحرم والثانیة ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشرکة بان

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة و معنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب
الى الغير بل ذكر مجرد فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد بالتقرب
الى غير الله فانه حرام مطلقا و عرفت ايضا ان ما وقع فى التفسير الاحمدى
من تفريع قوله على ما وقع فى الهداية ونقله فى ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم فى زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرونها لهم انتهى مبنى على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوى كيف
يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر فى قواعد الفقه من استدامة النية
الى آخر العمل وايضا مبنى على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذى وضع صاحب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذى وضعنا
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى
شاه عبد العزيز صاحب بلفظه و كلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده
كه منتقطى ازان درينجا ذكر ميكنم **قوله** مدار حل و حرمت بر قصد و نيت ذابح آه
اول كه اين دعوى مخالفست بآنچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت دران
جا بر آواز برآورده شدن بود حالا بر نيت داير گرديد دوم آنكه مراد از حديث
انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل و حرمت وصحت وفساد

فیہ تغلیظ علی نفسہ یصدق ایضاً دیانۃً وقضاءً لانہ غیر متہم فی ذلک لکنہ
لا یصدق فی الصرف عن الظاھر حتی یحنث بایھما وجد وان کان فیہ تحقیقاً
علی نفسہ لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاھر وھو مخالف لما نوی
وان نوی ما لا یحتملہ لفظہ لا یصدق دیانۃً ولا قضاءً لانہ یخلو عن اللفظ
وقد تقدم ان النیۃ لا حکم لھا علی الانفراد و صاحب اشباہ در حاشیہ
متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بایۃ نوشتہ واعلم ان
الاقوال یحتاج الی النیۃ فی ثلثۃ مواطن احدھا التقرب الی
اللہ تعالی فرارا من الریاء الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملۃ لغیر المقصود
والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجملہ کلام درانکہ ذبح کردند بنام غیر
خدا اوارادہ تقرب نمودیا نمود بحثی دیگر کہ منازعہ فیہ نیست وانکہ ذبح کرد بذکر نام خدا و سابق
ازان در نیت مالک جانور اگرچہ غیر ذابح باشد نسبت آن جانور لغیر خدا بود بحثی دیگر کہ
متنازعہ فیہ است بودن ہمچو نیتہ مدار حل و حرمت ثابت کردن لازم بود آنچہ صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ و در مختار وغیرہ
درین باب نقل کردہ اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعدہ مقصود انہا ہمین ست کہ وقت
ذبح ذکر کرد غیر را اگرچہ نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر شان در دلیل آیت کریمہ ما اہل لغیر اللہ
می آرند و خود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند و نیز بیان آن
اجمال بالتصریح در کلام دیگران کہ در تحقیق واعتبار برایشان غالب موجود ست یک روایتے
بتصریح خصوص صورت متنازعہ فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند
نصرانی ذبح کرد بنام اللہ و ارادہ کرد مسیح حلال ست مگر آنکہ بگوید بسم اللہ الذی ھو ثالث
ثلثۃ الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم مگر بر الفاظ بیچ ازین ہمین
استنباط ظاہر کہ محل بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر ست و ظاہر کہ نسبت کردن گاو

الخ آوردن روایت در مختار محض بیجل چه صاحب درمختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اہل به لغیر الله آورده و معنی اہل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از ہمان باب ظاہر است علاوه بران صاحب
درمختار در شارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت
کو حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاہر و مفروعی صاحب ستفتا نه مفید و اضح باد که صاحب درالمختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره انجمان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهای کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاہم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در درالمختار به بنید که در ہمین باب چه بلا بجو
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لا نه
صار کمرتد قنیه ندانسته که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذہب اعتزال نقل کرد و عن ابی علی انا یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباءهم من المجبرة
فانهم کاهل الذمة و ان کان اباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این ہر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اہل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قائم ساختند **قوله** فی الحدیث الخ بیان آن قریب می آید **قوله** فی غرائب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بے محل است از مسئله بحوث عنها ہیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مثلم اوست از ہمان قول نووی رد دعای
و مدعی و نص مدعای ما ظاہر است تصرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا تحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

١٢٩

وحواشیہ **قوله** سدّ یدہ ذکر و اسم اللہ تعالٰی علیہ عند امرار السکین ملا این فقرہ است صریح و اوگمراہ است ہیچ ذکر اسم خدا لازم می داند علاوہ بران در صورت معروضہ مصولہ داخل ست کہ بنام خدا ذبح کرد **قوله** و اما ما وقع فی الهدایۃ تا آخرہ این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول کہ عبارت ہدایہ نقل نمودہ میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر اللہ یحرم الذبیحۃ سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکۃ بہ بینید کہ چہ آفت است جائیکہ کنایہ ہم نباشد دعوے صراحت نمودن روز را شب گفتن ست ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود کہ در نظرش عبارت ہدایہ صریح نمود - آنچہ ذکر کرد ہم آنچہ گفتہ نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب الی غیر اللہ ففیہ تفصیل فی الہدایۃ و مذکور دست آفت بر آفت این است کہ گفتہ صاحب الہدایۃ وضع المسئلۃ فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعۃ فیما قصد بہ التقرب الی غیر اللہ چہ خود گفتہ کہ صریح فیما ذکرنا و باز خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاہر می شود کہ آنچہ اول نوشتہ نعم لو ذکر ذکرا مجردا الخ بیان مطلب ہدایہ است و این مرخلاف سوق کلام آنمقام است و با عبارۃ ہدایہ علاقہ ندارد چہ صاحب ہدایہ در دلیل مسئلہ اولی می نویسد لان الشرکۃ لم توجد فلم یکن الذبح واقعا لہ لکنہ یکرہ لوجود القران صورۃ فیتصور بصورۃ المحرم و در استفتا نوشتہ لا یحرم الذبیحۃ لعدم قصد التقرب الی الغیر و انما کرہ لاجل مشابہتہ فی ذلک بذکر اسم غیر اللہ لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب یعنی عبارت ہدایہ قرار دادن کار ذی عقل نیست ہمچنان صاحب ہدایہ در مسئلہ ثانیہ نوشتہ یحرم الذبیحۃ لانہ اہل بہ لغیر اللہ و در استفتا می نویسد یحرم ایضا و ان لم یکن فیہا معنی التقرب بکونہ صریحا فی الشرکۃ و الصریح لا یحتاج الی النیۃ فرق زمین و آسمان بیان است بعد ازان نوشتہ ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلۃ عن قول صاحب الہدایۃ تا پر عجب بعجب است چہ ہرگاہ باعتراف خودش وضع مسئلہ ہدایہ بذکر مجرد غیر متعلق بمقصود است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلہ

و مسئلہ موضوعہ خود را ہم تصحیح میکند و قابل ہست بفرق و رہرد و مسئلہ و صاحب ہدایہ
استدلال می نماید بآیۂ کریمہ ما اهل به لغیر الله بر مسئلہ خود و صاحب تفسیر ہم ہمان
آیہ مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونہ صورت بندد **فائدہ** صاحب تفسیر اتباع
او درین مسئلہ سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگندہ و پریشان اول کہ ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند با آواز بر آوردہ شدن و در آنجا غایۃ تکبیر نمودند بر ارادہ ذبح از برای غیر
ذلک و چون دران وادی بر اسگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شناعتہ
بر جمہور وارد میکردند زیادہ ازان بر خود گوارا نمودند چونکہ در تقرب ہم نوبت کلام بمسئلہ نذر
می آویزند حال آنکہ ما اهل به لغیر الله چیزے دیگر و مسئلہ نذر لغیر الله چیزے دیگر اشارتی بآن اجمالا
مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله و عرفی آنچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند و نذر اولیا برسہ وجہ
مباح است یکے آنکہ بگوید الہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار فلان صاحب رسانم دوم
اینکہ بگوید یا حضرت در جناب الہی برائے این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را در جناب
الہی وسیلہ و شفیع سازد گویا میگوید الہی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات و مہربانی خود بر وے
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدہم و ثواب آن تنخواہ روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان
بآن بزرگ خوشنود شوی اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذور مولوی رفیع الدین کہ دہمین ایام
بما رسیدہ و ہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیاء ماول و الحق المبین ما قال مولانا محمد مجیب الله
موافقا للفقہاء المحققین فی رسالۃ فی النذر و دو نذر شیخ سدو مثال آن حرام است
و نیز مانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفتہ باشند گوشت مردار شود
و خوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیہ وانہ لفسق و اگر بنام خدا
بسم الله الله اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد دارند ظاہرا خوردنش حلال باشد

بتقیبات ما درین جا بحثی چند از مقررات فقه ذکر میکنیم اول نیت در عبادتے که شرط است وقت آن اول عبادت است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزی که غیر جنس منوی است صاحب اشباه در ذیل الاصل ان وقتها اول العبادة بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد بما لیس من جنسها ما یدل علی الاعراض دوم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیة والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا الملکه و نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی که ذبح است نام خدا بمیان آید ان نیت سابقه باطل گردید سیوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لا بد من التلفظ به صرحوا به فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشته و منها ما فی الجامع الصغیر للتمرتاشی لو ملک شاة بالهبة و غیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة عندهما و عنده لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف و هکذا روی الحسن و لو اشتریها نیویها للاضحیة یصیر بها ایضا عندهما و عند ابی حنیفة لا یصیر بالشراء حتی یوجبها بلسانه و یفرق بین هذا و بین ما لو اشتری عبدا للتجارة و لو لم یشترها بل کانت عنده فاضمرها اضحیة لا تصیر لها انتهی فلتراجع این قول را محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار مفید است این است ملخص محرر تعریضات مردمان بر استفتا و شاه صاحب تحریر جواب برا مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکهنوی که خیلی شسته نامر بوط بود بر و اعتنا نکرده جواب ازان هم پریشان و نادرست از مواخذات خارج مبحث بر است و تحقیق اصل مدعا اشتغال نیست در نقل هر دو فایدتے نیست حسبة جیری ذکر میکنم **قال لکهنوی** گاو و غیره در صورت مذکوره حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکه ذابح غیر ناوی باشد **قال دهلوی** ذابح نخواهد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب در حل و حرمت تاثیر خواهد کرد کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست

اوردتا على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك

ثم اعترض **الدهلوي** على قوله بل تصد به الذبح لله الغير انتهى لقوله ما

ذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى **وانا اقول** ان التفوه بامثال هذه

الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الدهلوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا

ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا

عين مذهب القائل بالحرمة فانا نقول لو قال رجل بحضرت الناس اني نذرت

ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا

خلل في نية بل هو اخلص النية لله لكنه اخطا في اعتقاده حلول الله في السيد احمد

كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح

بن مريم فيخطا في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف

ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطا في العنوان والمعنون معا

كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسلة السراجية هذا

عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المغير في الذبح ومدار الحل والحرمة

هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مدار المورد دون ما فهم عليه من

قوله فانا نقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسلة الذبح باسم الله وباسم غير الله

شئ اخر ومسلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شئ اخر فالعنوان الحق على تقدير

صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانا نقول

لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به السيد احمد يحل وفي

ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد

الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نية بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد

من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

١٣٣

تنزلا آخر دعواه کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتياط وهذا ايضا صريح
فی الرجوع من مدعيات التفسير العزيزي والاستفتا **قال الکھنوی** والحق
المبين ما قاله مولانا محمد مبين فی رسالته فی النذور الخ **قال الدھلوی** لفظ
ظاهرا درين عبادت دلالت بر وقوع شك در حال اين ذبيحه ميكند لهذا متقى را ازخوف
آن منع نموده اند واقوال جم غفير فقها كه فيما بعد منقول است بتيك دلالت بر حرمت ميكند فالا
حذ بها اولى اذلا قول للشاك **قيل عليه** عادت عقلا است كه هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغله می اندازند كه اينك فوج بسيار ميرسد مخالف باستماع اينگونه كلمات مرعوب
وپريشان ميگردد از همين قبيل نوشتن كلمات اين بزرگوار كه اقوال جم غفير فقها فيما بعد منقول است
وبجز قول يك فقيهے حقيرے وعالمی صغيرے هم در جواب مذكور نيست ومفاسد ديگر ظاهر اند
قال الکھنوی ناقلا عن در المختار وغيره ان قدمها ليأكل منها كان الذبح لله
والمنفعة للضيف وغيره وان لم يقدمها ليأكل بل ليدفعها لغيره كان لتعظيم
غير الله **قال الدھلوی** اذا كان المراد من الاكل اكل الذابح فذبيحة القصاب
بل اكثر الولايم والاعراس يخرج منها اذ اكل الذابح منها غير مقصود ولا معمول
فقوله فكان الذبح لله والمنفعة للضيف وغيره سهو ظاهر واكل الضيف ليس اكل
الذابح فيجب على هذا ان يكون ذبيحة القصاب والولايم والاعراس كلها محرمة
انيست تعريض لطيف بر فقره آن قدمها از تعرض می نمايد بر دانكه لم يقدمها المراد
بالاكل اما اكل الذابح وغيره فان كان الاول كان ذبيحة القصاب والولايم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول وان كان المراد اكل الغير فيلزم
ان يكون المذبوحات فی اجزية محظورات الاحرام والنذور والمعقودة لله
وكذا فی كفارة الجنايات كلها ميتات محرمات وايضا فالدفع الى الغير ان
كان حلالا فكيف صارت هذه الذبيحة محرمة وان كان حراما كيف يصح جعله

باب دوم در مسائل ذبائح

و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشته‌اند و در ان تنزلی نمایان قریب بسر حد حق
محقق که چیزی ازان سابق مذکور گردیده است نموده‌اند مولوی برهان الدین در رساله
نذوریه بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته‌اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بی شبه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای
ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولی گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار ناجائز و ثواب بر او
مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت انچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت و رسم نذر و نیاز مطلقاً عمیم میدارند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس این معنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقریره بخلاف ذبائح الجن که انجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس برو نشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب اوردیه الشرع ذکر نموده
هدایای کعبه و اضحیه عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را وا این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدیه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر والکفارات و هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر ولا یجوز دم المتعة والقران والاضحیة الا فیها و دم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف قبلها ولا یجوز عند محمد و آخر
همه شاه صاحب بفتوی مختصری این جنگ را طی نموده‌اند جزاه الله خیرا اینست صورت سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده یا شیر برنج بنیت نیاز کدام
بزرگ پیر و صلحا را بجوزانید این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است
اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام ایشان ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار

از آیه و حدیث ثابت گردد حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این امر عام بود و در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات است و کسی را مجال دم زدن نیست هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است
آن از تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در این اوراق
بعضی جا ها اشاراتی بسمع رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
دیده است طریق استناد تکلم موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده و اجتهاد طبع خود را ترویج نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد
که طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین و شارحین و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبدالعزیز و مولوی رفیع الدین
همه مشرک باشند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند
و کسانیکه در اوایل وهله بوادی محاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری
و کنده نمائی مغالطه خورده بودند بدریافت حال توبه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسایل بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد وجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کردگان آرام و وحشت خوردگان را اسیر دام نموده عالمی عالم از ناواقفان را در خارستان کشانیده
و چون پرده از [?] انکار از کار بر داشته شد صورتی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل بانواع و اصناف گاهی یک فقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکید اول می آید گاهی بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل تو لیکن
ردان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود
نه بودن آن در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشته شکان بر قبور مثل قبه وغیره ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته و مراد از بنا در حدیث عام است که عمارت نموده شود و یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل از کتاب تورپشتی
يحتمل الوجهين احدهما البناء على القبر بالحجارة وما يجري مجراها والآخر ان يضرب عليها خباء ونحوه وكلاهما
منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است فيستفاد منه انه ان كانت الخيمة لفائدة مثل ان يقعد تحتها
القراء فلا تكون منهية قال ابن الهمام واختلف في اجلاس القارئين عند القبر والمختار عدم الكراهة باز نوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء على قبر المشائخ والعلماء المشهورين ليزورهم
الناس وليستريحوا بالجلوس فيها مکیده سیوم در جواب سوال بست و نهم نوشته نماز گزاردن در مقبره
ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات فقهیه و چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگزارد نزد قبر حالانکه در مایة مسائل و اربعین چهل استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجه حالانکه ترمذی
در آخر آن نوشته داده است حديث ابن عمر ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن جبيرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حديث فيه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته و در شرح
المشكوة لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحين انتهى حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفي الاحياء ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع
من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصالحين وما تبين لي ان الامر كذلك فان الزيارة مامور بها
بخبر كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفيها مساجد فلا حاجة للرحلة الى مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوى بل بركة زيارتها
على قدر درجاتهم عند الله ثم ليت شعري هل يمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبياء والاولياء
[illegible] معاهدهم ولا يبعد ان يكون ذلك من اغراض الرحلة كما ان زيارة العلماء في الحيات من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود و سبب این مسئله مختلف فیه است و آن اینست که استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شده و اندازه فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع بامیت بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبور اولیا و شهدا ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطور [illegible]
سوال مرقوم است جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق و شرح عربی [illegible]

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر ثمه فی ترجمة الشیخ و عبارة تا همکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان و نفاء آنست که از فقها آنانکه قایل اند بسماع موتی و ادراک میت اند قایل بجواز آن نیز تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل دعای بنده مقرب درگاه
والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت مرا یا ندا کند زایران بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث از اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده و در آنجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده و مسائل
ما نحن فیه را بنقل عبارت ترجمه شیخ هم واخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده اتمام
بحث هم کتاب بکبیر ابعد جانی است عجب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته بجای طالبه است
که از فقها آنانکه قایل اند بسماع موتی و ادراک میت اند قایل بجواز آن اند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار کنند انتهی در میان اعراض نموده و در آخر نوشته
ما دانستی لاحول ولا قوة الا بالله با وجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و ابتاع او در حق مجیب خیلی مضر چه شیخ در کتاب الجهاد قبیل بحث
استمداد در خاتمه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکنند از آن مگر جاهل باخبار و منکر دین پس ایشان در منکر استمداد و
مواخذ و همین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید بالجمله تقریر مطلب بدین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است لیس مثلث نیست بلکه این قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور حواله اتمام بحث نموده بر کتاب الجهاد و آنجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکره بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام درین مقام بجدی انجامید که بطول رسید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند منکر اند استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را بدان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی ببین
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده و مال آن فقها که در همانجا مذکور است از همه آن اغماض نموده بتصرف
کمی و بیشی و ام تفضیل بکسر اینده زیاده الذین بیدیهم چه خواهد بود مکیده و تسم در اربعین در جواب مسئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بهر تهیج که باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی و الانبیاء علیهم فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیست الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القران انتهی ازین عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستفاد میگردد که قبور انبیاء علیهم السلام از حکم ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلکه اظ

اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر از آن شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال آنکه حیات ملکیه مثل حیات دنیا نیست بلکه اصحاب حیات دنیا نیز حیات
و احکام حیات آنجا هم نیست بلکه حیات ایشان را درست نمی آید چون آنست که شخص عام است اگر استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جایز نیست از شرع نیز جواز آن ثابت نشده است و
از اهل قبور در برزخ که باشند بعضی نفس ایشان از الدولة بجلاف این مسئله نموده و قطع نظر از آنکه شیخ عبد الحق در آن مسئله بیان کرده و در شان خود کرده و آنکه شیخ در الفتاوی کثیره ابطال قول آن
است که عجب تر اینکه بعضی چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آید و در نقل عبارت او هم در این مسئله نموده و هم اقتصار کرده و بعضی ظن بر آنند که شیخ اختلاف نقل نموده
و مذهب صحیح ابطال مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی صحیح ثابت نیست مراد تر اینکه این کلام مرا باید منادی دعوی خود آورده و باز آن را خود رد کند نقل نموده
حالانکه حیات آنجا مثل حیات دنیا نیست تا بر آن این استمداد درست نمی آید سبحان الله بعضی بر شیخ نقل نموده است بر تقلید متوجه میشود و هم این انکار بر استمداد حیات
دنیا مشروط است چنانکه در آن جا نیست که غایت میکند و در بودن حیات برزخ مثل حیات دنیا که انبیا و شهدا یکسان ترا داده و ما نکته کمال بر دین است شیخ در شرح
در باب فضل یوم الجمعه نوشته است عدم اکل ارض اجساد انبیا را کنایت است از حیات والا سلامت بدن در زمین بی اعاده روح فایده ندارد و اینجا معنی است پس
حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است و در این مسئله هیچکس را از علما امت اختلاف نیست بلکه متفق با جمع شد بعد
کلام صحیح پیدا است و در رد حیات تفصیل گفته ایم نقل عبارت شیخ از هر دو باب چه بنا بعجه و ضرورتی نیست نقل عبارت شیخ در آن که بعینها مطابق مذهب است
صاحب زیارت القبور نوشته اما استمداد و اهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آن را بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت قبور مگر انسان دعا
مرای و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و ثابت کرده اند آن را مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم
و این امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف
و عبد القادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی تر است یا امداد میت گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من
میگویم امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی از این طائفه بیشتر از آنست که حصر
احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث
که روح باقی است او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت وست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن انتهی
شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است صاحب
که نماز گذارده بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما نماز در مسجد در جوار پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از دعا تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب و مجاورت ارواح پاک حرجی نیست
ندارد و مکتوبات مجددی بیانی متعلق باین بحث تمام کرده ایم انشاء الله تعالی در کتاب جنائز در فصل ذکر اهل علم و عبارت ترجمه کرده شد که کتاب جامع این است و اما استمداد
باهل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر بسبب
آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول اند بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته
است از دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در برزخ و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میگویند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر
آن اند آنچه فهمیده ایم از آن اینست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از جناب عزت وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی کرده بر آورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیای خدا فانی اند و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شده اند
و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شده اند بآنچه
عارض شده از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب بشوند بعالم قدس بتمامی که شعور در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری نباشد و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در این عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
این اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم شریعت است اری امر که مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفته لیکن درینجا نهی از استمداد نیست پس ثابت برای مدد موتی و استمداد از ایشان سپرده باشد پس تفاوت حال زائر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید بهم منکران که در قرب این زمان نیز فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت
از اولیا، خدا که نقل کرده شده و اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود مرزوق و خوشحال اند و مردم را از آن
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک به خدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمره باست که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الهی مساعدة کرد **تکمیله مهمة** در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الایمان بالضرب لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی من حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وارد قوله صلى الله عليه وسلم فی اهل القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له صلى الله عليه وسلم معجزة وزیادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی وتشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة للسوال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لافادة بعد سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالا که عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهو فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السوال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منتفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منها عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
ولهذا انچه محبیت بر آن احتشام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

اخر فی التلقین حالة الاحتضار اذ لا یراد المعنے الحقیقی ولا المجازی معا ولا المجاز بان ولیس نظیر معنے یعم الحقیقی والمجازی یعتبر مستعملا فیہ لیکون من عموم المجاز و شرط استعمال فیہما ان لا یتنافیا ملخص کلام ابن ہمام انکہ تحکم بمجاز یعنی مانعین تلقین بعد موت ہمان کسانند کہ منکران سماعند در ماسبق دلیل مانعین تلقین بعد موت ارد نمودہ و گفت کہ نسبت کردہ شدہ است بسوی معتزلہ و آنچہ متابعت شان نزد ابن ہمام قرار یافتہ یعنی عدم سماعت میت آنرا و ساحل رد نمود و پس اشتباہ عجیب بفتح القدیر بحذف اول و آخر و فصل موصول تعلیلی بہ پیشینیت مبنا ایمان در مذہب حنفیہ اہل سنت بہ عرف است و مسئلہ حنث مبنی برآن و اشتمال معتزلہ در حنفیہ بجد بیست کہ تمیز آن بحجز و اقفین بہ دیگری مشکل نزد آنان ہر احنفیہ معتزلی المذہب بودہ حتی کہ تلامذہ ابی حنیفہ و ابی یوسف و در کتب حنفیہ روایات خاصہ مذہب ایشان خلاف اہل سنت در بحوث و مجادلات بہ طریقہ شان بسبیل انہ پیش موجود و بکہ کتب مصنفہ معتزلہ مثل قنیہ و غیرہ در حنفیہ دایر و سایر شاہ ولی اللہ در حجۃ البالغہ نوشتہ و بعضہم زعم آن بنا الخلاف علی ھذہ المجاورات الجدلیۃ المذکورۃ فی مبسوط السرخسی والھدایۃ والتبیین ونحو ذلک ولا یعلم ان اول من اظھر ذلک بینھم المعتزلۃ ولیس علیہ بناء مذھبھم ثم استطاب ذلک المتاخرون توسعا وتشحیذا لاذھان الطالبین او لغیر ذلک واللہ اعلم و در فتح القدیر در ذیل من حلف لا یاکل لحما فلو اکل لحم السمک لا یحنث نوشتہ فظھر تمسک ابی حنیفۃ انما ھو بالعرف لا بما ذکرہ المص فی وجہ الاستحسان و در باب الیمین فی الکلام نوشتہ لیغا للمیت گفت لو ان المیت سمع لان القول یمینا لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف ھو الکلام معہ ولان الغرض من الحلف علی ترک الکلام اظھار المقاطعۃ وذلک لا یتحقق فی المیت ولا البعید الذی لا شعور لہ بندائہ و کلامہ و در باب یمین من الضرب در مثل و ذیل قول الایلام لا یتحقق فی المیت لانہ لا یحس نوشتہ الخلاف فیہ ان کانت بناء علی انکار عذاب القبر منفی والا فلا یتصور من عاقل القول بالعذاب مع عدم الاحساس الی آخرہ

تم الکتاب بعون اللہ الوہاب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

خاتمۃ الطبع حالات کمالات ... برکات ... حسنات سید العلما الفضلا سند العرفا الکملا بدر کامل سپہر طریقت مہر منیر چرخ معرفت فخر سلف خلف ... سیف اللہ المسلول **مولانا شاہ معین الحق فضل رسول** قادری حنفی رضی اللہ عنہ مولف ... [illegible] ... سلسلہ نسب ... عباس رضی اللہ عنہ ... **ولادت** ... **علوم معقول و منقول** ... [illegible] ... الشیخ ... [illegible] ... الباطنۃ ... [illegible]

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیاء زبدة الاتقیاء الفرید فی المعارف الوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره المجید استفاده علوم ظاهری نموده بودند قدس سره و اسناد الحدیث من سیدی عمه و ولی نعمته مولانا الشیخ محمد عبد الصمد قدس سره عن القاضی مبارک الگوپاموی عن السید المنعم الپاسوی الی آخر السلسلة الزاهرة و تا التکمیل بجمله فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی که جد دوم بوده قدس سره واخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین مقتدا العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین اللکهنوی الی آخر السلسلة النظامیة المعلومة سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت با برکت سید الفقهاء و المحدثین سند القراء و المفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل کرده الی آخر السلسلة المدنیة.

ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت حضور اقدس سره شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیهٔ قادریه از جناب والد ماجد و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیاء سند الاصفیاء مولانا **شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره المجید حاصل شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه با اجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف شدند

ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق دو مرات کشته بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال بهجت هر دو حرمین محترمین پیاده پا سفر مینموده اند و روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف صلوة و تحیة زکیة منامًا و یقظةً فیضها حاصل نموده و همچنان در بغداد شریف بحضور پرنور روضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد والاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی** رضی الله عنه ارضاه عنا فیوضات لامتناهیه حاصل فرموده

ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت هر چند بعنایات الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره اکثر اوقات خوارق عادات و انجاح حاجات و اسرار عادات ظاهر میگردید اما آنحضرت را اگر چه مقصود نبوده گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیله معالجه و دوا دادن بروز میرسید حقیقت حال بخوبی میفهمیدند که چه معامله قدرت خداوندی جلشانه است اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان ظاهر شده بود همین که جمع کثیر از کفار و جم غفیر از روافض و نجدیه اشرار بیاری توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کرده اند

ذکر بعض تلامذهٔ آن امام الاساتذه هر چند تلامذه حضرت بسیار بوده اند اما درینجا باسماء چندی از اکابر اکتفا میرود جناب عمدة العلماء فخر الفضلاء حضرت **مولانا فیض احمد صاحب** قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم آغوش تربیت آنحضرت قدس سره مشرف مانده و اندک مدت جمله علوم عقلیه و نقلیه با تحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور اقدس تحصیل فرموده بفیض توجه حضور اقدس در جمله فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی با امثال دلفریب گوی سبقت برده اند و دولت بیعت از جد مادری خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره المجید حاصل نموده بودند با تحفه در صفا قلب و امانت مسلمین بی همتا و بی مثال النظیر بوده اند از جمله تصانیف حضرت ممدوح مجموعهٔ نثر و قصائد عربیه مسمی به هدیه قادریه است که مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده مصرع از نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است و انجمله کتاب تعلیم الجاهل بجواب تفهیم المسائل است و مجموعه حاشیهٔ شرح هدایت الحکمة صدرا شیرازی است الی غیر ذلک رسیده اند و صد و هشتاد و چهار راهی جنت گردیده عالم اجل فاضل اکمل جناب **مولانا محی الدین صاحب** قدس سره فرزند کلان حضور اقدس بوده علوم معقول و منقول از حضور اقدس تحصیل فرموده بعد ازان از حضرت جد امجد خود بیعت شدند و در جمله فنون علمیه عمومًا و در فن طب خصوصًا دستگاهی کامل بوده از جمله تالیفات حاشیه قانون بو علی سینا است که بکمال تحقیق حل مطالب مشکله آن بیان فرموده اند که قابل دید است و انجمله حاشیه میر زاهد رساله است و از انجمله رساله فی سماع بیان است در رد و ابطال غیر آنکه

در سنہ دوازدہ صد و ہشتاد و چہار ہجری بمقام سہارنپور انتقال فرمودند رحمۃ اللہ علیہ جناب حضرت سید خادم علی صاحب از زہاد و عباد و سادات
مارہرہ شریف بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در جملہ علوم عموما و در علم تصوف و اخلاق خصوصا مہارت تامہ کامل بود و از شرف بیعت
حضرت سیدنا مولانا شاہ عین الحق عبد المجید قادری قدس سرہ مشرف بودند بمقام فتح گڑھ فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب از رؤسا و سادات قصبہ [illegible] بلدہ بودند و در استحضار مسائل فقہیہ بے نظیر بودند و از شرف بیعت اعلی حضرت مشرف بودند بمقام [illegible]
وفات یافتند حکیم سید شفاعت حسین صاحب سہسوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل ہستند و بالفعل [illegible] طرف علاج و معالجہ مشغول میباشند و از شرف بیعت اعلی
حضرت سیدنا مولانا شاہ عین الحق عبد المجید قادری قدس سرہ المجید فائز اند فیض الشان در بریلی جاری است مجمع العلوم حقائق آگاہ مولانا عبید اللہ صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شدہ اند تکمیل علوم از حضور اقدس نمودہ اند و ہم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاہری
و باطنی مولنا ممدوح در بمبئی [illegible] جاری است حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد اللہ خان صاحب الہ آبادی فقیہ کامل بودند و بعدہ قضا
بمقام اکبرآباد منصوب بالاخر ترک تعلقات دنیویہ نمودہ عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در آخر بمکہ معظمہ ہجرت فرمودند و ہمانجا وفات یافتند مولوی خرم علی صاحب
از تلامذہ حضور اقدس بودند اما نہایت سادہ طبیعت بودند ہمین سبب بتغلیط اسمٰعیل آمدہ بودند با وجود آن با نہایت ادب و آداب بحضور
اقدس پیش میآمدند شنیدہ میشود کہ قبل از وفات از عقاید باطلہ خود رجوع نمودہ بودند واللہ اعلم سید اولاد حسن صاحب موہانی خلف سید
آل حسین صاحب مرحوم از علماء متبحرین بودند در آخر عمر حالت عشق [illegible] وفات یافتند ذکر خیر ایشان [illegible] از مریدان امام العابدین [illegible]
کہ مریدان و انتخاب [illegible] بکثرت بودند اما بنا بر غایت اختصار چند اسما ذکر میشود مجمع الفضائل والمفاخر امام الاماثل [illegible] جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضہم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیہ و نقلیہ از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرمودند احقاق حق و تائید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین [illegible] جلیلہ از شرف خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار شرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرمودند و ہم از شرف [illegible] در حضور
الافراد غوث الاعظم قطب اکرم حضرت شیخ [illegible] مشرف شدہ اند تلامذہ و تلامذ تلامذہ حضرت مولانا صاحب [illegible] در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود ہستند [illegible] تصانیف حضرت و تصانیف تلامذہ و تلامذ تلامذہ در بلاد و امصار مشہور و معروف اند منجملہ تصانیف شریف
رسالہ احسن الکلام فی عقائد الاسلام و القول السدید فی تنقید الاسانید و مناصحہ فی تحقیق احکام المصافحہ و سیف الاسلام و تحقیق حیات
الانبیاء و رسالہ تحقیق معانی بدعت و سنت و فتاوی مسائل فقہیہ و دیوان عربی نعت شریف است [illegible]
[illegible] اشفاق [illegible] آفاق حافظ [illegible] محمد اسحاق [illegible] توجہ فرما اشاعت آن فرمودند [illegible] جزای خیر عطا
فرماید و سعی ایشان مشکور نماید آمین

تمام شد

فاضل علامہ کامل فہامہ مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیہ و نقلیہ از والد ماجد خود فرمودہ اند امام عصر و علامۂ دہر ہستند در جمیع علوم عقلیہ و نقلیہ ید طولی دارند و بالخصوص در فن طب از شیخ وقت گفتہ بجاست
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجملہ شرح رسائل معمیات بہاء الدین عاملی ہست و حاشیہ بر نقد النقد و سراج الحکمۃ و طبعیات و دیگر رسائل متعددہ
در فن طب و قصائد بلیغہ عربی و فارسی بسیار اند بسیار اند. سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی حسنی و حسینی سید صاحب موصوف از خاندان
شاہجہانپور بلند اولاد امجاد حضور سید الافراد و الاقطاب رضی اللہ عنہ بودند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاہری از حضور اقدس از شرف بیعت و خلافت مشرف شدند
عالمی را از بحر فیضانش سیراب گردانیدند در سنہ دوازدہ صد و ہشتاد و ہشت بملک جاودانی وفات یافتند و کاشف اسرار حقیقت حکیم عبد العزیز صاحب
مکی حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام حطیم از بیعت و خلافت مشرف شدند در مکہ معظمہ در عہدہ طبابت و بسیاری فیض باطنی ایشان جاریست معارف آگاہ
ملا اکبر شاہ صاحب از مریدان خاص و خلفاء با اختصاص حضور اقدس ہستند بشوق طلب علوم دینیہ از ولایت تشریف آوردند در ہندوستان رسیدند
در مدرسۂ قادریہ تحصیل و تکمیل علوم فرمودند در ریاضت و زہد و تقوی یادگار سلف اند از شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف و ممتاز اند فیض
ظاہری و باطنی ایشان در ملک ولایت جاریست عالم با عمل فاضل اجل مولوی حاجی حافظ محمد ضیاء الدین خان صاحب از رؤسا و اعاظم
حیدرآباد دکن ہستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل ست از حضور مرشد خود حضور ضیاء الحق لقب یافتہ اند در علم و عمل مثل خود ندارند
حق سبحانہ فیض و برکت ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین صاحب وطن ایشان در بریلی بوده و بعہدۂ قضا و افتا منصوب بودند
مسائل فقہیہ تبحر کامل میداشتند و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب وطن بریلی ایشان از اقوام ہنود بودند در ان ایام که
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود که از آخر شب بصحرا رفتہ تجدید ادا فرمودہ تا نماز چاشت در صحرا مشغولی میفرمودند روزی شیخ
مذکور را برای حاجتی در ان صحرا گذر افتادہ بر گاہ بمواجہہ شریف گذر نمودہ شعشعۂ انوار الہیہ آنچنان از سینۂ مبارک حضور اقدس ظہور فرمودہ که
سینۂ شیخ مذکور را پر نور نمودہ همان وقت شیخ صاحب موصوف تصدیق حقیقت اسلام کردہ بغلامی حضور سرافراز گردیدہ و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایتھ از اقوام ہنود بودہ ہست نجار شدید بیمار گردیدہ بخیال عافیت روز
جمعہ بخانقاه معلی رسیدہ آن وقت که ختم قرآن حسب معمول میشد ساکت نشستہ چون بعد ختم قرآن شریف نوبت تقسیم شیرینی رسید با سم اوشان گدا
خواست کہ از اوشان بگذرد حضور اقدس اشارہ فرمودند که ایشان را ہم حصہ باید داد حصہ یافتن و باختیار خوردن ہمان بود که حقیت حقیقت
اسلام جلوه ظہور فرمود ہمان دم بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسلۂ عالیہ گشتند تا سہ روز بیاد حق مشغولی فرمودند روز چہارم
که روز دوشنبه بود ازین جہان رحلت فرمودند شیخ عبد الہادی صاحب ملقب بشاه سالار والد ایشان از قوم ہنود در ریاست لکھنؤ بودند
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نمودہ شد ہیچ فائدہ نمیشد حسب اتفاق حضور اقدس
قدس سرہ رونق افروز لکھنؤ شدند والد شاه صاحب اوشان را ہمراه گرفتہ حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینۂ حال ایشان معلوم گردید که کدامی مرض
جسمانی نیست بلکہ روح ایشان از معاشرت اہل شرک متاذی شدہ طالب سواء السبیل ہست توجہ قوی فرمودند اوشان بخیال رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند و اثر خفقان بالکل زائل شدہ والد شان بمعاینۂ این حال سراسیمہ و پریشان گردیدہ ملکان خود بردند محبوس نمودند شان از انجام

ہو آب ہم دست کشیدند و شورش عجیب در سر افتاد تا آنکہ شبی در عین اضطراب خود استادند کہ سر بر دیوار زنند در ان حالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس برون
بردہ بصحرای رسانید و حضور اقدس قدس سرہ را در انجا دید و ذوق افزود دیدند آن وقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتہ بیشتر
اوقات در صحراہا ریاضت میفرمودند و گاہ گاہ در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند فیوض ایشان دران نواح بر خاص و عام آشکارا بود

ذکر تصانیف شریفہ و افادات لطیفہ از ابتدای عمر مبارک زمانی خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکہ در اسفار جبال و صحاری ہم
بکمال استحضار بحر ذخار فیوض آن امام ابرار جاری میماند از تصانیف مشہور آنجناب کتاب **معتقد منتقد** است کہ در مکہ معظمہ بفرمایش بزرگی از بزرگان
آنجا تالیف فرمودہ بودند و علما و اخیار و فضلاء کبار بران تقریظہا تحریر نمودند از انجملہ تقاریظ چند درینجا بقلم می آید - صورۃ ماکتبہ الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الہدی سند الوری مسند الوقت حجۃ العصر الاستاد المطلق ابو الفضل **فضل حق** الخیر آبادی صانہ اللہ من شر الاعادی مقرظا علی ہذا الکتاب
المستطاب بسم اللہ الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من ہو من سائر حامدیہ احمد و خلقہ کخلقہ من خلایق الخلایق احمد و اسمہ کالمسمی محمد
واحمد علیہ وعلی آلہ وصحبہ الصلوۃ الدائمۃ والسلام السرمد وبعد فقد طالعت الرسالۃ التی صنفہا ورصفہا مولانا الاورع الاروع الابرع البارع المتبحر الفارع
المتفرع الشامخ المتفرع ذو المناقب الثواقب الجلیلۃ والانظار الثواقب الدقیقۃ الجامع بین العلوم العقلیۃ والنقلیۃ ومعارف الشریعۃ والحقیقۃ طلاع الثنایا
والنجاد ذایع الصیت فی انجاد الحق و قل قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد العریف الغریف الشریف الطریف الصفی النقی الحصی الحفی مولانا المولوی فضل الرسول
القادری الحنفی متع اللہ المؤمنین بطول بقائہ وصانہ فی حرزہ ووقایتہ وجعل خیر ایامہ یوم لقائہ فاذا ہی مع وجازتہا جامعۃ لحقایق العقائد دافعۃ لمکائد
اہل الحقاید کلہا تبیان واصرح للحق اصراح و تبیین لاوضاع الہدی وایضاح طلاع مطالع عباراتہا انفصاح لصبح بحق الصالح اصباح و افصاح ولظلام
المبطل کشف وفضاح و تلائم الکلم التی سرحت فیہا بالاقتراح الام للقرائح بالہام الحق القراح و کلم وقرح وجرح لمن صرح الفساد والاستجراح یہتدی بہا
الضلیل الی سنن اہل السنۃ السنیۃ ویرتوی بہا الغلیل من شریعۃ الشریعۃ البیضاء الہنیۃ قد فصح بہا فرق الفرق بین العقائد الحقیقۃ الدینیۃ وبین اباطیل الفرق
الدنیۃ وفتضح بہا عوار الاعادی الرویۃ من المعتزلۃ والنجدیۃ فاذ قد نجد بہا الحق نجودا ترک کل نجدی منکودا منجودا بل ہالکا منجودا نجد علیہا کل من یبغی طغی
وجدا ویجد بہا کل من یبغی وجد الرشد فیجیدہ بہا وجودا فجزاہ اللہ مولانا خیر الجزاء وخصہ من فضلہ العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جہدہ وشکر سعیہ واحسن فی الدارین
رعیہ آمین بجاہ الامین ثم آلہ المیامین وصحبہ المحامین علیہ وعلیہم ازکی صلوۃ المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاہ وجزاہم احسن جزاء عن سائر المصلین من
المؤمنین والمسلمین - کتبہ العبد الفقیر الی ربہ الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عاملہ اللہ بلطفہ البادی فی العواقب والمبادی - صورۃ ماکتبہ
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی مارسین الفضائل محط رجال الافاضل برہان الحق والدین المفتی محمد صدر الدین وقاہ اللہ من شر
الحاسدین بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی یہدی ویضل ویعز ویذل یفعل ما یشاء ویفعل ما یرید والصلوۃ علی رسولہ الذی طریقہ سوی وسالکہ مہتدی
من جاز عنہ فقد غوی ومن حاد عنہ فقد سوی وعلی آلہ الحماۃ وصحبہ الہداۃ الذین ہم نجوم الہدی بایہم اقتدی الرجل اہتدی وبعد فانی لما نظرت فی الرسالۃ
البالغۃ والعجالۃ النافعۃ التی الفہا الحبر الراقی النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم البحر الخضم الالمعی اللوذعی الاحوذی الاصمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القریشی القادری فی تحقیق العقائد التی ہی اصول الملۃ البیضاء وقواعد الحنفیۃ الغراء فنظر من نظر فی شیء نظرا جمعنا بحیث لا یکاد ان یکون
لاحقۃ ممکنۃ وجدتہا اجود لفظا واحسن معنی واعز نظما وازہر حکما وارفع شانا وامنع مکانا لا یدانیہا کتاب قد صنف فی علم الکلام ولا یساویہا رسالۃ

قد انفت فی تحریر الرد بصدی العیان بیانہا قبل ان یقف علی معانیہا فطوبی لمن یولغیہا ویری فیہا دلیل لمن ینظر فی مانیا فیہا جلیہا النور وکلہا سرور
فیہا لحسینیین الغیبا ویا لسنے من صفیہا والیشان من مستنہا ویا تخلب من اطرفہا حیث لم یات جھد فیہا سعی علمیات تشد فیہا اتی فنظم ماکان منتشرا وجمع
ماکان منتشر ا واحقق تحقیہ واضح واکمل وضع لایمح ۵ اقول و قولی یا الیاس رسالت دبخجلت وجلت عن مدایح جلت ہ تقیقی بنو طالیب ارکیک کہ
وکیف لو یارۃ شمس لتلت ہ اللہم اجزہ جزاء موفورا واجعل سعیہ مشکورا اللہم انت المجیب والیک ینیب اللہم منک الاجابۃ ومنا الانابۃ حررہ العبد المسکین
محمد سعید الدین عفی عنہ وزرہ الذی القعض ظہرہ وہذا الکتب فی آخر جمادی الاولی سنۃ ثلث وسبعین بعد الف ومأتین صورۃ ما کتبہ الشیخ الجلیل العالم
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیۃ السلف حجۃ الخلف المؤید من اللہ الحمید مولانا الشیخ احمد سعید حماہ اللہ من شر کل حاسد وعنید بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ الذی خلق الانسان وعلمہ البیان والصلوۃ والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین ہم بمنزلۃ الانسان
من الاعیان من علی اصحابہ الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی اللہ الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی مشربا والحنفی مذہبا کان اللہ
لہ عوضا عن کل شیء بالفضل والاحسان انی رأیت المعتقد المنتقد الذی صنفہ الفاضل الکامل العامل الذی ہو جلیل الشان الجامع بین المعقول والمنقول و
المعانی والبیان والحاوی لعلوم الادیان مولانا ذو الفضل والعلی المولوی فضل الرسول القادری سلمہ المنان عن شرور الزمان فوجدتہ مشتملا علی عقائد
اہل السنۃ والجماعۃ باوضح بیان فی ضمن فصول ہی للدین قواعد واصول لدفع اہل البدع والطغیان قامعا راس اہل الہوی وقرن الشیطان جزاہ اللہ
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرتہ خیرا من اولاہ وتقبل اللہ سعیہ وضاعف اجرہ بجاہ سید البشر المطہر عن تلوث البشر صلی اللہ علیہ اللہ اکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان ۔ صورۃ ما کتبہ الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رایۃ المنقول والمعقول عامر ابنیۃ الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانہ اللہ
من شر کل غبی وغوی بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی اسس قواعد الدین ورصص عقائد المومنین وارسل رسلا مبشرین ومنذرین وخص من
بینہم سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ السادات النجباء واصحابہ نجوم الہدی للاقتداء اما بعد فقد تشرفت بمطالعۃ متن متین وکتاب فی معتقدات السلف الصالحین
الذی یہدی الی صراط مستقیم ویدل علی نہج قویم یوصل سالکہ الی النجاۃ وینجیہ من الظلمات للعلامۃ الذی لم یوجد نظیرہ فی العلمین وہو امام العارفین ونظام
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول ومقتدینا ۔ ہو حسن المقبول کیف لا وہو فضل الرسول
اید بہ المسلمین بطول بقایہ ونشر شہرۃ افادتہ وکسر ظہور المبتدعین بمولفاتہ فوجدت ہذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اہل السنۃ وابطال ہفوات المعتزلۃ و
من یتبعون خطوات ہولاء الضالین ویخرجون من جماعۃ اہل الحق والیقین فہو لیلیق ان یدرسہ الفضلاء فی مدارسہم ویعولوا علیہ فی مدارکہم وما احسن
ما قیل فی مثل ہذا الکتاب اصبت مشتفی الباب ۔ **وازجملہ** تصانیف شریف رسالۂ **تثبیت القدمین** است در مسئلہ تحقیق رفع الیدین
کہ از امور اصول حدیث و تنقید رجال الرجال السبب بزرگ رفع نزاع و مناظرہ کہ مابین اہل بلاد شرقیہ در جہاز واقع گردیدہ بود و ہر مرکب بحرے در حجّۂ
استحضا ۔ و حفظ تالیف فرمودہ عبارت آنہم عربی است ۔ **وازانجملہ شرح فصوص الحکم** است عبارت آنہم عربی است ۔
ازانجملہ شرح احادیث الملتقطہ ابواب صحیح مسلم است ۔ وازانجملہ حاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ قطبیہ
وحاشیہ بر حاشیہ زاہدیہ جلالیہ است ۔ ودر رد فرقہ نجدیہ وہابیہ رسائل وکتب بسیار از بسیار در عربی وفارسی وارد و تصنیف فرمودہ
ازانجملہ است کتاب **تصحیح مسائل اربعین و مائۃ اسحاقی** ۔ **وازانجملہ** است رسالہ **حرز معظم** در بیان تعظیم متبرکات ۔

گاه اولیا در فارسی تالیف فرموده بودند و ثانیاً در اردو ترجمه نمودند و از انجمله است رساله **فضل الخطاب** و از انجمله است رساله **تلخیص الحق** در جواب رساله مولوی حیدر علی ٹونکی که در جواب رساله فضل الخطاب نوشته بودند و از انجمله است رساله فوز المؤمنین در بحث شفاعت و از انجمله است این کتاب مستطاب **بوارق محمدیه** که در اثبات محبوبیت مقبولان و اولیاء کرام و علماء عظام و کافه انام است **و سیف المسلول** آنجناب بوقوع آمده که حضرت حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه خواجگان قطب الاقطاب رضی الله تعالی عنه مشرف شدند وقت مراقبه ملاحظه فرمودند که حضور خواجه صاحب در مقامی ایستاده اند و بر هر دو دست ایشان کتب بسیار است کثرت نهاده اند از ارتفاع آن نزدیک است که تا آسمان رسیده حضور اقدس عرض نمودند که این تکلیف کتب برای چیست ارشاد شد که برای شما است بگیر بعد ازان کلی فهمیده شد که اعانت این کتب تمامه بس حضور اقدس حسب بشارت در غایت عجلت کتابها تالیف و تصنیف فرمودند و از انجمله است رساله **احقاق الحق و ابطال الباطل** **سیف المسلول** چنانست که شخصی بورد الصلوة و السلام علیک ایها النبی الکریم مشغول بود یکی از ارکان وهابیه مکه شریف بران قاری نمود قاری مذکور بحضور اقدس ماجرا اظهار ساخت حضور اقدس جواب مختصر و شافی و کافی ارشاد فرمودند بعد ازان بعض اهل الله درخواست تصنیف رساله خاص درین باب نمودند حضور اقدس از کثرت مشاغل درس و تدریس و غیره معذرت نمودند تا آنکه روزی بزیارت حضرت برهان الکاملین سلطان العارفین جناب شیخ شاهی روشن ضمیر اولیای سهرورد قدس سره تشریف برده بودند چون برمزار مبارک رسیدند دیدند که تمام قبر مبارک حضرت مثل شیشه گردیده و حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند بطرف حضور اقدس توجه فرموده برای تصنیف رساله مذکور بر دیگر امور تعجیل ارشاد فرمودند چنانچه بتعمیل ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند **ذکر وفات شریف** در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شده بود اما در کثرت ریاضت و شغف عبادات بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری روز بروز متزاید می نمود تا آنکه عمر مبارک بسال هفتاد و هفت رسیده دویم ماه جمادی الاخری روز پنجشنبه آخر وقت ظهر در عین اشتغال به **ذکر خفی** اسم ذات ناگاه دو بار بجهر الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند همان وقت مریدان حق تعالی از اطراف و اقطاع جمع شدند که شمار بالوف رسیده تا آنکه بعد مغرب در مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت ایشان از اول وقت عشا شب جمعه بجوار درگاه پرانوار حضرت والد ماجد و مرشد ایشان دفن نمودند همینکه از دفن فارغ شدند باران رحمت الهیه نازل گردید حالت عجیب بر اهل اسلام که از برکات معانی و کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهد بود تحریر نتوان نمود

تواریخ وصال آن مقبول و ذو الجلال که علمای اعلام و شعرای با نام بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود

تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار
واقف اسرار علم معرفت
دویم از ماه جمادی الآخره
گفت هاتف داخل فردوس شد

با فضیلت با کرم با افتخار
مرشد دین سر حق را راز دار
راه دار آخرت کرد اختیار
بهر سال رحلت آن بهشت قرار

کان فی عز و فضل کالاها
بود در خاندان قادری
در شب جمعه شهنشاه رسل
گشت اسرار عرفان دیده
۱۲۸۹

نیر یکا لشمس فی نصف النهار
سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
شد ز دنیا رونق افزو زمرار
هم بود تاریخ آن ذو الاقتدار

علل و تش از بسم الله خوان
یا ن آورد با جهد تمام
مفهوم از بیان ارشش حبیب
داشت گو یا یادو اجرام نوقبا
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش از ضرب کن دو ن او
لیس ز یاده کن بران لله دو عدد
هر چه خواهی جمله و مفرد بگیر

هم از آن کن سال وصلش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب بدار
لفظ الله از درود دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معز بخش چند اعزاز و وقا
باز بر ششش چند آن قسمت برآ
بار وصلش حدائی اوشناس
یا لشعر و مصرعه کن اختیار
بندهٔ مسکین معین الدین نوشت

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و بیان داد و بحق
باز چون ز آن محو عشق غوث پاک
جملهٔ افلاک و هم لوح و قلم
سال وصل آن ولی الله شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
حسبنا آن محو الله حسب آه
ضرب آن با اسم ذات پاک کن
بهر سال شن این حساب آباد

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جهان انتشار
یافت باغ عالم با لا بصار
نیز عرش و کرسی پروردگار
گر نفهمیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و هفده نگار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان منطکه با تو گفتم شک مدار

این بیت اندکے از ہزار و مشتے از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این ہر دو کتاب - و از انجا کہ اہل اسلام بغایت مشتاق این ہر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لہذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و اشفاق معقول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمہما اللہ الرب الخلاق توجہ باشاعت آن فرمودند و شہب ہمت بطرف تکمیل و طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکہ چون عروس سیامجلی بزیور تصحیح بر منصہ ظہور جلوہ گر گردید و شایقان جمال از شربت وصالش سیراب گردانید

صحت نامه بوارق محمدیه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن که					۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لدخواص	خواص					۲۷	۱۵	بما	جماعة
۵	۱۴	نهب	که نهب	۱۵	۱۶	گردکولکها باشم	گردکولکها باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	محترعه	مخترعه	۱۶	۱۲	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۰	واقسائی	واقشای	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	الکار	الکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک و بیبان ناپاک	۱۷	۱۲	تسلطهر	تسلط	۴۰	۱	واستہ	واسطہ
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام حیزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی را	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	سند	مستند	۲۴	۸	تحصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخاوت	اوقات
۱۶	۱۸	غرو	مضربیے	۲۵	۱۴	ستر	کلمة	۳۳	۴	بگذاربه	بگذاریه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۳	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتہ	شعبۃ	۹۲	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	شید	سید بہ	۷۰	۱۲	مبولات	مبولات	۹۶	۴	عبادتُ	عبادت
۲۷	۱۳	ائتہ	آیمۃ	۷۱	۸	تفضیل	تفصیل	۹۸ برحاشیہ	۹	ہبیہ	بنیہ
۲۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنزۃ	المنزہ	۹۹ برحاشیہ	۱۷	فیحس	فیحسن
۲۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لخطنوا	یفطنوا
۳۳	۱۳	الزام	التزام	۷۴	۱۰	تہاقت	تہافت	۱۰۰	۴	ابلہی	ابلہیٔ
۳۶	۶	جراد	اجراد	۷۴ برحاشیہ	۱۱	المکوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	رولماختصا	واماالاختصا
۳۷	۱۳	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	تحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بازو	بازو
۳۸	۶	فر	مر	۷۷ برحاشیہ	۳۴	فیہم	فہم	۱۰۶ برحاشیہ	۱۲	توپ بودن	توپہ بودن
۵۱	۸	یایہ	یایہ	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ برحاشیہ	۲۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلہا	یعلمہا	۸۳	۲۰	زحرفۃ	زخرفۃ	۱۰۹	۷	فصلہا	فصلہا
۶۱	۲۰	خطیہم	خطیبہم	۸۳	۲۳	بشئی	بشیئ	۱۰۹ برحاشیہ	۳	الفصل	الفضل
۶۴	۱۰	دگر	مگر	۸۴	۷	ضدر	صدر	۱۱۲	۱۸	ماجت	باحث
۶۴	۱۱	شع	شسع	۸۴	۱۶	فمنشاءاہل	فمنشاؤالجہل	۱۱۲	۱۸	حلث	حلت
۶۶	۱۱	علم	عام	۸۴ برحاشیہ	۱۶	تنجیہ	بتنجیہ	۱۱۳	۲	لفد	نفد
۶۶	۱۷	تقتیہا	تقتیتہا	۸۵	۱۹	صاحب لمعہ	صاحب لمعہ	۱۱۳	۲	کاو	گاؤ
۶۷	۴	الجوبہ	الجوبۃ	۸۵	۷	فہذاالاختراع	فہذا الاختراع	۱۱۳	۲۷	بجارہ بندوان	بجارہ بندوان
۶۷	۱۰	تقی	نقی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمہ	باسم
۶۷	۱۸	لقیہا	نفیہا	۸۸	۲	لایکن	لایکن	۱۱۵	۲۱	یحلتہ	بحلتہ
۶۷	۲۱	بکاہا	کاہنا	۸۸	۵	وتفلسف	اوتفلسف	۱۱۶ برحاشیہ	۲۰	الثبرک	التبرک
۶۸	۱۱	لیحق	لیحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۶	۲۷	اختلقوا	اختلفوا
۶۹	۱۸	فوتہ	قوتہ	۸۹ برحاشیہ	۱	الغرض	الفرض	۱۱۹		جرو زا	جزو را
۶۸	۱۹	والجہوریۃ	والجمہوریۃ	۹۱	۵	امرلکم	امر لکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	ادالعزیز